خطر
مادی شدن دین

اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

خطر مادی شدن دین

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خطر مادی شدن دین

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : خطر مادی شدن دین/ اصغر طاهرزاده؛ [برای] گروه فرهنگی المیزان.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۸۳ ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی آسیب شناسی؛ ۱.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۷-۷ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۸۰ - ۱۸۳.

موضوع : بدعت و بدعت گذاران

موضوع : دنیا دوستی

موضوع : اسلام -- قرن ۲۰م

موضوع : دین-- جنبه های اجتماعی

رده بندی کنگره : BP۲۲۵/۴/ط۲خ۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۴۳۱۵۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

خطر مادی شدن دین

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۶

مقدمه

باسمه تعالی

۱- بحران معنویت، بزرگ ترین بلاـیی است که همواره بشر گرفتار آن بوده است و فقط از طریق انبیاء و شریعت الهی قابل رفع است. مشکل وقتی همچنان ادامه می یابد که بشریت به جای آن که دست به دامن دین بزند و خود را از آن بحران نجات دهد، پای دین را می گیرد و پایین می کشد و دین را مادی می کند. مؤلف محترم سعی کرده است آفات مادی شدن دین را تبیین کند و بنمایاند چگونه با مادی شدن دین دریچه هایی که بنا بود بشریت از طریق انبیاء بر روی خود بگشاید، بسته می شود.

۲- در این کتاب سعی شده تا روشن شود وقتی دینِ خدا مادی گشت دیگر توان تغذیه کردن جان جامعه را ندارد و جان ها نمی توانند شیفته ی آن دین بشوند و امیال دنیایی خود را به پای دین الهی بریزند و در نتیجه

دینداران، در عمل در عین حفظ ظاهر دین، از نتایج مهمی که از طریق دین می توانند به دست آورند، محروم می شوند.

۳- در باره ی نقش اهل البیت علیهم السلام در دین، مؤلف محترم توجه خاصی را با مخاطب خود در میان می گذارد و روشن می کند جایگاه اهل البیت علیهم السلام به عنوان واسطه های فیض، تماس با باطن دین است و از این طریق دین را از مادی شدن نجات می دهند و در آن حال دیگر احکام الهی قراردادهایی نیست که به تشخیص خلیفه و بنا به مصلحت وقت تغییر کند.

۴- از نکات ظریفی که مورد بحث قرار گرفته تفاوت اجتهاد بر دین واجتهاد در دین است و تأکید بر این که چرا در اجتهاد نوع اول، دین مادی می شود در حالی که در اجتهاد نوع دوم - که اجتهاد در دین است و نه بر دین- راه دینداری با ظرافت هرچه تمام تر هموار می گردد و حیات دینی حیاتی فعّال و نشاط آفرین خواهد بود.

۵- به جهت اهمیت موضوع بر آن شدیم که بحث «سنت سقوط تمدن ها از نظر قرآن» را به مباحث «مادی شدن دین» اضافه کنیم تا ضمن تکمیل بحث، افقی در مقابل خوانندگان گشوده شود که هلاکت تمدن ها به خصوص تمدن غرب چه شاخصه هایی دارد و جایگاه آن در سنن جاری در هستی کجاست؟ به امید آن که این کتاب بتواند در حدّ خود تذکری باشد جهت جلوگیری از فروافتادن جامعه در دین مادی شده.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۰

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

بنا بر این است که موضوعات ذیل را در این کتاب با خواننده در میان بگذاریم.

۱- ارتباط انسان با حقایق، نیازمند مسیری خاص است که از طریق رعایت و توجه به تمام ابعاد شریعت الهی ممکن می گردد، مسیری که در آن عرفان و برهان در کنار فضائل اخلاقی و آداب دینی همه به صحنه می آیند وگرنه دینِ مادی شده ای می ماند که انسان ها در آن به جای ارتباط با حقایق قدسی با وَهمیات خود به سر می برند و قرآن از این پایگاه، یهود و نصاری را نقد می کند که یکی عُزیر را پسر خدا می داند و دیگری عیسی را، و به مسلمانان تذکر می دهد که گرفتار چنین وَهمیاتی نشوند.

۲- احکام دین وسیله ای است تا راهی از جان انسان ها به سوی آسمان معنویت گشوده شود و انسان ها با شوق فراوان از ظلمات دنیا به سوی نور

ابـدی سـیر کننـد. در حالی که در دینِ مادی شـده هیـچ افقی در مقابل انسان ها گشوده نمی شود تا انسان ها بتوانند جان را به جانان برسانند و جان بگیرند.

۳- دین داری انسـان هـای دینـدار وقتی نتیجه بخش است که در عمل به احکام الهی، رویکردشان به شـکلی باشـد که حجاب هـای بین خود و حقـایق معنوی را برطرف کننـد و این مهم در صورتی تحقق می یابـد که دین خـدا گرفتـار بینش هـای مادی نشده باشد وگرنه انسان ها مرده می مانند و مرده می میرند، چون در طول زندگی با خدای «حی لایموت» که منبع حیات است مرتبط نشده اند.

۴- وقتی دین واقعی در صـحنه ی زنـدگی انسان ها حضور نداشـته باشـد تا انسان ها بتوانند با عالم غیب و معنویت ارتباط پیدا کننـد، امیـال غریزی و نفس امّاره عنان زنـدگی انسان ها را در دست می گیرد و جامعه را به سوی هلاکت پیش می برد و این همان خطر مادی شدن دین است.

۵- وقتی رجوع بشر به اهل البیت علیهم السـلام شـروع می شود که جایگاه نیاز بشـر به ارتباط با عالم غیب روشن شود و وقتی جایگاه این نیاز روشن می شود که بشریت متوجه گردد که دینِ مادی شده نمی تواند جواب گوی ابعاد عمیق باطن او باشد.

۶- وقـتی متوجه ارزش نقش اهـل البیت علیهم السـلام می شویم که متوجه باشـیم از طریق هـدایت آن ذوات مقـدس زنـدگی مسلمانان به سوی هدفی که اسلام به دنبال آن است سوق پیدا می کند و از فروافتادن در دین مادی شده نجات می یابند.

ص: ۱۲

۷- تفاوت نگاه خلفا با نگاه علی علیه السلام در آن بود که آن ها دستورات الهی را امور صرفاً قراردادی می دانستند که توسط خداوند تشریع شده است و لذا می توان بنا به مصلحت وقت آن ها را تغییر داد ولی حضرت علی علیه السلام متوجه اند که این دستورات به باطنی ملکوتی و غیبی متصل است و انسان ها در تغییر آن ها آزاد نیستند و به همین جهت با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حذف علی علیه السلام از حاکمیت جامعه، «ایام الله» به «ایام البشر» تبدیل شد.

۸- با مادی شدن دین و قراردادی پنداشتن احکام الهی، دیگر جایی برای نظر به ملکوت عالم باقی نمی ماند تا علم انسان ها علم حقیقی شود. بلکه با شعار عصری کردنِ دین، به فقها نیز توصیه می شود باید علم آن ها مطابق علم زمانه یعنی علوم تجربی باشد و از این طریق می خواهند شریعت عصری شود و این خطای بزرگ دوران ما است در مادی کردن دین.

۹- در موضوع «سنت سقوط تمدن ها از نظر قرآن» سعی شده است تا معنی هلاکت تمدن ها با موضوع محدودبودن دوره ی هر تمدن تفکیک شود تا بدانیم در هرحال هر تمدنی دوره ای دارد و پس از طی آن دوره به انتهای خود می رسد حال یا با مقابله با شریعت الهی به انتهایی هلاکت بار می رسد و یا با تبعیت از دین خدا انتهایی با ثمر خواهد داشت، و تمدن غربی نیز از این امر مستثنی نیست، منتها بنا بر شواهد قرآنی، تمدن غربی از جمله تمدن هایی است که پایان هلاکت بار خواهد داشت و ما باید مواظب باشیم سرنوشت خود را به آن گره نزنیم، بلکه از طریق انقلاب اسلامی

راهی جدا از راه تمدن غربی به روی ملت خود بگشاییم تا اُنس با عالم قدس که فراموش شده بود تجدید گردد.

۱۰- فاجعه ی مادی شدن دین، فاجعه ی قرن است و تا اهل اندیشه متوجه عمق چنین فاجعه ای نشوند و تمام چهره های آن را بررسی ننمایند نباید انتظار گشوده شدن راه هایی به سوی عالم ملکوت را برای این نسل داشت. بر این اساس یکی از انگیزش های نویسنده در تدوین این بحث آن بود که فضلا و طلاب عزیز بتوانند با تدریس این بحث چشم ها را از نگاه مادی به دین عبور دهند و هر چه بیشتر معنی فرهنگ «یَهدی اِلَی الحَقّ»(۱) را که حضرت سجاد فرمودند:«نُزِلَت فینا»(۲) این آیه در مورد ما نازل شده است، به صحنه آورند.

به امید آن که با نگاه به جایگاه هر تمدن توانسته باشیم راز به ثمررسیدن زندگی ها را از طریق شریعت الهی به بهترین صورت بیابیم.

۱۱-در آخر خوانندگان عزیز را متوجه این نکته گرانقدر می نمایم که برای حفظ رکن ارزشمند وحدت مسلمین باید خارج از هر گونه بد گویی و دشمنی، هر گروه از مسلمین دلایل علمی و منطقی عقاید خود را ارائه دهد تا با طرح مباحث علمی بتوان از دسیسه های اختلاف قومی رهایی یافت و همچنان که مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» می فرمایند: «ایمان به مبادی خود و اصول و عقاید خود چیز بسیار خوب و پسندیده ای است، پافشاری بر آن هم خوب است، اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و

۱- سوره ی یونس،آیه ی ۳۵.

۲- بحارالانوار، ج۲۴،ص۱۴۷.

همراه با تعرض و دشـمنی و عـداوت، تجاوز کنـد .... مباحثه مذهبی عالمانه و در محفل علمی، با بد گویی به یکدیگر در علن در سطح افکار عمومی در مخاطبه با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل ندارند، فرق می کند.»(۱)

بر اساس رهنمود معظم له سعی شده موضوعات به صورت علمی مطرح شود تا انقلاب اسلامی در آینده با چالش هایی که در صدر اسلام گرفتار آن شدیم، روبرو نشود.

طاهرزاده

ص: ۱۵

۱- ۲۵/۱۲/۱۳۸۷.

جلسه ی اول، جایگاه سیر باطنی در شیعه

اشاره

ص: ۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

بی سرو سامانی فرد و جامعه، چرا؟

پس از سلام و صلوات بر پیامبر و اهل البیت او علیهم السلام از خداوند تقاضای علوّ روح علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» را داریم. اندیشمندی که در دنیای آشفتگی قرن تکنولوژی، نماینده ی فلاح و سعادت بود و نه تنها گفتارش که وجود او پیامی بلند بود به آن هایی که راه قدسی شدن انسان ها را در این شرایط می طلبند.

متفکران وظیفه دارند به آنچه در عالمِ وجود پیش آمده و پیش می آید و آثار و نتایج آن بر ما معلوم نیست، بیندیشند و مسئله را برای بقیه روشن کنند. علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» یکی از آن متفکران واقعی بودند که تلاش داشتند آثار سوء دوری از معنویت را در دنیای امروز گوشزد کنند، همچنان که مادرشان صدیقه ی کبری علیها السلام آثار شوم حذف علی علیه السلام را که معنویت مجسم بود، به گوش جامعه خواندند. علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در اثر مجالست های مکرر با پروفسور کربن و از طرق دیگر، آثار و نتایج سوء دوری از معنویت را که در فضای فرهنگ مدرنیته بر بشریت وارد شده بود به خوبی شناختند و تمام همّت خود را صرف کردند تا بتوانند از

شعله ورشدن آتش نیست انگاری و نفی معنویت که در خرمن انسانیت افتاده است جلوگیری کنند و اگر آثار آن مرد بزرگ را در این راستا بنگریم می توانیم نسل جوان جامعه را از گرداب غفلت از امور قدسی رهایی بخشیم و عملاً ـ آن ها را به دریایی از معارف قدسی متصل نمائیم.

از آن جایی که علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» متوجه شده بودند فرهنگ مدرنیته با نگاه پوزیتیویستی خود به عالَم و آدم، هیچ حقیقت باطنی برای امور قائل نیست و از آن طریق راه انسان به سوی آسمان معنویت بسته شده، جهت جبران چنین خطری دست به قلم بردند و آنچه را باید می نوشتند، نوشتند. امروز ما جهت عبور از فرهنگ غربی و نظر به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام به شدت به تدبّر در آثار آن مرد بزرگ نیازمندیم و ایشان به خوبی می توانند برای نزدیک شدن جامعه به هدف اصلی خود، ما را تغذیه کنند.

حلول و مادی شدن دین

موضوعی که بنا است خدمت عزیزان عرض شود با الهام از فرمایش علامه«رحمه الله علیه» در کتاب «معنویت تشیع» است. ایشان موضوع مادی شدن دین را در مقاله ای تحت همین عنوان در آن کتاب مطرح کرده اند و توجه ها را به حقایقی می اندازند که در حال فراموش شدن است. بعد از مقدمات دقیقِ شناخت شناسی، مقایسه ای می کنند بین انحرافی که در مسیحیت بعد از حضرت مسیح علیه السلام به وجود آمد، و انحرافی که در صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمد و این که چگونه مسیحیان

به قصد بالا بردن مقام حضرت مسیح علیه السلام، خدا را پائین آوردند و در آن راستا بحث حُلُول را مطرح کردند. اعتقاد به حلول در حقیقت یعنی خدای بی نهایت در یک انسانِ محدود، محصور شود و این یعنی مادی کردن دین. می فرمایند: «کلیسا از همان روزی که قدرت به دست آورد و پناهگاه عالم مسیحیت شناخته شد تعلیمات خود را روی اساس «حلول» بنا کرد. جای تردید نیست که این تعلیم، مقام خداوند و الوهیت را هر چه بود در وجود مادی محدودِ حضرت مسیح محدود و محصور قرار داد.»(۱)

ممکن است ابتدا اشکال شود که چگونه می توان پذیرفت یک دین که نظر به حقایق معنوی دارد مادی شود؟! عنایت داشته باشید وقتی خدای بی نهایت با طرح موضوع حُلول در انسان، محدود و محصور شود و به آن انسان صفات خدایی بدهند، این دین دیگر مادی شده است و به جای آن که نظرِ افراد به آسمان معنویت و حقایق غیبی معطوف گردد، به انسانی می افتد که خدا در او حلول کرده و لذا به تبع آن هرچه در رابطه با این دین پیش می آید به همان اندازه نازل و مادی می شود. زیرا با حلول خدا در حضرت مسیح علیه السلام خدا تا حد ماده و جسم و جسد پائین می آید و مقام الوهیت در وجود مادی و محدودِ حضرت مسیح علیه السلام محصور می گردد و به دنبال چنین تصوری، موضوعات دینی که باید بر اساس معنویتِ مخصوص به خود، مورد توجه قرار گیرند مورد غفلت قرار می گیرند و یک نحوه بت پرستی تحت عنوان توسل به «اَبْ» و «اِبْن» و «روح القدس» به میان می آید و نهایتاً نطفه ی یک نحوه مادیتِ صددرصد ضد معنویت در نهاد

۱- معنویت تشیع، علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» ، انتشارات تشیع سال ۱۳۸۵، ص ۳۹.

مسیحیت کاشته شد و در نتیجه به جای روح انگاری، صورت انگاری حاکم گشت. قرآن در نقد چنین کاری می فرماید: «...وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ...»؛(۱) نصاری گفتند: مسیح پسر خدا است، آن سخنی است که واقعیتی بیشتر از آنچه در دهان آن ها است ندارد، به این ترتیب سخن خود را به سخن کفار گذشته شبیه کرده اند.

وقتی که دین مسیحیت مادی شد تبعات و آثاری را به دنبال خود پدید آورد، از آن جمله استیلاء و استبداد دینی کلیسا و قداست بخشیدن به حاکمان و سلاطین بود. زیرا اگر ارتباط یک ملت با قداستِ مطلق یعنی خداوند قطع شود به جای خدا سلاطین را قداست می بخشند، زیرا یک ملت نمی تواند بدون ارتباط با امور قدسی زندگی کند، حال که عالَم قدس از منظر و توجه افرادِ جامعه به کنار رفت، زمینیان را به عنوان قدیسان می پذیرند.

از آثار دیگر مادی شدن مسیحیت این که نشاط دینی از بین رفت و دیگر دین توان تغذیه کردن و قانع نمودن اذهان جامعه را نداشت و عقل ها شیفته ی آن دین نگشتند، چون دین به مجموعه ای از مفاهیمِ غیر قابل فهم و عقاید غیر قابل بحث تبدیل شد. آرام آرام تعداد زیادی از مردم از دین گریزان شدند و به آن پشت پا زدند و در مقابلِ کلیسا ایستادند و در مادیت کامل سقوط کردند و تعداد اندکی هم که دین کلیسا را پذیرفتند در بند تشریفات قراردادی خشک کلیسا محدود شدند و لذا ریشه ی سطحی شدن

ص: ۲۲

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۳۰.

و یا بی تفاوت شدن مردم مسیحیت را باید در تجسّددادن به خدا و مادی کردن آن جستجو نمود.

آغاز ماجرا در اسلام

علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» پس از تحلیلِ چگونگی مادی شدن مسیحیت، در مورد مادی شدن دین در صدر اسلام، معتقدند این مسئله با اظهار بسیار ساده ی سخن خلیفه ی اول شروع شد که برای اعلام برنامه ی عمومی کارهای خود به مردم اظهار داشت: «نبی اکرم در اتخاذ تصمیمات و اداره ی امور با وحی مؤَیّد و مستظهَر بود، ولی ما اکنون که وحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده، ناگزیریم در اتخاذ تصمیماتِ لازمه به اجتهاد و صواب دید فکری خود عمل کنیم»(۱)

این جمله ظاهراً هیچ مشکلی هم پیش نمی آورد و به گونه ای گفته شده که مردم عادی متوجه نشدند چه نوع فکر و فرهنگی را به دنبال خود به همراه می آورد ولی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام، متوجه شدند این جمله مشکلاتی را به همراه خواهد داشت و لذا حضرت زهرا علیها السلام با اعتراض های خود، گفتند آنچه گفتند و شد آنچه شد و صدای ناله و گریه ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هنوز از کرانه های دور تاریخ از مدینه به گوش می رسد، هرچند که بیشتر انسان ها علت آن گریه های اعتراض آمیز را نفهمیدند.(۲)چیزی

که انتظار می رود شیعه و سنی از آن به سادگی نگذرند.

۱- معنویت تشیع، ص ۴۸.

۲- به کتاب «بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام » از همین مؤلف رجوع شود.

اجتهاد بر دین یا در دین؟

سؤال ما این است که وقتی گفته می شود می خواهند در اتخاذ تصمیماتِ لازمه به اجتهاد خود عمل کنند، آیا منظور آن است که در دین اجتهاد می کنند و یا بر دین؟ آیا اجتهاد و کنکاش می کنند تا از متن قرآن و سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله حکم خدا را بیابند، یا در مقابل سخن صریح دین اجتهاد می کنند و نظر خود را بر نظر دین ترجیح می دهند؟ به عبارت دیگر اجتهاد در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است یا اجتهاد در مقابل سنت رسول الله صلی الله علیه و آله ؟ از نظر فقهای عالیقدر شیعه اجتهاد در برابر نصّ، ممنوع و حرام است، به این معنی که نمی شود وقتی مطلب صریحی از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم، سخن خود را بر آن ترجیح دهیم، آن ها در فروع دین اجتهاد می کنند و آن هم اجتهاد در دین، نه مقابل دین. مجتهدین شیعه در متون دین تدبّر و تعمّق می کنند تا حکم خدا و رسول او را پیدا کنند. ولی اجتهاد در برابر دین به این معنی است که دین چیزی می گوید ولی من نظر دیگری ارائه می دهم. بنا به گفته ی علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه»؛ «این موضوع، مقام خلافت را درست همطراز و همدوش مقام نبوت و رسالت می کرد ... با این تفاوت که نبی اکرم تنها در اداره ی امور مسلمین اختیاراتی داشت که طبق مصلحت، هرگونه تصمیم مقتضی بگیرد، اما در متن احکام و قوانین الهی حق کمترین دخل و تصرف نداشت، ولی مقام خلافت، هم در متن احکام و شرایع اسلام و هم در امور مسلمین، اختیاری تام و نظری آزاد داشت ...».(۱)

ص: ۲۴

۱- معنویت تشیع، ص ۵۰.

اجتهادی که خلفا به آن معتقـد بودند به این معنی است که دین مجموعه ای از قراردادهای اجتماعی و روابط فکری بین جامعه است.و پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بنا به وحی الهی قراردادهایی وضع کردند که در زمان خودشان خوب بود، ولی به نظر خلفا حالا بایـد کار دیگری انجام بدهنـد و قراردادهای دیگری وضع کننـد. نتیجه ی این نوع اجتهاد این شد که ارتباط دین از آسـمانِ غیب و معنویت بریـده شد و به مجموعه ای از روابطِ مادی حسـی اجتماعی تبدیل شد. علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» می فرماینـد: نتیجه این شـد که احکـام و قوانین دینی اعم از عبـادات و معاملات تنهـا از نقطه نظر افکـار اجتمـاعیِ اسـتنباطات حسـی، اعتبار می یافت و حیات معنوی اسلام از مقام عالی و موقعیت واقعی خود تنزل نمود و در زمره ی امور اجتماعی صرف قلمداد شد و در حصار ماده محصور گردید.

ریشه ی بحران در جهان اسلام

اگر دین از طریـق وحی الهی وارد اجتمـاع شـود و مناسـبات و قـوانین جـامعه بـا ملکـوت عـالم مرتبـط باشـد جـامعه در تعـادل همیشـگی خواهد ماند. ولی اگر قوانین جامعه در حدّ قراردادهای اجتماعی تنزل یافت، در آن حالت نه قداستی دارد و نه انجام دادن آن ها انسان را به آسمانِ غیب صعود می دهد. در این صورت هیچ اتصالی بین جامعه و عالم ملکوت برقرار نیست و این برای نظام بشـری بسـیار خطرناک است و جامعه را با انواع بحران ها روبه رو می کند. زیرا اگر کثرت ها به وحدت حقیقی که عین ثبات و بقاء است، ختم نشوند، در خود مضمحل می شوند. مثل نظام

ارگانیکی تن شما که اگر به نفس ناطقه ی مجردی که دارای وحدت حقیقی است، ختم نشود، بدنتان نظم خود را از دست می دهد و متلاشی می شود. فرق انسان مرده و انسان زنده در همین است که بدن انسان زنده با نفس خود مرتبط است ولی نفس انسان مرده از بدنش منصرف شده است. سلول ها و اعضای بدنِ متکثّرِ انسانِ زنده را یک وجود ثابت غیبی به نام نفس ناطقه تدبیر می کند، حال اگر ارتباط بدن با نفس ناطقه قطع شود، بدن می میرد و سلول هایش متلاشی می شود. به همین صورت اگر ارتباط جامعه با عالَمِ ثابتِ قدسیِ غیبی به هم بخورد، تعادل درونی اش به هم می ریزد و بی سروسامان می گردد و به اصطلاح به بحران می افتد. حضور فعال اهل البیت علیهم السلام بر صدر حاکمیت جامعه به جهت مقام خاصی که خداوند برای آن ها قرار داده است، موجب ارتباط جامعه با عالم ملکوت می گردد. از آن جایی که خلفا فاقد آن مقام بودند حاکمیت آن ها نتوانست جامعه ی اسلامی را به سر و سامانی که مدّ نظر اسلام بود برساند و اصرار شیعه در حاکمیت امامان معصوم علیهم السلام بر جامعه بر اساس چنین مبنایی است.

بر اساس اعتقادات شیعه؛ اهل البیت علیهم السلام واسطه ی فیض الهی اند و زمینیان و جامعه را به آسمان غیب وصل می کنند و در این راستا فیض آسمان به زمین می رسد و کثرت ها در پرتو وحدت به سروسامان دست می یابند. ولی خلیفه چنین مقامی را ندارد و مدعی چنین مقامی هم نیست، او می خواهد امور جامعه را از طریق اجتهاد خود، آن هم اجتهادِ بر دین، اداره کند و این است عامل این که جامعه مادی می شود و در نتیجه تمام

احکـام مـاده بر جامعه جاری می گردد، که از جمله ی آن احکام، فرسایش و تغییر است و نداشـتن هیـچ تکیه گاه ثابتی که از اضـمحلال و نـابودی جـامعه جلوگیری کنـد. در همین راسـتا ائمه علیهم السـلام می فرماینـد: «لَو لا ـ مَا فی الأرض مِنّا، لَساخت الأرض باهلها»(۱) اگر یکی از ما در زمین نباشـد، زمین با اهلش فرو می پاشد. یکی از معانی فروپاشـی همین بحرانی است که امروز جهان را فرا گرفته است چون به واقع مدیریت جهان در اختیار آن ذوات مقدسه نیست.(۲)

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در مقاله ی «معنویت تشـیع» در راسـتای تبعات علت مادی شدن اسـلام پس از رحلت رسول خدا صـلی الله علیه و آله می فرمایند: «اوایل، صـلاح اسـلام و مسلمین مطرح بود ولی در اواخر، صلاح مقام خلافت، جایگزین مصالح اسـلام و مسـلمین شد! و در نتیجه، هم سـیرت اسـلامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله از بین رفت و هم اجرای احکام به طور کلی منوط به صوابدید و نظر خلافت شد.»(۳)

در رابطه با موضوع صلاح مقام خلافت به جای مصالح اسلام و مسلمین، موضوع کوتاهی خلیفه ی اول با عمل خالدبن ولید را یـادآوری می کنم که در جریـان برخورد بـا مرتـدین، خالـدبن ولیـد به جنگ مالک بن نُوَیرَه اعزام شـد و خالـد از راه حیله با مالک طرح دوستی ریخت و مهمان او شد و همان روز مالک را غافلگیر کرده، گردنش را زد و همان شب با

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۱۷

۲- این نوع بحران غیر از بحران تکوینی است که با نبودن حجت در هستی به وجود می آید.

۳- معنویت تشیع، صفحه ۵۰.

همسر او همبستر شد. در حالی که این کار از نظر اسلام حرام است. هم به جهت این که مالک بن نویره مسلمان بود و هم اگر او کافر بود بایـد مهلت می داد تا مهلت یا عِدّه ی زن شوهردار برای نزدیکی با همسـر جدید تمام شود. خلیفه پس از اطلاع از این جریان شـرم آور، خالـد را هیـچ گونه مجازاتی نکرد. وقتی به او اعتراض شـد که چرا حکم خـدا را بر خالدبن ولید جاری نمی کنی؟ جواب داد: «من نمی توانم شمشیری از شمشیرهای کشیده ی خدا را در نیام کنم»؛(۱)

در ایـن برخـورد خلیفه بیشـتر به فکر شمشـیر خالـدبن ولیـد است که در راسـتای اهـداف خلیفه به کـار گرفته می شـود هرچند حکمی از احکام الهی تعطیل گردد.

ما معتقـدیم اگر حکم خـدا در جامعه جاری شود، فیض خـدا بر زمین سـرازیر می شود و نور وحـدت الهی بر جامعه تجلّی می نمایـد، به این معنی که حکم عالم معنویت در عالم ماده جاری می گردد و از این طریق کنترل اجتماعِ متکثره از طریق وحدت عالیه ی حقیقیه به بهترین نحو انجام می شود، زیرا وحدت ثبات دارد و وقتی جامعه به عالم وحدتِ حقیقی وصل باشد با ثبات می ماند. ولی وقتی حکم زنا را صـرفاً یک قرارداد بپنداریم، می توانیم بگوئیم فعلاً اجرای آن به مصلحت نیست، چون جایگاه احکام الهی در هستی برایمان روشن نیست. این که می بینیـد به سـلیقه ی خلیفه حکم زنا بر خالـدبن ولید جاری نمی شود این همـان اجتهـاد در مقابـل دین است. دین گفته است حکم زنا بایـد جاری شود ولی خلیفه معتقـد است فعلاً صـلاح نیست، زیرا معتقد است احکام الهی می تواند تابع

۱- معنویت تشیع، ص ۵۱.

مصلحت وقت شود، یک روز اجرای آن مصلحت بود و فعلاً مصلحت نیست.

خلیفه ی دوم دستور داد؛ «حَیّ عَلی خَیرِ الْعَمَلْ» از اذان حذف شود. چون معتقد بود اگر در وقتی که باید جهاد کرد و اسلام را گسترش داد بگوییم «حَیّ عَلی خَیرِ الْعَمَلْ» معنایش این است که نماز بالاتر از جهاد است و این باعث سست شدن ارزش جهاد می شود. و به نظر خلیفه ی دوم فعلاً مصلحت جامعه جهاد است.(۱)

این کارِ خلیفه به این معنی است که فکر او می تواند به جای نظر دین و سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرد، نه این که او وظیفه داشته باشد تسلیم حکم خدا و رسول او گردد. خلیفه ی دوم بار ها می گوید: «مُتْعَتان کانَتا عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله أَنَا أَنْهی عَنْهُما وَ أُعاقِبِ عَلَیْهِما»؛(۲) دو متعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله حلال بود من حرام کردم و عامل به آن دو را کیفر می کنم.

باز خلیفه ی دوم در بعضی کلمات خود، اسلام را به شتری تشبیه می کند که سال های مختلف و حالات گوناگونِ «ناتوانی» و «توانایی» و

ص: ۲۹

۱- قوشجی در شرح تجرید می گوید: عمر بالای منبر گفت: «ایّهاالنّاس! ثلاث کنّ علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا انهی عَنْهُنَّ وَ اُحَرِّمُهُنَّ و اُعاقِبُ عَلیهِنَّ، مُتْعَهُ النِّساء وَ مُتْعَهُ الحجّ وَ حیِّ علی خیرالعمل»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آن ها را نهی کرده و حرام می نمایم و هرکس به انجام آن ها مبادرت نماید را عقوبت می کنم که عبارتند از: «متعه ی نساء و متعه ی حج و گفتن حیِّ علی خیرالعمل در اذان». (ترجمه ی الغدیر، ج ۱۲، ص۷۹). معنویت تشیع، ص ۵۵.

۲- علی رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص۲۸۱. تفسیر کبیر فخر رازی، ضمن تفسیر آیه ی «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُن..».

«ناتوانی بعدی» را طی می کند.(۱) به این معنی که اسلام دوره ی کودکی و جوانی و پیری دارد. و این حرف همان مادی کردن دین است، چون پدیده های مادی چنین دوره ها و صفاتی را دارند و این سخنان نسبت به دین نشانه ی جداشدن احکام اجتماع از آسمانِ معنویت است، به طوری که وقتی دین پیر شد لازم نیست از احکام آن پیروی کرد و می توان احکام جدیدی را جایگزین آن احکام نمود.

دینداری؛ عامل اتصال به ملکوت

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» می فرمایند: «از همین جهت است که حکومت نوبنیاد اسلامی، همشکل امپراطوری های دیگرِ همزمان خود، همانند امپراطوری روم و ایران شد».(۲)

با همان اختلاف طبقاتی و نظام برده داری. در نگاه دین؛ انسان حقیقتاً به دنیا آمده است تا بندگی کند. خداوند می فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَ وَ الْاِنْس اِلّا لِیعْبُدُون»؛(۳) خلق نکردم جنّ و انسان را مگر برای بندگی و حاصل این بندگی اتصال به عالم ملکوت است و لذا می فرماید: «وَاعْبُدْ رَبَکَ حَتّی یاْتِیکَ الْیقِینْ»؛(۴) بندگی کن تا به یقین برسی. و یقین وقتی حاصل می شود که روح انسان با عالم ملکوت مرتبط شود، زیرا قرآن می فرماید: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ

۱- معنویت تشیع، ص ۵۴.

۲- معنویت تشیع، ص ۵۴.

۳- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

۴- سوره ی حجر، آیه ی ۹۹.

السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛(۱) و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داده شد تا اهل یقین شود. از طرفی خداوند به همه ی انسان ها خطاب می کند چرا در ملکوت آسمان ها و زمین، نظر نمی کنید. «أَوَلَمْ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ ...»؛(۲) آیا نباید در ملکوت آسمان ها و زمین بنگرند؟ ملکوت جنبه ی غیبی و معنوی آسمان ها و زمین است، به طوری که ریشه ی همه ی هستی مادی در کنترل آن عالَم است و آیه ی فوق تذکر می دهد که باید انسان ها از طریق رعایت دستورات الهی نظرها را متوجه آن عالم بنمایند، در این صورت بندگی انسان به مقصد اصلی خود که یقین است می رسد و خداوند درباره ی آن فرمود: «بندگی پروردگار خود را بنمایید تا به یقین برسید».(۳)

خداوند در رابطه با این که باطن تمام عالم به ملکوت متصل است و ملکوت عالم در دست خداوند است و از آن طریق عالم را در کنترل خود دارد و فیض رسانی می کند، می فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛(۴) منزه است خدایی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و همه به سوی او برگشت می کنند. یعنی ملکوت هر شیئ در قبضه ی الهی است، به طوری که از خود هیچ استقلالی ندارد و انسان ها باید به جنبه ی ملکوتی اشیاء نظر کنند و جنبه ی باطنی و غیبی هر چیزی را

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۷۵.

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.

۳- سوره ی حجر، آیه ی ۹۹.

۴- سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

بنگرند تا جنبه ی مادی آن ها با جنبه ی غیبیِ باطنی شان مرتبط گردد و علمشان به عالم و آدم حقیقی باشد. زیرا نظرکردن به عـالم غیب یـک نحوه اتحـاد قلبی با آن عالَم پدیـد می آورد و از آن جایی که دین از عالم غیب نازل شـده وسـیله ای است تا انسـان بـا جنبه هـای غیبی عالم مرتبط گردد و ملکوتی شود و در بستر طبیعت و زنـدگی در دنیا، از طریق دین، خود را آنچنان تغییر دهد که شایسته ی قرب و قیامت گردد.

سیر معنوی و اصالت عوالم باطنی

یکی از آیات کلیدی که علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در تفسیر آیات دیگر از آن بسیار استفاده می کنند آیه ای است که می فرماید: «وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»؛(۱)

هیـچ چیزی نیست مگر آن که خزائن آن در نزد ما است و ما نازل نمی کنیم آن چیز را مگر به انـدازه ای محدود و معلوم. پیام آیه این است که هرچه در این عـالم هست دارای وجودهـای برتر و ملکوتی و خزینه ای است. اشـیاءِ این عـالم هر انـدازه نازل شونـد همـه ریشه در آن جـا دارنـد و در آن جـا دارای وجـود عنـداللهی و جـامعیت هسـتند. و فلسـفه ی حیـات زمینی انسـان، متحدشدن با مقام ملکوتی و مقام عنداللهی موجودات عالم است. باید انسان در اثر دین داری و اصلاح جان، چهره ی ملکوتی اشـیاء این عالم را ببینـد و این عالم را آیت و نشانه ی ظهور آن عالَم بنگرد وگرنه در کثرات این عالم سـرگردان خواهـد شـد، بدون آن که کثرات را در وحدت ملکوتی آن ها بنگرد. بر همین

۱- سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

اساس است که گفته می شود ما آمده ایم تا آسـمانی شویم، یعنی جان ما در حین زندگی زمینی مستعد انتقال به ملکوت عالم شود، چیزی که در خلافت انتخابی، مورد غفلت قرار گرفت.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در راستای ضایعه ای که به جهت امر فوق بر اسلام وارد شد می نویسند: «کسانی که در حیات معنوی و کمالات باطنی مطالعه کافی دارند و مقاصد حقیقی این رشته از علوم را دریافته اند، به خوبی درک می کنند که روش «سیر باطنی و حیات معنوی» روی این اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان، یک رشته واقعیات حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل تر و واقعیت دارتر و پهناورتر از جهان «ماده»، مقامات معنوی، واقعیت ها و موقعیت های حیاتی اصیلی برای انسان هستند، هرگز از قبیل مفاهیم تشریفاتی و مقامات و مناصب و عناوین وضعی و قراردادی اجتماعی نیستند».(۱)

خلاصه این که اولاً: مقامات باطنی که اولیاء الهی به آن ها دست یافته اند، واقعیت دارد، ثانیاً: آن واقعیات در عالم ماده نیست، ثالثاً: موطن و محل تحقق آن ها همان عالم ملکوت و وجود خزینه ای است که وجودش اصیل تر و شدیدتر می باشد. پس انسان ها حیات معنوی خود را در سنگ و خاک نمی توانند به دست آورند، بلکه باید به عالم باطن نزدیک شوند و نباید آن را مانند عنوان هایی مثل فقر و توانگری و بزرگی و کوچکی که امور اعتباری و قراردادی هستند، بدانند.

۱- معنویت تشیع، ص ۶۳.

ملاصدرا«رحمه الله علیه» برای بیان امر فوق مثال سنگی را که طلا شده است با سنگی که روی آن را طلا گرفته اند مطرح می کند تا روشن شود در سیرِ مقامات باطنی، وجود انسان شدیدتر می شود تا بتواند به عالم معنویت نزدیک گردد، مثل سنگی که طلا می شود، نه این که در سیر معنوی ذات انسان ها تغییر نکند و فقط اعمال آن ها تغییر کند. یک انسان متعالی درجه ی وجودی اش شدیدتر شده و او از نظر درجه ی وجودی با مردم عادی فرق کرده است. برعکسِ کسی که دین را از روی تقلید عمل می کند و سعی نمی کند تا از طریق دین، درجه ی وجودی نفسش را تغییر دهد. این مثل سنگی است که طلا گرفته اند و عملاً ذات او با مردم عادی فرقی ندارد.

مقامات اجتماعی تابع قرارداد اجتماع است و لذا بعضاً می بینیم عملی که یک روز پاداش خوب دارد روز دیگر پاداش بد دارد، چون آن پاداش تابع قرارداد اجتماع بود و ریشه در ملکوت عالم نداشت. ولی در مقامات باطنی که انسان سیر می کند و عالَمی که این مراحل را در بر دارد، همه از قبیل موجودات اصیل و واقعی و بیرون از حکومت ماده و طبیعت می باشند و به همین جهت می گویند: «حیات معنوی و معادشناسی براساس اصالت عالمِ معنی استوار است».(۱)

طرز فکری که دین و مقامات معنوی را قراردادی و اعتباری بداند و نه حقایق غیبی، معتقد است فرقی بین اولیاء الهی و سایر مردم نیست لذا به راحتی جرأت می کند که امام حسین علیه السلام را به قتل برساند. طرز فکری که

۱- همان، ص ۶۴.

دین را صرفاً دستوراتی قالبی می داند که توسط خداوند وَحی شده، نمی تواند جایگاه غدیر و علت معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام را درست تحلیل کند و لذا همین که به نظر خود مصلحت ندانست علی علیه السلام حاکم باشد به تشخیص خود عمل می کند بدون توجه به تبعات آن که از چشم او پنهان بود. حضرت زینب علیها السلام جایگاه تاریخی این بینش را می شناسند و در عصر عاشورا خطاب به نعش برادرشان می گویند: «بِأَبِی مَنْ عَسْکَرُهُ فِی یَوْمِ الْاِثْنَیْنِ نَهْباً»؛(1) پدرم فدای کسی که لشکرش را روز دوشنبه منهوب و نابود کردند. با این که روز عاشورا روز جمعه بوده است ولی حضرت زینب علیها السلام می خواهند توجه ها را به روز دوشنبه که روز سقیفه و روز خلافت انتخابی است جلب کنند که قوانین دین را در حدّ قراردادهای اجتماعی می دانست بدون آن که ربطی بین آن ها با مقامات باطنی قائل باشد، لذا فرق مؤمن و کافر را در تفاوت اعمال آن ها می دانست و نه در حقیقت جان آن ها.

تأکید علام علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» که می گویند: «مقامات معنوی واقعیات و موقعیت های حیاتی اصیلی برای انسان هستند و هرگز از قبیل مفاهیم تشریفاتی و مقامات و مناسب و عناوین وضعی و قراردادی اجتماعی نیستند.» به این معنا است که مقام معنوی برای کسی که وارد آن شود، مثل کودکی است که جوان می گردد نه مثل شخصی که پول دار شده، در مقامات معنوی تمام درجه ی وجودی فرد تغییر می کند و در

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹ – منتهی الآمال، ص ۴۰۴.

مرتبه ی وجودی دیگری از هستی قرار می گیرد و ادراک و فهم او از عالم به حقیقت نزدیک تر می گردد.

وسعت حقیقت انسان

حقیقت انسان یا نفس ناطقه ی او یک حقیقت گسترده ای است که در تمام مراتب هستی حاضر است منتها هر انسانی باید با تزکیه و تعلیم، خود را به حقیقت خود نزدیک کند و در صورت رفع حجاب بین خود و مقامات عالم، به اندازه ای که به آن مقامات نظر کند با آن ها متحد می شود. اگر به عالم ماده نظر کند تمام روحش متأثر از احکام آن عالم می شود و خیالات او صورت موجودات عالم ماده را در خود می پروراند و اگر با رفع حجاب های مادی به ملکوت عالم نظر کند مقامش ملکوتی می شود و با احکام عالم ملکوت متحد می گردد. زیرا روح یا نفس ناطقه ی او در ذات خود دارای وسعتی است به وسعت همه ی عوالم هستی و به هر عالمی که توانست توجه کند احکام و انوار آن عالم، جزء وجود او می شود و حکم آن عالم بر جان او سرایت می کند و لذا می توان گفت: انسان در واقع میان مقامات و مدارج باطنی و واقعی سیر می کند و نه در میان مقامات قراردادی و اعتباری. بر همین اساس علامه«رحمه الله علیه» می فرمایند: «اساس حیات معنوی و معادشناسی اسلام براساس اصالت گذاردن بر عالَم معنی است.» یعنی از دیدگاه اهل البیت علیهم السلام همین حالا هر کاری بکنی در نفس ناطقه ی خود تغییر درجه ی وجودی پیدا می کنی و همواره با هر عملی که انجام می دهید سیری باطنی خواهید کرد، چه در جهت مثبت و

ص: ۳۶

چه در جهت منفی. ولی از دیدگاه خلافت انتخابی، «سنت اسلامی» به یک «سنت اجتماعی و قراردادی» تبدیل شد و به همین جهت در زمان خلفا تکامل معنویِ جامعه به حداقل ممکن رسید، و تعلیم و تعلّم دینی با آن همه مسائل دقیق، از مرحله ی حس و ماده فراتر نرفت و معنویتی که بتواند در جامعه سیر روحانی ایجاد کند در جامعه وارد نشد و موضوع سیر باطنی فقط در بین عده ای از عُبّاد محدود شد.

حقیقت بشر

در تفکر حکمت متعالیه روشن می شود که هر ممکن الوجودی عین ربط و عین فقر به علت حقیقی خود می باشد، مثل نور پائینی که بقایش به ارتباط با نور بالائی است، اگر مانعی بین نور بالایی و نور پائین قرار دهیم، نور پائینی نابود می شود، زیرا بقاء آن به اتصال آن به نور بالایی است و چیزی جز اتصال نیست. حقیقت انسان هم عین ربط به حضرت حق است و ذاتی است عین فقر و عین ربط، حال اگر در شخصیت تشریعی خود به توحید محض وصل نشود چون عین ربط و نیاز است، به کفر وصل می شود. زیرا نمی تواند به چیزی وصل نباشد، پس اگر به توحید یعنی به وجودِ محض و غنای محض وصل نشود، به باطل وصل می گردد.

توحید؛ حقیقت یگانه ای است عین وجود و عین کمال، و غیر توحید عین سراب است، حیاتی که انسان را به آسمان معنویت وصل نکند و قراردادهای اجتماعی اگر ظهور توحید نباشند و جامعه را به عالم اعلا وصل ننمایند، در واقع آن قراردادها کثرت های بدون اتصال به وحدت اند

و مانـدن در چنین کثرت هایی یعنی مانـدن در یک زندگی وَهمی که نتیجه ی آن بحران است، چون به باطن پایداری متصـل نیست که از فرسایش و اضمحلال و بی سروسامانی آن جلوگیری کند.

وقتی متوجه باشیم حقیقتِ بشر عین ربط و فقر است، اگر رشته ی تعلق او به حق تعالی ضعیف شود به باطل رو می کند و بسته به درجه ی تعلق او به باطل، از توحیـد و عبودیت دور می شود و به همان اندازه به معدوماتِ وجودنما و به زندگی سـرابی دل می سپارد و پریشان و بی سروسامان می گردد. این جا است که نقش سیر باطنی برای انسان آشکار می شود و روشن می شود محـدودکردن انسـان در مجموعه ی قراردادهـای اجتمـاعی چه محرومیت بزرگی برای انسـان و جـامعه ی انسانی به بار خواهد آورد.

انسـان به وسـعت ابـدیت است و با همه ی عوالم وجود می توانـد ارتباط داشـته باشـد مگر این که نظر خود را به محسوسات و متخیلات متوقف کند و از تماس با حقایق باز بماند. هم عالم ملکوت واقعیت دارد، هم وسـعت انسان حقیقی است. پس انسان می تواند با سـیر خود به سوی عوالم بالا، با آن عوالم تماس داشـته باشد. مهم این است که با اعتقاد به واقعیتِ آن عوالم جهت نفس ناطقه را به سوی آن ها سوق دهـد تا با آن ها تماس حاصل نمایـد و از بهره های معنوی آن ها برخوردار گردد و این در صورتی ممکن است که خود را از عالم کثرات و تخیلات آسوده کند تا این ها

حجابِ نظر او نگردند و در حد خود با آن حقایق متحد شود و جنبه ی بالقوه خود را با سیر باطنی به فعلیت برساند و بشود آنچه باید بشود.(۱)

وقتی روشن شد جنس نفس ناطقه طوری است که می تواند در همه ی عوالم وجود حاضر باشد، پس کافی است حجاب هایی که مانع این حضور است برطرف گردد تا انسان در شرایطی قرار گیرد که صِرف توجه به عالم غیب، موجب اتحاد جان او با آن عالم گردد. همین که تعلقات انسان از عالم ماده کم شود و بتواند به عالَم بالا نظر کند، اتحادی بین نفس ناطقه ی او و آن عالم پدید می آید. برای تحقق این اتحاد و سیر به عوالم باطنی عالم اولاً: باید از طریق براهین عقلی و توجهات وَحیانی، اعتقاد پیدا کرد که چنین عالمی هست و دارای مراتب مخصوص به خود است، ثانیاً: از طریق رفع رذائل و محقق شدن در فضائل بتوان به آن عالَم نظر کرد.

ریشه ی وحدت و بقاء جامعه

اگر جان انسان از عالم غیب جدا شود از وحدت جدا شده و از آنجایی که وحدت همان بقاء و وجود است، پس به همان اندازه که انسان از سیر باطنی به سوی عالم غیب محروم شود از وحدت و بقاء محروم شده است. چون همان خدایی که وجود محض است و همه ی وجودات از وجود محضِ او ریشه می گیرد، هم او «اَحَد» است و ذاتی است عین وحدت، پس نبود وحدت برابر عدم است. لذا هر چه جامعه از خدا دور

۱- جهت بررسی بیشتر این موضوع به کتاب «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» از همین مؤلف رجوع شود.

شود به عدم می رسد و هیچ گونه وحدت و بقایی را نمی چشد که به آن قرار گیرد و از اضطراب رهایی یابد.

در فلسفه ی اسلامی بیان شده است که عالم ماده عین حرکت است و عین حرکت همان «عَدَمٌ مّا» است یعنی یک قدم با عدم بیشتر فاصله ندارد. حال مقابل عین حرکت و تغییر، حضرت اَحد است که عین بقاء و ثبات است. هر چه از عین ثبات دور شویم به نیستی و عدم نزدیک شده ایم. حال اگر جامعه برای سامان دادن به امور خودش از اندیشه ی خود استفاده کند و از حکم الهی فاصله بگیرد به نیستی نزدیک شده است، مگر این که خود را به خدا وصل کند، که راهکار اتصال به عالَمِ وحدت، سیر به باطن عالم است از طریق رعایت احکام و حدود الهی، نه این که فقط دین را در حدّ آداب و تشریفات ظاهری عمل کنیم و رویکرد ما در عمل به احکام به باطن عالم نباشد. در صورتی که رعایت احکام و حدود الهی اگر با حضور قلب انجام گیرد عامل اتصال جامعه به جنبه های معنوی عالم است. از آن جایی که خلفا به جنبه های باطنی احکام نظر نداشتند خلافت انتخابی، جامعه ی مسلمین را در جنبه های ظاهری دین متوقف کرد و از مقصد اصلی دین که احکام و حدود الهی را نردبان صعود انسان به سوی جنبه ی باطنی عالم قرار داده، دور کرد.

خلافت انتخابی دین را به عنوان وسیله ی اداره ی جامعه پذیرفت و به آن پرداخت و حتی سخت گیری هایی نیز اِعمال کرد ولی به افقی برتر از

ص: ۴۰

رعـایت احکـام نظر نداشـتند، افقی که قلب امامـان معصوم علیهم السـلام متـذکر آن بود و بنابر آن بود که جامعه را متوجه آن نمایند.(۱)

آفات عصری شدن دین

امروزه گاهی در محافل روشـنفکری زمزمه می شود که دین بایـد «عَصـری» و مطابق علم زمانه باشـد. آیا می توان پذیرفت که دین خـدا هماهنگ با عصـر و دوره ی جدید بشود و براساس ملاک های علم تجربی و تعریفی که علوم تجربی از عالم و آدم دارد، تفسیر شود و یا عصر و روزگار باید هماهنگ با افقی شود که دین تعیین می کند؟ وقتی کسی بگوید دین باید هماهنگ عصر شود، به فهمی که زمانه از عالم و آدم دارد اصالت داده است نه به دین. «ارنست رنان» در مورد مسیحیت گفته بود: «دین باید اصـلاح شود و با وضع جدید سازگاری کند.» از نظر او وضع جدید اصـیل است و هر آنچه بشـر جدید از عالم می شناسد عین حق و حقیقت است و بایـد دین بـا آن هماهنگ شود، نتیجه ی این حرف این می شود؛ علوم تجربی که شاخصه ی وضـع جدیـد است، مَثَلِ اَعْلای حق و حقیقت تلقی شود و کمال آدمی هم رسـیدن به علم تجربی باشـد، بدون آن که بشـر به عالمی بالاتر نظر کنـد و بخواهـد خود را در حدّ اتحاد با عالم ملکوت تغییر دهد. در حالی که به قول شـیخ الرئیس: علم تجربی ظُنُونِ مُتَراکِمه است مگر این که با قیاس خفی مسئله را جهت بدهید. اگر کسی

۱- جهت بررسـی جایگـاه بـاطنی مقام اهل البیت علیهم السـلام به تفسـیرالمیزان آیه ی ۳۳ سـوره ی احزاب و آیـات ۷۷ تا ۷۹ سوره ی واقعه رجوع فرمائید.

بگوید دین باید قامتش را خم کند و با وضع جدید منطبق شود، به معنای آن است که قراردادهای بشرِ حسّی را به جای احکام الهی قرار دهیم که این شبیه اجتهاد بر دین است که در صدر اسلام واقع شد، اگر مواظب تبعات سخنان آن هایی که می گویند دین باید عصری باشد، نباشیم از آفاتی که یک بار تجربه کردیم و راه ارتباط بشر با عالم قدس را منقطع نمودیم، مصون نخواهیم ماند.

بینشی که هماهنگ کردن دین با عصر جدید را پیش می کشد و اصرار دارد باید اصالت را به برداشت های علوم جدید نسبت به عالم و آدم داد، ناخودآگاه خبر از برداشت غلط خود از جایگاه دین در هستی می دهد. چنین بینشی معتقد است چیزی اصیل تر از دین وجود دارد و دین باید رنگ آن چیز را به خود بگیرد و جالب است آنچه را دنیای مدرن پیشنهاد می کند عموماً عادات و رسومات اجتماعی است که هیچ ریشه ی باطنی ندارند تا بشر را به ثابتات عالم متصل گردانند.

به گفته ی یکی از اندیشمندان معاصر: «ژان ژاک روسو با بحث قراردادهای اجتماعی می خواهد بگوید بشر با فکر خود می تواند اجتماع خود را بگرداند و تدبیر کند و نه نیاز دارد با طبیعت هماهنگ شود - بلکه طبیعت را هم هماهنگ قراردادهای خود می کند - و نه نیاز به مرجعی و حقیقتی دارد که بخواهد قراردادهای اجتماعی اش را هماهنگ حقایق قدسی قرار دهد.»(۱)

۱- دکتر رضا داوری.

جامعه ی بحران زده

از آن جایی که انسان در عالَم زندگی می کند و نه بر عالم، اگر جامعه صرفاً با فکر انسان ها اداره شود چنین جامعه ای از عالم قدس و معنا بریده خواهد شد و از حضور در گستره ی بیکرانه ی عالَم وجود محروم می گردد و سیر باطنی به سوی حقایق را که منشأ نور و کمال اند، از دست می دهد. این فکر شبیه همان فکری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با طرح اجتهاد و صواب دیدِ فکری خلیفه جامعه را اداره کرد و با حذف علی علیه السلام به صحنه ی حکومت اجتماع مسلمین پا گذاشت. و علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» سعی دارند نقش این فکر را در نظام هستی تحلیل کنند و روشن نمایند چون چنین فکری یک فکر مادی است و نه قدسی، به فرسایش و بحران می رسد و جامعه را به بحران می کشاند، مثل هر پدیده ی مادی که محکوم تغییر و فرسایش است. جامعه شبیه پارچه ی پوسیده ای خواهد شد که هر کجایش را وصله کنی، جای دیگرش پاره می شود و تمام زندگی انسان گرفتار جامعه ای می گردد که هیچ ثبات و آرامشی در آن نیست تا امکان زندگی آرام که شرط صعود انسان است فراهم شود، در آن حال این انسان است که باید دائم تلاش کند جامعه اش را یک طوری نگهدارد و به جای آن که انسان در آغوش جامعه در اُنس با عالم قدس به سر ببرد هر روز با معضلی روبروست که باید به آن بپردازد.

جامعه ای که با قراردادهای بشری اداره شود، جامعه ای است بحران زده که دائماً انسان در آن جامعه متوجه معضلی می شود که قبلًا به آن فکر

ص: ۴۳

نکرده و قراردادی برای آن تنظیم ننموده بود، و هیچ وقت هم از این بحران بیرون نمی آید، چون حکم قدسیِ همه جانبه نگر بر جامعه حاکم نیست.

در شرایطی قرار داریم که بخواهیم یا نخواهیم تحت تأثیر فلسفه ی جدیدِ غرب هستیم و جا دارد مقایسه ای بین فلسفه ی غربی و نگاه آن به جامعه و افراد، با فکر خلفاء بشود و در همان راستایی که شیعه برای عبور از تفکر خلفا راه کارهایی را می شناسد، بتوانیم نسبت به عبور از تفکر غربی از ذخیره ی فرهنگی مهمی که اهل البیت علیهم السلام در اختیار ما گذاشتند بهره بگیریم.

فلسفه ی جدیدِ غرب به خصوص پُوزیتیویسم، علم به حقایق و اعیانِ اشیاء را منکر است و علم را به علم به ظاهر، محدود می داند و در این حال یا به کلی منکر دین است و یا دین را در حد قراردادها و آداب و رسوم اجتماعی پائین می آورد. در حالی که قرآن می فرماید: «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُوم»؛(۱) هیچ چیزی نیست مگر آن که خزائن آن چیز نزد ماست و نازل نمی کنیم آن را مگر به اندازه ای معلوم و محدود. این آیه بیانگر وجودِ خزینه ای هر چیزی است نزد خدا، به این معنی که هر مخلوقی از نظر باطنی، دارای خزائنی است در نزد خداوند که جنبه ی غیبی و ملکوتی آن مخلوق است. وقتی منکر حقایق غیبی و اعیان اشیاء شدیم عملاً یکی از اساسی ترین عقاید دینی را که عامل حرکت انسان ها به سوی عالم غیب است، منکر شده ایم، در این حال دینداربودن به معنی پذیرفتن مجموعه ای از باورهای ذهنی است، در آن حدّ که ما در

۱- سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

ذهن به آن هـا بـاور داریم، بـدون آن که نظر به واقعیت خـارجی آن هـا داشـته باشـیم، نهایتـاً اعتقاد به غیب در حـد یک باورِ مفهومی خواهـد بود مثل باور به مفاهیم ریاضـی و نه باور به حقایق ملکوتی که به جهت درجه ی وجودی شدید تر در معرض حسّ قرار نمی گیرند.

آیا دین یک باور شخصی است؟

بـاور عـده ای از دینـداران به عـالم غیب در حـدّ بـاور به مفـاهیم ریاضـی است و هیـچ واقعیت خـارجی برای احکام الهی قائل نیسـتند، به عبـارت دیگر دین آن هـا در حـدّ بـاور به مفـاهیم ذهنی است که پایه ی آن در نفس خودشان است و در واقع دین برای آن ها یک خیالِ خوشِ معنوی است، و معنویتش معنویتی شخصی است که خودشان دوست دارند این طور فکر کنند، نه این که آن عقیده واقعیت خارجی داشته باشد.

یـک وقت معتقـدیم خـدا و ملائـکه و عالمی که انسان در باطن خود به سوی آن سـیر می کنـد واقعیت دارد، ولی محسوس به حسّ نیسـت و بـا عقـل و قلب قابـل فهم و درک است، ولی یـک وقت است که از حرف هـای دین خوشـمان می آیـد، چـون روحمان را آرام می کند، کاری نداریم واقعیت دارد یا نه. غزلیات حافظ می خوانیم، مثنوی می خوانیم، گاهی دعا می کنیم و از همه ی این ها هم لـذّت می بریم اما همه اش در حـدّ مفاهیم در نزد خودمان است. این طرز فکر را در فلسـفه ی غرب تحت عنوان «Nominalism» یـا «نـام باوری» و نام گرایی می شناسـند. این طرز فکر معتقـد است موجودات دارای ذات نیسـتند و «تعریفات» به ذات موجودات بر

نمی گردد بلکه برداشت هایی هستند که خودمان آن ها را در مورد چیزها مطرح کرده ایم(۱)

از جمله کسانی که معتقـد به این طرز فکر است دیوید هیوم انگلیسـی است که دین را یک گرایش شخصـی می داند که برای عده ای وسیله آرامش خیال است، نه این که عاملی باشد جهت اتصال جان انسان به عالم غیب و ملکوت.(۲)

این که در هر زمـان علماء دین تکالیف مخصوص مؤمنین را مشـخص می کننـد مسئله ای است غیر از این که فکر کنیم اصـل دین عصـری است و ریشه در حقـایق ثابت نـدارد. آنچه در نزد علمای شـیعه مطرح است، رعایت مقتضـیات زمان و اجتهاد در احکام فرعی با تکیه بر اصول ثابت قدسـی است ولی هرگز نمی خواهنـد دین را تابع اموری قرار دهند که هیچ مبنای آسـمانی ندارد و آن را در پای رسومات سیاسـی و اجتماعی که امروزه عمدتاً غربی است، قربانی نمایند. شناختن زمانه یک چیز است و به رسـمیت شـناختنِ قراردادهـای زمـانه چیز دیگری است. همچنان که شـناخت مبانی دین و اصول آن یک چیز است و تطبیق عمل مکلَّف بر اساس آن اصول در هر زمان چیز دیگر.

بعضـی ها می گویند: فقیه باید مقبولات زمانه، یعنی آنچه را اکثر مردم پذیرفته اند به رسـمیت بشناسد و براساس آن ها احکام دین را استنباط کند. نتیجه ی این حرف این است که رجوع کردن به سخن خدا و معصومین علیهم السلام

۱- به کتاب «کار روشنفکری» از بابک احمدی، نشر مرکزی، ۱۳۷۴ رجوع شود.
۲- آن عـده از روشـنفکران مسـلمانی که اخیراً مـدعی انـد قرآن مربـوط به فهم پیـامبر صـلی الله علیه و آله است بـدون آن که خداونـد آن را به پیامبر صـلی الله علیه و آله وحی کرده باشـد، بر مبنای مکتب «Nominalism» چنین نظریاتی را مطرح می کنند.

که رجوع نمودن به حقایق ثابت عالم است، به حاشیه رانده شود و عملاً- مقبولات زمانه به جای باطن دین بنشیند و به دین جهت بدهد و ارزش دین را در پذیرش مردم قلمداد کنیم، نه ارزش مردم را به پذیرش دین. باید مواظب بود چنین مشکلی پیش نیاید وگرنه امور جامعه از حقایق ثابت عالم قدس منقطع می گردد و جامعه با انواع بحران ها روبرو می گردد. کاری که امثال آقای مهندس مهدی بازرگان و یا «سِر احمد خان هندی» کردند همین بود که اصالت را به علوم جدید دادند و بر آن مبنا دین اسلام را تفسیر نمودند و عملاً این ها به دین گفتند تو باید این چنین باشی که تفکر مدرن می گوید و اصالت را به رسومات غربی دادند و دین را براساس آن رسومات خم کردند تا مطابق تفکر مدرن شود. این نوع فکر، مقامات معنوی را از انسان می گیرد و رابطه ی انسان را از ساحت قدس جدا می کند و قبله گاه او را ابعاد زمینی انسان قرار می دهد. در چنین شرایطی اگر شبانه روز هم دین را تبلیغ کنیم تا مردم مؤدب به آداب آن باشند چون مردم دین را به عنوان یک قرارداد می شناسند این حق را به خود می دهند که اگر قرارداد بهتری را شناختند آن را به جای دین بگذارند. زیرا در چنین دینی سیر باطنی و معنوی معنی نمی دهد تا انسان ها به دنبال نتایجی باشند که پیامبر و ائمه علیهم السلام در پی آن بودند و آن وقت آرام آرام این سؤال مطرح می شود که دین به چه درد می خورد و ناخواسته افراد به این باور می رسند که آنچه را دین به ما می دهد از طریق غیر دین هم می توان به دست آورد. غافل از این که آنچه به دست آورده اند آن چیزی نیست

که دین می خواست و آنچه پیش آمده حاصل یک دین مادی شده است و نه یک دین قدسی و متصل به عالم قدس و ملکوت عالم.

محرومیت از قلب ایمانی

وقتی روشن شد دین فقط با بینشی قدسی می ماند پس با هماهنگ شدن با روزمرّگی ها در حجاب می رود و برعکس، با اجرای احکام دین به عنوان احکام نازل شده از عالم قدس، جامعه به عالم قدس می پیوندد، به عالَم قدسی که عین بقاء و ثبات است. اگر پیوند های فردی و اجتماعی با حقایق قدسی بریده شد، شخص ممکن است آداب دینی داشته باشد ولی سیر باطنی ندارد و قلبی ایمانی در صحنه ی اعمال و رفتار او ظهور نخواهد کرد. در آن حال عالَم او عالَم دینی نیست، دین وسیله ی برآورده شدن مقاصد غیر الهی می شود و به دنبال آن، جامعه دچار بحران می گردد. نمونه ی آن را در طرح های اجرائی که در فضای الگوگیری از توسعه ی غربی انجام می گیرد می بینید به طوری که خود آن طرح ها منشأ بحران می شوند و مجبوریم برنامه ای بریزیم تا بحران های حاصل از آن طرح ها را خنثی کنیم و باز برنامه ای دیگر برای خنثی کردن بحران های جدید و این می شود زندگی در بحران و نه زندگی در آغوش نعمت های خدا.

معنی ولایت انسان کامل

مطلب دیگری که در رابطه با قدسی کردن امور لازم است عرض شود؛ موضوع اعتقاد به ولایت انسان های کامل و واسطه های فیض الهی است. در روایات داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأکید دارند؛ هرکس

ولایت ما را ندارد در مسیر دین داری به نتیجه ای که باید برسد نمی رسد، تا آن جا که روایات تاکید می کند فلسفه ی ارسال همه ی رسولان به خاطر ولایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام می باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: ملکی نزد من آمد و پرسید: «يَا مُحَمَّدُ سَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا عَلَى مَا بُعِثُوا قَالَ قُلْتُ عَلَى مَا بُعِثُوا، قَالَ عَلَى وَلَايَتِكَ وَ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام»؛(۱) ای محمّد بپرس پیامبرانی را که پیش از تو برانگیخته شدند به چه چیز مبعوث شدند؟ من گفتم: بر چه چیز برانگیخته شدند؟ گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام مبعوث شدند.

موضوع از این قرار است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّهُ نُورِی»؛(۲) اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود. یعنی نور رسول خدا صلی الله علیه و آله یک واقعیت حقیقی فوق زمین و زمان است و نیز می فرمایند: «كُنْتُ نَبِیاً وَ آدَمَ بَینَ الْماءِ وَ الطّین»؛(۳) من پیامبر بودم در حالی که حضرت آدم علیه السلام هنوز بین آب و گل بود و خلق نشده بود. و نیز حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «كُنْتُ وَصِیاً وَ آدَمُ بَینَ الْمَاءِ وَ الطّین»؛(۴) من وصی بودم و هنوز آدم در بین آب و گل بود. این نوع وجود برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام به این معنی است که آن ها در مرتبه ی بالاتر از عالم ماده و عالم خلق، در عرش الهی حاضر بوده و حاضر هستند و از این جهت یک

ص: ۴۹

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲- بحارالانوار ج ۱، ص ۹۷.

۳- شیخ بهایی، مفتاح الفلاح، ص ۴۱.

۴- عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۲۴.

نوع ولایت بر هستی دارند و وظیفه ی انسان هاست که با پذیرش ولایت تشریعی آن ها، جان خود را به نور عرشی اهل البیت علیهم السلام متصل گردانند و اعتقاد به وَلایت ائمه علیهم السلام به آن معنی است که جان خود را متوجه حقایق عالیه ای بکنیم که اهل البیت علیه السلام مظاهر تامّ آن حقایق اند و نزدیکی به آن مظاهرِ مطهّره وسیله ی اتصال به آن حقایق عالیه است و هرکس منکر آن حقایق باشد، یعنی منکر وَلایت اهل البیت علیه السلام باشد در یک دینداری قالبی و بی روح فرو می افتد و به هیچ چیز نمی رسد، عملاً از عالم قدس روی برگردانده و در دین خود در حد آداب و رسومات مشغول و متوقف است. خلافت انتصابی بدون توجه به مسئله ی وَلایت، تصورش این بود که امور دنیایی مردم باید متصدی داشته باشد نه این که انسان ها باید با ارتباط با عالم قدس سروسامان بگیرند. لذا با محدود کردن مسلمانان در یک نظام اجتماعی به ظاهر اسلامی و انکار وِلایت ائمه ی معصوم علیهم السلام، مسلمانان را از ارتباط با عالم قدس محروم کردند.

بحث ولایت در راستای سیر باطنی که شیعه بر آن تأکید دارد یک بحث عمیق و دقیق علمی است که باید مورد شناخت قرار بگیرد. هدف دین آن است که انسان از طریق آداب دینی به مقام وحدت حقیقیه ی تامّه ی انسانی، یعنی مقام موحد محض دست یابد. توحید در مقام انسانی یعنی مقام انسان کامل که همان مقام اهل البیت علیهم السلام باشد و ارتباط باچنین مقامی شرط سیر باطنی همه جانبه ی انسان ها است و نمی توان بدون چنین ارتباطی به نتیجه رسید. ابن عباس نقل می کند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم به من توصیه ای بفرمائید، حضرت فرمودند: «عَلَیْکَ بِحُبِّ عَلِی بنِ

أَبِی طَالِبٍ- فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی؛ قَالَ عَلَیْکَ بِمَوَدَّهِ عَلِی بنِ أَبِی طَالِبٍ، وَ الَّذِی بعَثَنِی بالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ اللَّهَ لَا یَقْبَلُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَهً حَتَّی یَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِی بنِ أَبِی طَالِبٍ وَ هُوَ تَعَالَی أَعْلَمُ فَإِنْ جَاءَهُ بِوَلَایَتِهِ قَبِلَ عَمَلَهُ عَلَی مَا کَانَ فِیهِ وَ إِنْ لَمْ یَأْتِهِ بِوَلَایَتِهِ لَمْ یَسْأَلْهُ عَنْ شَیْ ءٍ وَ أَمَرَ بِهِ إِلَی النَّارِ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَ الَّذِی بعَثَنِی بالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ النَّارَ لَأَشَدُّ غَضَباً عَلَی مُبْغِضِ عَلِیٍّ مِنْهَا عَلَی مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَلَدا»؛(۱) علی بن ابی طالب را دوست بدار. عرض کردم: یا رسول اللّه! دیگر چه سفارشی داری؟ فرمود: به علی بن ابی طالب مودّت بورز. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسنه ای را از بنده ای نمی پذیرد مگر آن که از حبّ علی بن ابی طالب از او پرسش کند و خداوند آگاه است اگر بنده ی او در حالی به روز رستخیز آمد که ولایت علی را با خود داشت، عمل او را می پذیرد و اگر ولایت او را نداشت دیگر از اعمال او پرسشی نمی کند و فرمان می دهد به آتش دراندازندش. ای ابن عبّاس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه ورزد بیش تر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد.

چنانچه در این روایت دقت فرمایید اسرار بزرگی در راه دین داری را در جلوی ما می گشاید و به ما می فهمانند که تا قلب ها به سوی انسان های قدسی سیر نکند بهره ای از اعمال خود نمی برند. تدبر در این روایت به خود عزیزان واگذار می شود.

۱- کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۶۴.

سخن آخر این که: اسلام باید محقق شود تا حکومت اسلامی به معنی واقعی محقق گردد. با طرح حکومت اسلامی و طرح آداب اسلامی، ما در ابتدای راه هستیم. حکومت اسلامی وقتی به نتیجه هایی که باید برسد می رسد که زمینه ی تحقق دیانت در باطن انسان ها فراهم گردد تا انسان ها به بندگی کامل خداوند که مقصد اصلی خلقتشان است برسند. با سوزِ بندگی و اصالت دادن به بندگی خداوند جامعه ی اسلامی متحقق می شود. باید به سراغ کسانی برویم که آتش در سینه دارند و به جان دیگران آتش می زنند و سخت مواظب اند که دین گرفتار بینش های مادی نگردد. عنایت فرمودید که یک بینش غلط چگونه دین را تا حد یک قالبِ میان تهی تنزل می دهد، در راستای فاصله گرفتن از برداشت های غلط از دین عرض می کنم افکار علمایی همچون حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» نوری است که ما را در حد اسلام قالبی و اعتباری متوقف نمی کند.

خداوندا: به حقیقت فاطمه زهرا علیها السلام که دغدغه و نگرانی داشتند تا دین گرفتار افکار مادی نشود، ما را منوّر به دینی بفرما که هرچه بیشتر راه قلبِ ما را بر عالم قدس و معنویت بگشاید.

خداوندا: به لطف و کرم خودت این ملت را به اندیشمندان اسلامی متصل بگردان، و روز به روز رحمتی به این جامعه عطا فرما که بتوانند از طریق عالمان واقعی راه خود را به سوی تمدن اسلامی باز نمایند.

مباحثِ مطرح شده در این جلسه را به قرار زیر جمع بندی می کنیم:

ص: ۵۲

۱- علامه ی طباطبایی«رحمه الله علیه» با ارتباط با پروفسور کربن و سایر طرق به طور ریشه ای متوجه ضد قدسی بودن فرهنگ مدرنیته شدند و سعی کردند جهت جبران چنین خطری قلم به دست گیرند و آنچه باید بنویسند نوشتند.

۲- طبق نظریه ی حلول، مسیحیت معتقد است خداوند در جسم حضرت مسیح علیه السلام حلول کرده و از این طریق دین الهی مادی شد و افق ها از توجه به خدا به سوی شخص مسیح علیه السلام تغییر جهت داد.

۳- وقتی دین خدا مادی گشت دیگر توان تغذیه کردن جان جامعه را ندارد و جان ها نمی تواند شیفته ی آن باشد.

۴- سخن خلیفه ی اول و اجتهادی که او بدان معتقد بود آغاز ماجرای مادی شدن دین در اسلام بود تا آن جا که خلیفه اختیار تامّ پیدا کرد تا بالاتر از پیامبر صلی الله علیه و آله در متن احکام الهی نیز تصرف کند.

۵- اگر مناسبات اجتماعی از طریق وحی الهی به ملکوت عالم مرتبط نشود جامعه به انواع بحران ها گرفتار می گردد.

۶- در سیر اجتهاد خلیفه، «صلاح مقام خلافت» به جای مصالح اسلام و مسلمین نشست که نمونه هایی مثل عدم اجرای حدّ بر خالد بن ولید از آن نوع است.

۷- دینداری حقیقی عامل اتصال به ملکوت خواهد شد و موجب می شود تا علم انسان به عالم و آدم، علم حقیقی باشد و با جنبه های ملکوتی این عالم ارتباط برقرار کند، چیزی که در روش خلفا کاملاً مورد غفلت قرار گرفت.

ص: ۵۳

۸- وحدت و بقاء جامعه در راستای اتحاد با حضرت احد که عین وحدت و بقاء است محقق می شود و هراندازه جامعه از دین معنوی و سیر باطنی محروم شود از وحدت و بقاء محروم شده است.

۹- با عصری شدن شریعت و هماهنگ شدن دین با برداشت هایی که علوم تجربی از عالم و آدم دارد، عملاً به جای اصالت دادن به وَحی الهی، پذیرفته ایم آنچه بشر جدید از عالم می شناسد عین حق و حقیقت است و این خطای بزرگ دوران ما در مادی کردن دین است.

۱۰- در آخر، جایگاه ولایت انسان کامل از جهت اتصال جامعه به عالم قدس مورد بحث قرار گرفت و تأکید شد که رمز بقای حکومت اسلامی و سیر آن به سوی تمدن اسلامی رجوع به علمایی است که به کمک فرهنگ اهل البیت علیهم السلام، جامعه را از خطر مادی شدنِ دین می رهانند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۵۴

جلسه ی دوم، مادی شدن دین و انقطاع زمین از آسمان

اشاره

ص: ۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«یَا أَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلاَ یَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ إِن شَاء إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از امسال در سال های دیگر نزدیک مسجد الحرام شوند! و اگر از فقر می ترسید، خداوند هر گاه بخواهد، شما را به کرمش بی نیاز می سازد؛ خداوند دانا و حکیم است.

خداوند در آیه ی فوق می فرماید مشرکین نجس هستند، مواظب باشید با آن ها مأنوس نشوید و از قطع رابطه ی اقتصادی با آن ها هراسی نداشته باشید که خدا به زودی از طریق فضل خود اگر بخواهد شما را بی نیاز می کند. و از محاصره ی اقتصادی هم نترسید بلکه از این نگران باشید که آن ها در اجتماع شما وارد شوند و روان جامعه ی شما را آلوده کنند زیرا آنچه موجب نجاست آن ها است روح و روان شرک آلود شان است. به عبارت دیگر باطن آن ها نجس است که به ظاهر آن ها نیز سرایت کرده است. پس نباید زمینه ای فراهم باشد که روح و روحیه ی مشرکان در

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۲۸.

مجامع علمی و فکری مسلمانان نفوذ کند و نگاهی که آن ها به عالم و آدم دارند در صحنه ی فرهنگی شما حضور یابد.

خطر تعالی فرهنگی اهل کتاب

در آیه ی بعد می فرماید: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛(۱) با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و رسول او حرام گردانیده اند، حرام نمی دارند و به دین حق متدین نیستند، مقاتله کنید تا با کمال خواری به دست خود جزیه دهند.

هیچ یک از دو ملتِ اهل کتاب، آنچه را خدا و پیامبر حرام کرده، حرام نمی دانند پس در واقع این ها به دین حق که مطابق فطرت است پشت کرده و راهی جدا از راه فطرت انسان ها و نظام عالم در پیش گرفته اند، پس باید کنترل شوند و با مبارزه با آن ها، آن ها را مجبور به دادن جزیه کنید، طوری از آن ها جزیه بگیرید که خوار شوند و برای خود تعالی فرهنگی احساس نکنند و نتوانند عقاید خرافی خود را منتشر نمایند، همه ی این ها از آن رو است که آن ها ایمان مورد قبول خدا را پیروی نمی کنند.

خداوند در آیات فوق می فرماید با هرکس که به خدا و قیامت ایمان ندارد باید مبارزه کرد، چه یهود و چه نصاری، تا آن جایی که اُبّهت فرهنگی شان از بین برود و به خدمت دین در آیند و با دست خود جزیه

ص: ۵۸

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۲۹.

دهند و خوار شوند. چون اگر با چنین اشخاصی معاشرت کردید به مشکلاتی دچار می شوید که پیش بینی آن را نمی کردید و در فضایی قرار می گیرید که مثل زندگی آن ها، دینداری در جامعه به حاشیه می رود و دنیا برایتان جلوه می نماید و مهم می شود و با این که از دنیا جز بهره ی اندکی نصیب کسی نمی گردد ولی تمام امیدتان به دنیا و اسباب آن می شود و توکل تان از دست خواهد رفت.

سپس توصیه می فرماید؛ حال که نزدیکی به آن ها چنین مسائلی را به دنبال دارد سعی کنید هیبت و قدرت اهل کتاب را در اذهان از بین ببرید تا در جامعه خوار شوند «وَ هُمْ صاغِرُون» و در نتیجه رغبت به اختلاط فرهنگی با آن ها در افراد جامعه از بین برود، چیزی که متأسفانه ما فراموش کردیم و دچار مشکلات بسیاری شدیم.

سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که چرا باید با اهل کتاب جنگ کرد تا جایی که خوار شوند و جزیه بدهند؟ جواب این سؤال را خداوند در آیات بعدی می دهد و می فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَهًا وَاحِدًا لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛(۱)

ص: ۵۹

۱- سوره ی توبه، آیات ۳۱ و ۳۰.

یهود گفتند: «عُزَیْر پسر خداست!» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست!» این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند؟! اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آن که مامور نبودند جز این که خدای یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با وی شریک می گردانند.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در ذیل دو آیه ی فوق می فرمایند: هرچند یهود بیشتر از باب احترام، عُزیر را پسر خدا می دانست ولی باز یک نحوه انحراف است، این قول مسیحیان که مسیح پسر خداست شبیه قول مشرکین قبلی است که یک بت را خدا و یکی را پدر او می دانستند. خدا آن ها را بکشد که در مرحله ی اعتقادی از حق به باطل تا کجا منحرف شدند؟ به جای اطاعت خدا، اَحْبار را بدون هیچ قید و شرطی اطاعت می کنند و آن ها مسیح را نیز به جای خدا، ربّ خود قرار دادند و قائل به اُلُوهیت او شدند، در حالی که هیچ کدام از یهود و نصاری مأمور نبودند مگر به این که خدا را بپرستند و اتخاذ ربّ به وسیله ی اطاعت استقلالی از هرکس همان عبادت کردن اوست.» و در آخر آیه شرک آن ها را گوشزد می کند و می فرماید: «خداوند منزه است از آنچه مشرکان به او نسبت می دهند. یعنی هم آنچه آن ها به خدا نسبت می دهند از ساحت پاک الهی مبری است و هم آنچه مدعیان یهود و نصاری، به عنوان علماء این ادیان انجام می دهند، مشرکانه است».

ص: ۶۰

گم شدن معنی خدا

اهل کتاب منکر خدا نشدند ولی خدا را محدود کردند و حدّ او را حدّ ماده و آدم قرار دادند. این ها خواستند حضرت عزیر علیه السلام و عیسی علیه السلام را بالا ببرند و احترام کنند، خدا را پائین آوردند در نتیجه بینش شان یک بینش تماماً مادی شد و امور محسوس تمام میدان تفکرشان را تسخیر کرد، هرچند الفاظی که به کار می برند الفاظ دینی باشد.

وقتی یک ملت با داشتن کتاب خدا و پیامبر، مشرک شوند کار تا آنجا جلو می رود که خداوند از طریق پیامبر بعدی دستور می دهد، با آن ها مقاتله و مبارزه کنید تا خوار شوند، در صورتی که عزت از آن خدا و رسول و مؤمنین است(۱) پس اگر این ها متدین به دین الهی بودند خداوند دستور نمی فرمود خوار شمرده شوند. معلوم است که این ها اصلاً دین الهی را از دست داده اند و از مسیر الهی خارج شده اند.

حال سؤال این است که چگونه این ها بی دین شدند؟ قرآن می فرماید: یهود، عُزیر را و نصاری، مسیح را پسر خدا می داند. معنای این کار نشناختن خدا است. خدایی که در حد یک آدم جلوه کند، نه تنها آن آدم، خدا نخواهد شد بلکه خدا نیز در آن فکر و فرهنگ معنای حقیقی خود را از دست می دهد، در چنین فضایی هیچ کس نمی داند خدا و معنویت و غیب به چه معنی است، چون بینش ها در حد ماده متوقف شده و این در واقع همان بینش بت پرستی است که الفاظ آن تغییر کرده و نه معنای آن، این ها درجه ی وجودی حقایق معنوی را آن قدر کاهش دادند که در حدّ

۱- سوره ی منافقون،آیه۸.

محسوسات مادی درآمد. سِر احمد خان هندی در تفسیر قرآنش گفته بود: ملائکه همین قوای مادی طبیعت هستند. او آیات قرآن را بر این اساس تفسیر کرد. چنین شخصی ناخودآگاه همان اندازه بت پرست است که یهودی ها و مسیحی ها بت پرستند. اگر کسی دین را در حدّ ماده پائین بیاورد مردم را از معنویت و غیب جدا کرده است. قرآن کسی را که دین را محدود به ماده می کند مشرک می داند. زیرا در آخرِ آیه فرمود: «سُبْحَانَهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ»؛ منزه است خدا از آنچه بدان شرک می ورزند و در آیه ی ۲۸ همین سوره فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ»؛ پس می توان نتیجه گرفت، کسی که از دین و خدا تفسیری مادی داشته باشد مشرک است و مشرک نجس است حال چه این شرط در قالب پرستش بت سنگی باشد مثل بت پرستان حجاز و چه در قالب نگاه مادی یهود و نصاری به عالم غیب و معنویت.

تقدس بخشیدن به ظواهر و مادی کردن دین

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در مقاله ی «معنویت تشیع» به نقش ائمه علیهم السلام از آن جهت که زمین را به آسمان معنویت متصل می کنند و کمک می کنند که دین اسلام تبدیل به یک دین مادی نشود، اشاره می کنند. ائمه علیهم السلام کاری کردند که زمینیان به کمک دین اسلام جهت اصلی خود را که قرب الی الله بود فراموش نکنند و دین در حدّ قالب آداب دینی متوقف نگردد، آن ها واسطه ی فیض اند و واسطه ی فیض تکویناً و تشریعاً به همین معنا است که جامعه ی انسانی را به آسمان غیب و معنویت راهنمایی و

هدایت نماید و چنین کاری در حدّ خلفایی نبود که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به جای ایشان نشستند تا جامعه ی مسلمین را اداره کنند.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در مقایسه ی بین مسیحیت و اسلام و آن چه در صدر اسلام واقع شد می فرمایند:

«کلیسا از همان روزی که قدرت را به دست آورد و پناه گاه عالَم مسیحیت شناخته شد، تعلیمات خود را روی اساس حلول بنا کرد. جای تردید نیست که این تعلیم، مقام خداوندی و الوهیت را هر چه بود در وجود مادی محدودِ حضرت مسیح، محدود و محصور قرار می داد، بنابراین تعلیم، الوهیت، خواه بتواند از انسان جدا شود یا نتواند، این قدر هست که توانست هویت یک انسان مادی را پذیرفته، با خواص و آثار آن مجهز و متصف شود.»(۱)

تحت عنوان به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی علیه السلام برای آن که مقام حضرت را بالا ببرند خدا را متصف به صفات انسانِ مادی کردند و آن را در وجود مادی حضرت مسیح محصور نمودند. در ادامه می فرمایند: «این نظریه- یعنی حلولِ الوهیت در انسان مادی- انکار ماوراء ماده را در برداشت و چون مسئله ی الوهیت در دین، مسئله ای اساسی و در حقیقت سرچشمه ی همه ی مسائل اعتقادی و عملی دینی است، از این نظر نیز همین مسئله، هر مسئله ی دیگر دینی را که براساس معنویات استوار بود از بین برد و هر معنویتی را با مادیت توجیه می کرد.»(۲)

ص: ۶۳

۱- معنویت تشیع، ص ۳۹.
۲- همان، ص ۳۹.

آفات اعتقاد به حلول

نتیجه ی چنین کاری که در مسیحیت انجام شد عاملی گشت تا بذر یک نوع مادیتِ صددرصد ضد معنویت در نهاد مسیحیت کاشته شد. عجیب این که کلیسا به همین اندازه از «حلول» - که در مورد حضرت مسیح قایل بود - قناعت نکرد، بلکه همان حلول را به خود تطبیق داد و خود را به جای مسیح فرض نمود و فرمانروای بی چون و چرای جامعه ی مسیحیت شد و لذا بحث آزاد در تعالیم دینی ممنوع شد و محکمه ی تفتیش عقاید به وجود آمد، کلیسا توبه ی هر گناه کاری را که می خواست قبول می کرد و برای هرکس که می خواست ورقه ی آمرزش صادر می نمود، غافل از این که هر طریقه و رژیمی - اگرچه طریقه ی دینی باشد- همین که خاصیت مادیت به خود گرفت و اتصال مقررات آن از عالم معنویت منقطع شد، جبراً وارد جریان جهان مادی شده و محکوم قوانین طبیعت می گردد و مانند سایر پدیده های مادی، عمری خواهد داشت و حالات مختلف کودکی و جوانی و پیری را طی خواهد کرد و روزی خواهد مُرد. آنچه مرگ ندارد معنویات است، این است که کلیسا قدرت دهشتناک خود را از دست داد و مردم برای فرار از کلیسا گرفتار گرداب بی دینی و مادیت شدند که از سال ها قبل در متن کلیسا رسوخ کرده بود و دین را به امور تشریفاتی بی روح تبدیل کرده بودند.

قرآن شریف به مسلمین توصیه می کند هرگز با جامعه های غیر اسلامی یعنی جامعه ی مشرک و جامعه ی اهل کتاب، امتزاج روحی برقرار نسازید. قرآن در پیش بینی های خود تلویحاً اشاره می کند که جامعه ی اسلامی

ص: ۶۴

به واسطه ی روابطی که با جامعه ی غیر مسلمان برقرار می کنند، احکام قرآن را با عذرها و بهانه هایی که می تراشند یکی پس از دیگری مهجور داشته و ترک خواهند نمود.

مادی شدن جامعه ی اسلامی!

امروز هم اگر مواظب نباشیم و حقیقت اسلام را در نیابیم تحت تأثیر فرهنگ یهودیت و مسیحیت قرار می گیریم و به مرور آثار آن تفکراتِ انحرافی را در دین خود وارد می کنیم. وقتی قرآن می فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛(۱) و یهود گفتند عُزَیْر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست این سخنی است باطل که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند شباهت دارد، خدا آنان را بکشد چگونه از حق بازگردانده می شوند. در واقع دارد خبر می دهد که مواظب باشیم معنویات را صورت مادی ندهیم، همچنان که بعضی از مسلمانان با نیت الهی ولی اندیشه ی مادی، مساجد را از سادگی خارج می کنند و برای جذاب شدن مساجد آنجا را با انواع لوستر و کاشی کاری، تزیین می کنند و یا عکس هایی چاپ می کنند با حریرهای سبز و سفیدی که یک کودک در حالت قنوت است و از آن تعبیر به معراج می نمایند، در حالی که این معراج نیست، این همان مادی کردن دین است. زیرا در نماز باید از زمین به آسمان وصل شد و از

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۳۰.

هر گونه تصور مادی عبور کرد، حال هر چیزی که حواس ما را از آسمان غیب به سوی پدیده های مادی جلب کند ما را زمینی کرده است. نباید جنبه ی معنوی مساجد مغلوب این ظواهر شود، در حدی که نتوان در خانه ی خدا به عبادت پرداخت. اگر تصور نوجوانان از نماز این چنین شد، آن وقت هر گاه به یاد نماز می افتند آن عکس ها و لوسترها و حریرها در ذهنشان تداعی می شود و همین ها بین قلب آن ها و عالم غیب و معنویت جای خود را باز می کند و حجاب می شود، چنین اشخاصی اگر برج ایفل را ببینند بیشتر می پسندند تا یک محیط معنوی ساده را و علاقه شان به آن گونه امورِ مادی بیشتر می شود تا امور معنوی.(۱)

اگر به آیه ی فوق دقت فرمائید، پس از آن که فرمود: «نصاری می گویند مسیح فرزند خدا است»؛ می فرماید: «ذَلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ آن سخنی است بی پایه که واقعیتی بیشتر از آن چه در دهان آن ها است ندارد، سخن خود را به کفّاری که قبل از آن ها بودند شبیه کرده اند. چون حرف های من درآوری می زنند که ریشه در هیچ حقیقتی ندارد، خدا آن ها را بکشد، چگونه از حق روی می گردانند.

چنانچه حقایق غیبی را در حد پدیده های مادی پائین بیاوریم، عملاً از دین و عرفان و برهان جدا شده ایم و خود را در وَهمیات خود گرفتار

ص: ۶۶

۱- اگر قرآن در سوره ی انسان، آیه ی ۱۲ می فرماید: «وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا» و جزای آن ها را به جهت صبری که پیشه کردند بهشت و حریر قرار دادیم، آن حریر از جنس همان عالم معنویت است و صورت نیت های الهی آن ها است.

کرده ایم. این که می فرمایـد: حرف این ها شبیه حرف کفار است، هر چنـد به کلیسا و کنیسه می رونـد و عبادت می کنند، به این معنی است که در واقع دین ندارند و بت پرستی را با واژه های دینی وارد زندگی کرده اند، «قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ خدا آن ها را بکشد چگونه به دین خدا تهمت می زنند و از حق روی برمی گردانند؟ سیاق آیه خبر از انحراف شدید مسیحیت می دهـد و خداوند به پیغمبر گرامی خود امر می کند که اهل کتاب را دعوت کند که با مسـلمین در پیشـرفت دو مقصد تشـریک مسـاعی کننـد، یکی این که الوهیت را مخصوص خـدای یگـانه بداننـد و دیگر آن که ربوبیت و آقـایی را منحصـر به خـداوند نماینـد و بعضـی را بی قیـد و شـرط به سـرپرستی و فرمانروایی بر مردم نپذیرند. می فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛(۱) بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سـخنی که میان ما و شـما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضـی از ما بعضـی دیگر را به جای خـدا به خدایی نگیرد، پس اگر اعراض کردند بگویید شاهد باشـید که ما مسلمانیم نه شما.

عرض شد که در تاریخِ فرهنگ اسلامی گاهی در بین مسلمین چنین بینشی به چشم می خورد که دین را مادی تفسیر کرده اند و پیرو آن مثل ارباب کلیسا که خود را در جایگاهی قرار دادند که سخنانشان مثل سخن

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۴.

خدا باید بدون قید و شرط پذیرفته شود، سخن خلفاء بدون قید و شرط پذیرفته شد. خلیفه ی دوم،اسلام را به شتری تشبیه می کند که دوران کودکی و جوانی و پیری دارد.(۱)

نتیجه ی چنین بینشی آن می شود که جنگ و فتوحات، مهم تر از عمق بخشیدن به معنویات جامعه می شود، همین که صورت اسلام در سایر کشورها گسترش یافت برای خلیفه مطلوب است، هر چند پس از مدتی جهان اسلام گرفتار سطحی ترین افکار شود و فرقه ها در هر گوشه ای سر برآورند و هر فرقه خود را تمام اسلام بدانند و بقیه را خارج از اسلام به شمار آورد. در موضوع این که چرا سخن خلفا بدون قید و شرط پذیرفته شد و به جای سخن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت با توجه به مباحثی که گذشت باید دقت فراوان نمود.

تفاوت روحانیت اسلام، با روحانیون اهل کتاب

قرآن در راستای نشان دادن مشکل پیش آمده در مسیحیت و جهت تذکر به مسلمانان برای دوری از آن انحراف، می فرماید: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَهًا وَاحِدًا لاَّ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛(۲) اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آن که مامور نبودند جز اینکه خدای یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با وی شریک می گردانند. این ها احبار و رهبان و

۱- معنویت تشیع، ص ۵۴.

۲- سوره ی توبه، آیه ی ۳۱.

حضرت مسیح علیه السلام را به جای خدا، رب می دانند و از احبار و رهبان پیروی می کنند نه از آن جهت که حرف خدا را می زنند بلکه سخنان احبار و رهبان به جای حکم خدا، برای این ها ملاک شده است.

عرض شد با طرح موضوع حلول و مادی شدن الوهیت در لباس حضرت مسیح، رفته رفته کلیسا به جای خدا نشست و تبعیت از کلیسا بدون هیچ قید و شرطی واجب شد و موضوع مادی شدن دین در اسلام از طریق خلفا نیز به همین صورت پیش آمد و جنبه های معنوی اسلام به حاشیه رانده شد و شخص خلیفه و سخن او ملاک قرار گرفت. در اینجا لازم است به این نکته ی دقیق و معرفت شناسانه اشاره شود که بین احبار و رهبان در دستگاه اهل کتاب، و مجتهدان در دستگاه شیعه تفاوت اساسی وجود دارد. مجتهدان در تشیع، یعنی کسانی که تلاش می کنند در فروع دین تحقیق کنند و حکم خدا را از منابع چهارگانه یعنی کتاب و سنت و عقل و اجماع، استخراج نمایند. تمام دغدغه ی یک مجتهد در تحقیقاتش این است که چگونه حکم خدا را با اطمینان بیشتر به متدینین برساند و از این جهت است که گفته می شود پذیرفتن نظر مجتهد به معنی پذیرفتن حکم خداوند است. زیرا نقش اجتهاد در تشیع به معنی فعالیت علمی کارشناسِ کشف حکم خدا برای کشف حکم خداوند است. البته از آنجایی که مجتهدین، معصوم نیستند امکان اشتباه و خطا در کارشان هست اما با عنایت به روش ها و دقت هایی که دارند اشتباه به حداقل ممکن می رسد و به همین جهت پیروی از آن ها عاقلانه ترین کار است. زیرا پیروی از محقق و کارشناس در اموری که آن شخص کارشناسانه عمل

کرده کـار عاقلانـه ای اسـت، مثـل پیروی از پزشـک متخصـص که در عین آن که می دانیم معصـوم نیست و احتمـال خطـا در کارش هست، عاقلانه ترین کار همان است که در رابطه با تخصصش از او پیروی کنیم. روش اجتهاد در حوزه ی تشیع حاصل هزار سـال تحقیقـات دقیق و عمیق و مسـتمر است، در حـالی که قـدیمی ترین دانشـگاه های دنیا بیش از دویست سال سابقه ی تحقیقاتی ندارنـد، روشـی که ویتگنشـتاین در ۵۰ سـال اخیر دربـاره ی دسـتگاه منـد کردن الفـاظ در رسانـدن پیام مطرح کرد مجتهدین شیعه هزار سال پیش مدّ نظر داشته اند.

انقطاع زمین از آسمان

آیه ی مورد بحث پیام می دهـد یهود و نصاری، احبار و رهبان و مـدعیان دین را به جای «رب» می نشاننـد و چون خـدا را گم کرده اند دیگر دغدغه ی به دست آوردن حکم خدا و جداکردن آن حکم از حکم غیر خدا در آن ها از بین می رود. بنابراین به راحتی سـخنان هرکس را که مـدعی دین است می پذیرنـد و برای او اهمیت قائل می شوند و او را ملاک قرار می دهند. در این صورت دیگر توجه نمی شود که وظـایف افراد از آسـمانِ معنویت به سوی آن هـا نیامـده تا جان آن ها را متصل به حقایق غیبی کند بلکه دسـتوراتی که آن افراد می دهند به واقع از زمینیان به زمینیان رسـیده است و چنین دسـتوراتی راه آسـمان را به سوی کسی نمی گشاید.

وقتی گفته می شود حضـرت عیسی علیه السلام پسر خداست و خدا در او حلول کرده، فضایی از نظر معرفتی پیش می آید که فرهنگ جامعه را تبدیل به

ص: ۷۰

فرهنگی مادی می کند و دیگر حساسیت این که سخن خدا را بیابند از بین می رود و سخنان و حرکات کشیش و خاخام و خلیفه ملاک حق و باطل می شود، نه از آن جهت که آن ها واسطه ی فیض خدا بر زمین اند، زیرا فرهنگی به میان آمده که اساساً دیدگاه ها به عالم غیب و معنویت منقطع شده و قداست ها قداست های قراردادی گشته است (شبیه شرافت اشراف زادگان).

وقتی حکم خدا بر امور افراد و جامعه جاری نشود زمین به آسمان معنویت متصل نیست و در این صورت فیض خدا در امور افراد و جامعه جاری نمی گردد و در نتیجه زندگی زمینی به بحران و آشفتگی می افتد. مثل وقتی که روح از بدن جدا شود و بدن متلاشی شود، چون انضباط بدن از روح است و اگر بدن ارتباط خود را با روح از دست بدهد تجزیه می شود. در حالی که قبل از مفارقتِ روح، بدن در تدبیر یک موجود غیبی به نام روح بود. این یک قاعده ی کلی است که هر موجود زمینی، وقتی در جهت صحیح خود قرار دارد که به غیب متصل باشد. جامعه نیز از نظر اسلام یک حقیقت و یک حیاتی دارد و زنده ماندن جامعه به داشتن آدم های زنده و کارخانه و توسعه و کامپیوتر و امثال این ها نیست، حیات حقیقی جامعه به اتصال آن به عالم غیب از طریق اجرای احکام الهی است، مثل این که شما از طریق انجام عبادات، حکم خدا را در بدن و قلب خود جاری می کنید و رکوع و سجود، انجام می دهید، این رکوع و سجود ظهور فرمان خدا در روح و جسم شماست.

ص: ۷۱

جامعه ای که می خواهد حیات حقیقی داشته باشد باید از طریق اجرای احکام الهی به عالم غیب متصل شود و لازمه ی جاری شدن فرامین و احکام الهی در جامعه این است که افراد جامعه معتقد به وجود عالم معنا و غیب و برتربودن آن عالم از عالم ماده باشند و با دینداری به آن عالم متصل شوند، نه این که تمام اصالت را به دنیا و عالم ماده بدهند و دین را هم در حدّ عالم ماده محدود نمایند و از حیات حقیقی که مخصوص عالم غیب و معنویت است محروم بمانند.

ریشه ی مشکلات جهان اسلام

احبار و رهبان و فرهنگ غفلت از غدیر در نگاه مادی داشتن نسبت به دین مشترک اند و لذا در عمل هم یک کارکردند و به صورت های مختلف دین و غیب را در ماده حلول داده و مادی کردند. لذا وقتی احکام دین پایگاه قدسی ندارد اگر یک روز هم حکم خدا در جامعه تعطیل شد نگران نخواهند بود و خواهند گفت دو متعه(۱)

در زمان رسول خدا حلال بود و من حرام کردم.(۲) سخنی که خلیفه ی دوم بر زبان راند، به این معنی است که پیامبر آن گونه معتقد بود و من این گونه. چون از نظر خلیفه ی دوم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مصلحت وقت به دست وحی بود ولی پس از رحلت ایشان و با انقطاع وحی، تشخیص مصلحت و اجرای احکام اسلام به طور کلی منوط به نظر مقام خلافت است. این بینش چهره ی خاصی از

۱- منظور از دو متعه، متعه ی حجِ تمتع و عقد موقت است.

۲- نسائی، سنن، ج ۵، ص ۱۵۳.

مادی کردن دین است، چون معتقد است می توان با تشخیص خلیفه کارهای جامعه را جلو برد بدون آن که این تشخیص ربطی به نظر پروردگار داشته باشد. حاصل این بینش وضعی است که امروز در جهان اسلام شاهدیم که حاکمان سکولار بر جامعه حکم می رانند، بدون آن که دغدغه ی اجرای حکم خدا بر جامعه را داشته باشند و بخواهند به منبع حیات هستی یعنی خدای «حیّ» متصل باشند.

شیعه معتقد است حضرت اَحد به عنوان حقیقت اعلای عالم هستی و حیّ لایموت، احکامی دارد که نور وحدانی او با پذیرش احکام الهی در جامعه جلوه و ظهور پیدا می کند و از این طریق جامعه حفظ می شود و نه تنها حیات حقیقی خود را از دست نمی دهد بلکه در آن رشد می کند، به همین جهت احکام الهی قراردادی و اعتباری صِرف نیستند که هر کس بتواند آن ها را تغییر دهد بلکه احکام الهی واسطه ی ظهور حقایق آسمانی در زندگی مردم است و این از طریق انسان هایی اظهار می شود که پیامبر خدا باشند و یا با اسرار پیامبران مرتبط اند که در اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و اولاد آن حضرت دارای چنین مقامی هستند و در همین راستا بنا به اسنادی که مورد تأیید اهل سنت نیز هست، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لِكُلِّ نَبِی صَاحِبُ سِرٍّ وَ صاحبُ سِرّی عَلی بن اَبی طالب»؛(1) برای هر پیامبری صاحب سرّی است و صاحب سرّ من علی بن ابی طالب است.

اگر کسی متوجه خطر مادی شدن دین باشد و بداند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و انقطاع وَحی، ارتباط انسان ها باید از طریق انسان هایی که واسطه ی فیض اند

۱- ینابیع الموده، ص ۲۳۵، احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۲۶.

بـا عالم معنویت برقرار باشـد، می دانـد بعـد از خـدا و رسول او بایـد از اهل البیت علیهم السـلام پیروی کرد. زیرا خداونـد می فرمایـد: «یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنکُم»(۱) ای کسـانی که ایمان آورده ایـد! اطاعت کنید خـدا را و اطـاعت کنیـد پیـامبر خـدا و اولی الأمر را. اُولِی الأمر حتماً بایـد معصوم باشـند، زیرا خـدا ما را به اطاعتِ غیر معصوم دعوت نمی فرمایـد. از طرفی در جای دیگر می فرمایـد: «إِنَّما یُریـدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»(۲) فقط خـدا اراده کرده که آلودگی را از شـما اهل البیت بزداید و شـما را به طهارت خاصـی نایل گرداند. پس باید اولی الامری که فرموده است بایـد از او اطـاعت کرد اهـل البیت علیهم السـلام باشـند. و در راسـتای این که همـان اهـل البیت به باطن قرآن دسترسـی دارنـد می فرمایـد: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریم فی کِتـابٍ مَکْنُون لاـ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُون»(۳) آن قرآن، قرآن کریمی اسـت در کتـابی پنهـانی در عـالم غیب و طوری است که فقط مطهرون می تواننـد به آن دست بیابنـد، و مطهرون هم طبق خودِ قرآن جز اهل البیت علیهم السلام نیستند.

این آیات دلالت بر این دارد که اهل البیت علیهم السـلام مظهر حکم خدا هسـتند و آن ها، طوری قرآن را برای مردم تبیین می کنند که مردم گرفتار دین مادی نشوند، در حالی که خلفاء به جهت عدم ارتباط با باطن قرآن، گفتند

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

۳- سوره ی واقعه، آیات ۷۹-۷۷.

جامعه را به تشخیص خودمان اداره می کنیم و رمز عدم موفقیت مسلمین در رسیدن به اهدافی که اسلام برای آن ها تعیین کرده در همین نکته است.

اهمیت ولایت اهل البیت علیهم السلام در نجاتِ دینداران

در فرهنگ غربی کار به جایی رسید که مردم به جای این که به دنبال حکم خدا باشند تا زندگی زمینی را به آسمانِ غیب وصل کنند، به دنبال خرد آدمی راه افتادند تا میل های خود را اداره کنند و امروز با انواع بحران ها روبرو شده اند و به همان اندازه که فکر غربی به جوامع اسلامی سرایت کرد جوامع اسلامی نیز با همان بحران ها روبه رو شدند. خطای دوم جوامع اسلامی این است که می خواهند با همان فکر غربی که عامل بحران است، بحران های پیش آمده را رفع کنند، غافل از این که آنچه عامل نجات و سعادت است پذیرفتن ولایت الهی و گرفتن احکامِ اداره ی زمین از آسمان غیب است. خداوند در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره ی توبه که بحث آن گذشت علت مشکلات و بحران ها را این گونه روشن فرمود که یهود و نصاری علمای خودشان را ملاک حق و باطل قرار دادند و معتقد به حلول خدا در عیسی علیه السلام شدند، بدون این که خداوند را ربّ و برنامه ریز حیات خود و جامعه بدانند. می فرماید: «وَ مَا أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛(۱) در حالی که به آن ها دستور داده نشده بود مگر این که خدای واحد را عبادت کنند که جز او معبودی نیست، خداوند منزه است از آنچه آن ها انجام می دهند. به جای این که خدا را بپرستند

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۳۱.

چشم دلشان را از خدا برداشتند و به احبار و رهبان چشم دوختند و احبار و رهبان هم به جهت خودپسندی که داشتند، همین امر را پسندیدند و نتیجه ی چنین بینشی، دورشدن از توحید الهی شد و جان آن ها گرفتار صورت های مختلف دنیا گشت. به همین جهت در آخر آیه فرمود: «سُبْحانَهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ»؛ خدا از شرک آن ها منزه است. با این که به ظاهر آداب دین الهی را انجام می دهند ولی چون در تمام اعمالِ دینی توجه آن ها به زمین و عالم ماده است، خداوند کار آن ها را شرک می داند و آن ها را متذکر می کند که آن نوع دینداری توحیدی نیست. کسانی توحیدی زندگی می کنند که به ریسمان الهی چنگ بزنند و آسمانی شوند، نه آن که دین الهی را زمینی نمایند.

وقتی می فرماید: «وَ مَا أُمِرُوا إِلاَّ لِیَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ»؛ پس تمام برنامه ها باید یک جهت داشته باشد و آن جهت گیری به سوی خداوند است، باید همواره حقیقت یگانه ی عالم هستی مدّ نظرها باشد و همه چیز به او ختم شود، همچنان که از او صادر شده است و لذا هر برنامه ای که توجه ما را به خدا نیندازد و انگشت اشارتش به خداوند نباشد یک نحوه دنیاپرستی و حس گرایی است و نتیجه ی آن حتماً سرگردانی و پوچی خواهد بود. از این رو باید مدیریت جامعه از نظر سیاسی و فرهنگی در اختیار کسانی باشد که تمام وجودشان ظهور اراده ی خداوند است و با تمام وجود نیز به او اشاره می کنند و لذا حضرت صادق علیه السلام در شرح آیه ی: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»؛(۱) می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

الْحُسْنَى الَّذِی لَا یُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِه»؛(۱) سوگند به خدا مائیم اسماء حسنای الهی که هیچ چیزی از بندگان پذیرفته نمی شود مگر با معرفت به ما، که خداوند فرمود او را به آن اسمای حسنا بخوانید. و یا می فرمایند: «اِنَّ قُلُوبَنا اَوعِیهُ مَشِیهِ اللّهِ فَاِذا شاءَ شِئْنا»؛(۲) قلب های ما ظرف اراده و خواست خداست، چون او بخواهد ما نیز همان را می خواهیم. اگر این انسان ها مدیریت جامعه را به دست گیرند چشم جامعه همواره متوجه خدا است و از خطر حسّ زدگی رهایی می یابد.

وقتی متوجه شدیم هر چیزی جز خدا چشم جامعه را پر کند جامعه را آشفته می نماید و به بیراهه می کشاند متوجه می شویم ریشه ی مشکلات جهان امروز را چگونه ارزیابی کنیم. حتی برنامه های سرگرم کننده، اگر علاقه ی کودکان را به خدا رشد ندهد بستر مادی شدن دین را فراهم می کند و پس از مدتی نتیجه ای جز بی دینی جوانان در پی نخواهد داشت.

سؤال می شود چرا فرزندانمان قبل از بلوغ متدین اند ولی بعد از آن بی دین می شود؟ جواب این است که: قبل از بلوغ هم بی دین بودند منتهی بنا به تقلید از والدین اَدای دین داری در می آوردند، حال که می خواهند مستقل باشند، شخصیت اصلی خود را بروز می دهند. اگر دین را در دورانی که آماده ی شنیدن سخن والدین اند و یا حاضرند برنامه های سرگرم کننده ی تلویزیون را تماشا کنند، به گونه ای زیبا برای آن ها شرح ندهیم تا هرچه جلوتر می روند به خدا نزدیک تر شوند، وقتی عقل

۱- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

۲- تفسیر صراط مستقیم، سید حسین بروجردی، ج ۳، ص ۳۷۴.

جوانی شان که عقل چون و چرا است، بیدار می شود جوابی برای سوالاتی که در مورد دین برایشان پیش می آید ندارند و لذا نمی توانند دینداری را ادامه دهند، چون دینی که برای آن ها ترسیم کرده بودیم یا تقلیدی بود یا احساساتی، مثلاً تصویر آبشاری را که همراه با چهچه بلبل و شُرشُر آب بود به او نشان می دهیم که در کنار آن، کودکی در حال نمازخواندن است و خوشحال می شویم که فرزندمان را نیز علاقه مند به نمازخواندن کردیم، غافل از این که او به جهت علاقه ای که به آبشار و چهچه بلبل داشت براساس تداعی معانی و شرطی شدن، نماز خواند. این نوجوان هر وقت نماز می خواند در حقیقت نماز نمی خواند بلکه به یاد آبشار و چهچه بلبل می افتد و این ها برایش تداعی می شود. و چون می خواهد خود را در آن فضا احساس کند نماز می خواند تا خیال خود را جهت ارتباط با آن فضا تغذیه کند، آری در ابتدا چنین کاری اشکال ندارد ولی چون صورت های خیالی پس از مدتی از ذهن می رود اگر عقل و قلبِ او هدایت نشود، پس از مدتی دیگر نماز نمی خواند. لذا تأکید می شود باید به تدریج جنبه های معنوی دین را به فرزندانمان بشناسانیم و آن ها را متوجه عالم غیب نمائیم، نه این که غیب را در حد محسوسات پائین بیاوریم بلکه باید انسان را بالا ببریم تا با عالم غیب ارتباط پیدا کند و در این راستا موضوع خودشناسی یا معرفت نفس شروع خوبی است چون نظرها به موضوعی می افتد که در عین مجرد بودن قابل احساس به علم حضوری است.

دین مادی شده و خدای ناتوان

خداوند در ادامه ی آیه ی قبل می فرماید: «یُرِیدُونَ أَن یُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللّهُ إِلاَّ أَن یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ»؛(۱) ای پیامبر! مشرکین؛ یعنی کسانی که خدا را در عیسی علیه السلام حلول دادند و معنویت را مادی کردند، بنا دارند نور خدا را با فوت کردن خاموش کنند ولی نمی فهمند که خدا بنا دارد در هر حال نور خود را کامل کند هر چند کافران نخواهند. در واقع آیه ی فوق یک نوع مژده و امیدواری به مؤمنین می دهد که در مقابل جریان کفر که می خواهد با مادی کردن دین، نور خدا را خاموش کند، خداوند اراده ی دیگری دارد و شما نگران آن نباشید که آن ها موفق شوند.آنها اراده کرده اند دین را از صورت معنوی خود خارج کنند و فضایی بر ضد متدینین ایجاد کرده اند تا منادیان حقیقی دینداریِ معنوی نتوانند جامعه را متذکر نور معنویت نمایند، حتی امام حسین علیه السلام را شهید می کنند تا هیچ صدایی از دینداری معنوی به گوش کسی نرسد، ولی خداوند مژده داده که امور بر خلاف اراده ی آن ها ادامه می یابد. عمر سعد به جهت آن که در فضای دینِ مادی شده تربیت یافته، امام حسین علیه السلام را به شهادت می رساند. در شب عاشورا با خودش درگیر است که چه کند ولی چون ارزش را به ماده و مادیات می دهد، هر چند از معنویت امام حسین علیه السلام تا حدّی آگاهی دارد ولی در نهایت با دل سپردن به فرمانروائی ملک ری، امام حسین علیه السلام را شهید می کند. عمر سعد اگر به

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۳۲.

ملک ری می رفت نماز جماعت هم برپا می کرد، به نظر خودش قربه الی الله هم نماز می خواند، اما نمازی که خدای آن نماز نمی تواند او را از ملک ری منصرف کند، آن خدا آن قدر در قلب عمر سعد ارزش ندارد که برای حفظ نور آن خدا از قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بردارد. معنی دینِ مادی شده همین است و به همین جهت حضرت سجاد علیه السلام می فرمایند: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ازْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْياً وَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً»؛(۱)

روزی چون روز تو نباشد ای حسین! سی هزار مرد که گمان می کردند از این امت اند دور او را گرفتند و هر کدام به کشتن او به خدا تقرب می جست و او خدا را به آنها یادآور می شد و پند نمی گرفتند تا او را به ستم و ظلم و عدوان کشتند.

معنی ولایت

بعضی ها دین شان یک دین خیالی و خدایشان یک خدای وَهمی است و با خیالات خود خوش اند، بدون آن که با حقیقت حضرت احدیت ارتباط داشته باشند، نماز می خوانند بدون آن که به هست و نیست خداوند کاری داشته باشند. بلکه با خدای خیال خود خوش اند چنین مکتبی را در اصطلاح امروزی آن «نومینالیسم» می گویند، بندگی شان خیالی است صرفاً برای آن که در روان خود راحت باشند بدون آن که نظر به واقعیت موضوع داشته باشند، مثنوی مولوی و دیوان حافظ می خوانند برای آن که

۱- أمالی الصدوق، ص ۴۶۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

بـا خیالاـتی خوش به سـر ببرنـد. طوری زنـدگی را برای خود تعریف کرده انـد که دغـدغه ی ارتبـاط با حقایق اعلی در آن ها نیست بلکه می خواهند با خیالاتی که دارند زندگی کنند. اینها به معنی واقعی ولایت ندارند، زیرا ولایت به این معنی است که انسـان راه تجلی انوار عـالیه ی حقه ی حقیقیه ی موجود در عـالم اعلی را در جـان و قلب خود بگشایـد و سـعی کنـد بـا ذوات مقـدس عـالم اعلاـ مرتبـط باشـد نه این که صـرفاً با خیال خود زنـدگی کنـد. ولایت به معنی شـیعی و عرفانی آن این است که بدانیـد نور فاطمه ی زهرا علیها السـلام قبل از خلقت عالم موجود بوده(۱) و می توان با ارادت به حضـرت زهرا علیها السـلام و توجه به سـیره ی آن حضـرت به عـالم بالا و بواطن عالم وجود سـیر کرد، نه این که یک خیالی از آن حضـرت بسازیم و با آن خوش باشیم. در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام نیز قاعده از همین قرار است.(۲)

طبیعی است آدم هـایی که دین شـان خیالی و مادی است با دین داران واقعی که نظر به حقیقت دارنـد و مقیـد به ارتباط با آن هسـتند، درگیر می شوند. جنگ کربلا جنگ اسـلام مادی شده با اسلام قدسی اهل البیت علیهم السلام است و این جنگ تمام شـدنی نیست، جنگی که در یـک طرف، معنویت در حـد مـاده سـقوط کرده و مـادیت اصالت و ارزش پیـدا کرده و در طرف دیگر، نظـام مـادی را به چیزی نمی گیرد و به حقـایق عالم بالا اصالت می دهـد و زنـدگی دنیایی را مسـیر اُنس با آن عالم می داند. وقتی

۱- پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمودند: «خُلِقَ نُور فَاطِمَه علیها السـلام قَبْلَ اَن یخْلُقَ الْاَرْضَ وَ السَّماء»(بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۴) نور فاطمه علیها السلام قبل از آن که آسمان و زمین خلق شود، خلق شد.

۲- در مورد ارتبـاط بـا ذوات مقـدس نبی الله و اهـل البیت علیهم السـلام می توانیـد به سلسـله مباحث «مقام حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام» رجوع فرمایید.

حقایق قدسی مدّ نظر نبود یزید می گوید: حسین پسر فاطمه ی زهراء است، من هم پسر هند جگرخوار هستم. او یکی، من هم یکی.

خانه ی فاطمه ی زهراء علیها السلام در عین اصالت دادن به حقایق غیبی، دو صفت دارد: یکی سادگی در امور دنیا و دیگر بندگی خدا و توجه به حضرت الله. خانه ی معاویه هم در عین اصالت دادن به عالم ماده، دقیقاً عکس آن دو صفت را دارد، یکی تجمل و توجه هرچه بیشتر به دنیا و دیگر عصیان در مقابل فرمان خدا و پشت کردن به هر حقیقت قدسی. نتیجه ی خانه ی فاطمه علیها السلام، اهل البیت علیهم السلام است و نتیجه ی خانه ی معاویه، یزید. کسی که بخواهد به حقایق عالیه ی اهل البیت علیهم السلام نزدیک شود نمی تواند از سادگی و بندگی بی بهره باشد.

هرجا پای تجمل در میان است، پای دین مادی شده در کار است و لذا نباید در آنجا امید دینداری داشت. اگر خانه ی فاطمه علیها السلام الگوی تاریخ است و نظام اسلامی از آن طریق می تواند به اهداف خود برسد، باید متوجه باشیم شاخصه ی خانه ی فاطمه علیها السلام سادگی و بندگی است و باید در تمام مناسبات اجتماعی و فردی این شاخصه ها مدّ نظر باشد.

فرمود: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛(۱) ای پیامبر، کسانی که دین مادی دارند حتماً با تو درگیر می شوند. می خواهند نور خدا را با فوت دهان خاموش کنند، ولی خدا نورش را حفظ می کند، هرچند کفار نخواهند. پس شما دین داری کنید، که دین الهی عین پایداری است و موجب سعادت همگان می شود.

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۳۲.

مطالبی که در این جلسه مورد بررسی قرار گرفت به ترتیب زیر است:

۱- اهل کتاب چون آنچه را خدا و رسول او حرام کرده اند، حرام نمی دانند پس در واقع به دینی که مطابق فطرت است پشت کرده اند و در همین راستا ارتباط و اختلاط با آن ها موجب می شود تا جامعه ی اسلامی دچار مشکلات فرهنگی شود.

۲- برای آن که فرهنگِ منحرف اهل کتاب، فرهنگ غالب جامعه نگردد خداوند به مسلمانان توصیه می فرماید با آن ها مبارزه کنید تا مجبور به دادن جزیه شوند و از این طریق خوار گردند.

۳- خطر مادی شدن یک دین تا آن جایی خطرناک است که خداوند به پیامبر بعدی دستور می دهد با طرفداران دین مادی شده مبارزه کند تا خوار شوند، زیرا در چنین دینی قالب ها دینی است ولی نظرها به اموری است که بت پرستان نیز به همان امور نظر داشتند.

۴- از آن جایی که عامل پایداری معنویت در دین، حضور انسان هایی است که واسطه ی فیض بین خدا و خلق خدا باشند، غفلت از این مسئله عامل ایجاد بینش مادی می شود.

۵- ظاهرگرایی و غفلت از غیب موجب می شود تا مساجد گرفتار زینت های دنیایی شوند و آن مکان های مقدس کم تر به عنوان خانه ی خدا و محل ارتباط با عالم معنا مدّ نظرها باشند.

۶- با مادی شدن دینِ مسیحیت، آباء کلیسا خود را در جایگاهی قرار دادند که سخنانشان مثل سخن خدا بدون قید و شرط پذیرفته شد و همین امر با به صحنه آمدن خلافت وارد نظام اسلامی شد، به طوری که با توجیه

«مصلحت وقت» بعضاً نظر افراد در جامعه بر سخن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله غلبه یافت.

۷- مجتهـدین در شـیعه تلاش می کنند تا حکم خدا را از متون دینی کشف نمایند ولی اجتهاد در نظر اَحبار و رُهبان و خلافت انتخابی این بود که افراد نظر خودشان را به عنوان حکم خدا بر جامعه حاکم نمایند.

۸- با مادی شـدن دین، حساسیتِ یافتن نسبت به سـخن خدا و اتصال زمین به آسـمان در مردم از بین می رود و رعایت قالب دین کافی می نماید.

۹- امامان معصوم در حاکمیت جامعه، جایگاهی دارنـد که در ارتباط با باطن قرآن، جامعه را از سـر گردانی در نظرات مختلف حفظ می کنند.

۱۰- وقتی جامعه با خـدای حقیقی مرتبط نباشد نمی تواند در حادثه های خطیر از دنیا بگذرد، همان طور که خدای عمرسـعد، خدایی نبود که او بتواند به خاطر آن از به شهادت رساندنِ امام حسین علیه السلام دست بردارد.

۱۱- خـدای خیـالی و وَهمی، خـدایی نیست که انگیزه ی ارتبـاط با حقایق غیبی را در انسان ایجاد کنـد و عملاً انسان ها با این نوع خداها از ولایت خدای واقعی که «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ»؛ است، محروم هستند.

۱۲- پـذیرفتن ولایـت خـدای واقعی و پیرو آن، ولایـت انسـان هـای معصـومی کـه واسـطه ی فیض انـد، مـوجب می شـود که «سادگی» و «بنـدگی» وارد زندگی ها شود و این دو، عامل جدایی معاویه از علی علیه السـلام و جدایی دین مادی شده از دین معنوی است.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۸۴

جلسه ی سوم، دین مادی شده و حاکمیت نفس امّاره

اشاره

ص: ۸۵

بسم الله الرحمن الرحیم

«قَاتِلُواْ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْیَوْمِ الآخِرِ وَلاَ یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ حَتَّی یُعْطُواْ الْجِزْیَهَ عَن یَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛(۱)

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده اند حرام نمی دانند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید تا با خواری به دست خود جزیه دهند.

از آن جایی که اهل کتاب از نظر ایمان به خدا و روز جزا مثل مشرکان هستند و ایمانی که نزد خدا مقبول باشد ندارند و آنچه را که خدا و رسول خدا تحریم کرده اند، حرام نمی دانند، و گرفتار انواع آلودگی ها می باشند، باید با آن ها کارزار کرد تا زیر دست حکومت اسلامی قرار گیرند و امکان گناه علنی برای آن ها نباشد تا زحمات نظام اسلامی در اصلاح امور جامعه بی اثر نگردد.

آیه ی فوق در مورد اهل کتاب به جهت عقاید غلط و اعمال آلوده می فرماید: «یعْطُوا الْجِزْیهَ عَنْ یدٍ وَ هُمْ صاغِرُون»؛ با آن ها مبارزه کنید تا با

ص: ۸۷

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۲۹.

خـواری بـه دسـت خـود جزیه بدهنـد، یعنی هم از نظر اقتصـادی نتواننـد در جـامعه ی اسـلامی قـدرت برتر شونـد و هم از نظر فرهنگی خوار باشند. این دستور خداست که اگر مسلمین به آن عمل نکنند فرهنگ اهل کتاب جامعه ی مسلمین را تحت تأثیر خود قرار می دهد و زحمات نظام اسـلامی را بی اثر می کند. زیرا فرهنگ اهل کتاب از مسیر فطرت دور و به مسیر نفس امّاره نزدیک شده و از آن جایی که باید با هر جریانی که عامل تحریک نفس امّاره است مبارزه کرد باید با آن ها نیز مبارزه نمود.

علت حقارت جوامع اسلامی

بعـد از این که تکلیف مسـلمین را در مقابـل مشـرکین تعیین نمود، وظیفه ی مؤمنین در قبـال اهل کتاب را نیز روشن می کنـد. متأسـفانه ملت هـای مسـلمان از روزی خوار شدنـد که به جـای مبـارزه بـا اهـل کتاب، دل در هوای یهود و نصاری سپردنـد به طوری که پادشاه صـفوی به طور پنهانی به جای دشمنی با پاپ و پادشاه آلمان، در آن زمان برای آن ها نامه نوشت که مبادا با دشمن مشترک مان یعنی دولت عثمانی رفیق شوید. در حالی که دولت عثمانی با همه ی ضعف ها یک دولت اسلامی است و نسـبت به یهود و نصاری، با اساس اسـلام به دشـمنی بر نخواسـته است. باید ریشه ی وضع موجود خود را در تاریخ گذشـته ی خود جسـتجو کنیم که چگونه بر خلاف دسـتور قرآن عمـل کردیم تـا آنجـا که در حـال حاضـر در مقابل اهل کتاب احساس خواری می کنیم و یهود و نصاری به مسـلمانان به عنوان کالای قابل تصـرف می نگرنـد و آنچنان بر افکار کشورهای اسـلامی مسلط

شده اند که عده ای در جهان اسلام نمی توانند بپذیرند آمریکا برای جهان اسلام شیطان بزرگ است.

حفظ روحیه ی مبارزه با یهود و نصاری برای خوار کردن آن ها حکم خداست تا آن ها در مقابل نظام اسلامی سرفرود آورند و به دنبال اشاعه ی فرهنگ باطل و اعمال فاسد خود نباشند و در مقابلِ جامعه ی اسلامی صف آرایی نکنند و با دشمنان اسلام همکاری ننمایند. دلیل این حکمِ قاطع را خداوند در آیه ی بعد روشن می کند که می فرماید یهود، عُزَیر را پسر خدا می داند و نصاری، مسیح را، شباهت عقاید اهل کتاب با مشرکان را بیان می کند تا روشن شود اگر در مورد اهل کتاب تا حدودی سخت گیری می کند به خاطر انحراف آن ها از توحید و گرایش آن ها به نوعی شرک در عقیده و عبادات است. اگر ارزش هر کس به عقیده ای است که دارد این ها با عقایدی اینچنین خرافی ارزشی برای خود باقی نگذاشتند، کسانی که نقش حقایق غیبی و معنویت در عالم ماده را نمی شناسند، اگر در جامعه خوار نباشند انسانیت را خوار می کنند و جنبه ی ملکوتی انسان ها به حاشیه می رود.

مطالب فوق را باید از چند زاویه بررسی کرد. اولین نکته ای که باید در آن دقت نمود این است که ریشه ی بی دینی جوانانِ جامعه ی اسلامی را به جهت تأثیرپذیری آن ها از یهود و نصاری بدانیم. زیرا یهود و نصاری از دین حقیقی که متوجه عالم قدس است، به کلی بی بهره اند، وقتی معتقدند مسیح پسر خداست، به این معنی است که معنویت در حد ماده پائین آمده و عالم غیب در وجود مادی محدودِ حضرت مسیح محصور شده است. در

چنین فرهنگی کنترل امیـال غریزی به کمـک ارتباط با عالم قـدس و معنویت ممکن نیست. لـذا راهی جز مبارزه با آن فرهنگ بـاقی نمی مانـد تـا پوچی و پستی چنین فکری روشن شود، همچنان که این فرهنگ در عالم هستی، پوچ و پست است. با دقت در آیه ی فوق باید متوجه بزرگی خطر بینش اهل کتاب شد، بینشی که معنویت را در حد ماده پائین می آورد و هر معنویتی را با مادیت توجیه می کند و حقیقتاً منکر عالم غیب می شود. چنین بینشـی ارزش و جایگاه دین را از بین می برد و هرگز به دین به عنوان حقیقتی آسمانی نگاه نمی کند تا در هر حال حریم احکام آن را محفوظ بدارد.

مسلّم اگر در جامعه ای معنی و جایگاه دینِ حقیقی روشن نباشد و همه ی افراد جامعه برای حاکمیت احکام آن تلاش ننمایند، تمام انسانیت تهدیـد می شود، چون هیـچ کس نمی داند راه سـعادت حقیقی کدام است. ریشه ی بحران های موجود جهان را باید در چنین غفلتی دانست و به همان اندازه که مسـلمانان نسبت به چنین فاجعه ای حساس نبودند و در نتیجه روحیه ی مقابله با اهل کتاب را از دست دادنـد، به مشـکلات موجود گرفتار شدند. پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله حق دارند که از ما سؤال کننـد: آیا من دینی برای شـما آوردم که مشـکل بی دینی فرزنـدانتان همچنان باقی باشـد و اوقات فراغت شان به فساد و تباهی بگذرد؟ یا شـما با غفلت از دستوراتِ دینِ خدا گرفتار چنین مشکلاتی شدید؟ مگر می شود با غفلت از آیات قرآن به فرهنگ یهود و نصـاری نزدیک شـد و انتظار حل مشـکلات خود را نیز داشـته باشـیم؟ قرآن با صـراحت تمام اعلام می کنـد که بینش پستِ مادی

یهود و نصاری دین شما را ضایع می کند و لذا برای یک لحظه هم با رویکردِ با ارزش دانستن آن ها با آن ها مراوده نداشته باشید مگر آن که زیر دست شما باشند، زیرا اگر مسلمانان به یهود و نصاری نزدیک شوند بینشِ مادی آن فکر و فرهنگ آن ها را تحت تأثیر قرار می دهد و در نتیجه نه تنها فرهنگ آن ها وارد زندگی مسلمانان خواهد شد، بلکه نگاه به امور معنوی و غیبی از منظر جامعه ی اسلامی رخت برمی بندد.

بینشی که می گوید عُزَیر و یا مسیح پسر خداست تمام راه های ارتباط با حقیقت را در مقابل خود بسته است و گرفتار نوعی از زندگی شده که جنبه های معنوی انسان ها را مورد غفلت قرار می دهد. امروز این بینش در تمام ابعاد جهان غرب حاکم است و چیزی که در این فرهنگ مطرح نیست تعالی و ترقی ابعاد معنوی انسانی است و به همین جهت هر اندازه که به آن ها نزدیک شویم به انواع رفتارهای آلوده به دنیا و شهوات مبتلا می شویم. وقتی متوجه شدیم ریشه ی فاصله گرفتن از دین در اقشار مختلف جامعه ی اسلامی در نزدیکی و محبت به یهود و نصاری است متوجه می شویم تا زمانی که به دستور خداوند طبق آیه ی مورد بحث عمل نکنیم تلاش برای دینداری جامعه، تلاش بی ثمری خواهد بود.(۱)

بعضی از متدینین معتقدند مطرح کردن موضوعِ تقابل با یهود و نصاری فایده ای ندارد، زیرا اولاً: همه ی افراد جامعه به آن اعتقاد ندارند و آن را

۱- آری قبول است که غرب امروز حتی از یهودیت و نصرانیت خود دست برداشته و تجسم عینی دنیاپرستی شده ولی باید متوجه بود این ماده گرایی در بطن یهودیت و نصرانیت موجود است و قرآن ما را از آن منع می کند، چه رسد به غرب گرایی و غرب زدگی امروز.

یک نوع عقب ماندگی می دانند، ثانیاً: قابل اجرا نیست زیرا غلبه ی فرهنگ غربی و همراهی آن با تکنولوژی چیزی نیست که بتوان جدا از آن ها زندگی کرد. این افراد به این مسئله توجه ندارند که خداوند نجات هر فرد و هر ملت را در بینش صحیح قرار داده است. امام خمینی«رضوان الله علیه» با این که یک نفر بودند چون به عقیده ی حقی رسیدند دیگر معطل آن نشدند که آیا قابل اجرا هست یا نه، متوجه بودند همان خدایی که چنین دستوراتی را داده، عالم و آدم را در اختیار دارد و زمینه ی تحقق دستورات خود را فراهم می کند. هر کس موظف است عقیده و عمل صحیح را از قرآن به دست آورد و به آن عمل کند تا بهترین انتخاب ها را در زمان خود به انجام رسانده باشد و راه سعادت خود و جامعه ی خود را بگشاید، اگر شهداء این گونه فکر می کردند که چون بقیه به جبهه نمی روند پس ما هم نمی رویم، چه اتفاقی می افتاد، حداقل این بود که خودشان به مقام منیع شهادت نمی رسیدند.

در زمانی که عرصه ی دین داری و انجام وظیفه تنگ بود هر کدام از شهداء به تنهایی به وظیفه ی خود عمل کردند و به دستور ولی امر مسلمین در صحنه ی مقابله با دشمن متجاوزِ کافر پای گذاردند و این همه برکات برای خود و جامعه ی اسلامی آفریدند و حق تعالی هم به پاس خدمت به شهدا آن ها را به آرزویشان رساند و نگذاشت نظام اسلامی در زیر چکمه ی صدامیان قرار گیرد، حالا هم بسیار راحت و آسوده در شعف برزخی خود به سر می برند.

ص: ۹۲

آن هایی که می گویند این احکام قابل اجراء نیست باید بدانند وقتی روشن شد این احکام از طرف خداوند است و ما تصمیم گرفته ایم به صورتی معقول آن ها را پیاده کنیم، خداوند شرایط را فراهم می کند تا قابل اجرا شود، همان طور که در صدر اسلام خداوند شرایط تحقق اسلام را در متن فرهنگ شرک و بت پرستی فراهم کرد. عمده این است که بدانیم مدیر هستی حکیم است و دستورات او مطابق فطرت انسان ها و نظام تکوینی عالم است. پس هرکس به اندازه ی عقیده اش به انجام دستورات الهی و عمل به آن ها امتحان می شود و وقتی بنا را بر این گذاشت که طبق دستور خدا عمل کند و دید چگونه خداوند شرایط تحقق دستورات خود را فراهم می کند، ایمان او به خدا زیادتر می شود و عملاً حضور حضرت رب العالمین را در صحنه ها ملاحظه می کند. باز تأکید می کنم: راستی اگر در ابتدای دفاع مقدس هشت ساله حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و مردم مؤمن به این عقیده به میدان نیامده بودند کسی باور می کرد چنین جنگی به نفع مردم مسلمان ایران تمام شود؟

در صدر اسلام نیز ابتدا آیاتی که اشاره به جنگ دارد نازل شد، بعداً به تدریج خداوند زمینه ی مقابله با مشرکین و اهل کتاب را فراهم کرد و نتیجه ی آن مقابله ها، گسترش اسلام و عزت مسلمین شد، زیرا وقتی ملتی آماده ی اجرای حکم خداوند است خداوند نیز توفیق تحقق حکم خود را به آن ملت می دهد و این است معنی اعتقاد به نقش عالم غیب و معنویت در زندگی انسان ها و نجات از اصالت دادن به عوامل مادی. ملاحظه فرمودید که در فتوای قتل سلمان رشدی؛ چگونه یک فتوا دنیا را متحول

کرد و با آن که در آن فتوا تمام مناسباتِ نظام لیبرال دموکراسی نادیده گرفته شد ولی چون فتوای حقی بود جهان استکبار هیچ کاری در مقابله با آن نتوانست انجام دهد. وزیر دفاع سوریه مصطفی طلاس می گوید: «وقتی فتوای امام خمینی مبنی بر مَهدور الدَّم بودن سلمان رشدی را شنیدم تمام وجودم را شعف فرا گرفت و از جهت دیگر متأسف شدم که چرا دانشگاه اَلْاَزهر مصر به خواب فرو رفته است.» سلمان رشدی در مصاحبه ها و خاطراتش نشان می دهد نه شب دارد و نه روز. او در یکی از آخرین کتاب های خود به فلاکت و ذلت ده ساله ی پس از انتشار کتاب «آیات شیطانی» اشاره می کند و می گوید : «روزی که ناشر نروژی کتاب آیات شیطانی مورد اصابت گلوله قرار گرفت یکی از بدترین روزهای عمر من است. او در آن ایام تنها طی ۲۰ روز ۱۳ بار محل خواب خود را تغییر داد(۱)

از آن جهت که آن فتوا، آمریکا و انگلیس را به چیزی نگرفت و یک روحانی مسلمان حکم قتل یک شهروند غربی را صادر کرد، جهان غرب بسیار تحقیر شد. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» نگفتند این فتوا چه فایده ای دارد. این یک بینش مادی است که نقش خدا را در ایجاد زمینه برای نتایج احکام الهی نادیده می گیرد و بیشتر به نتایج ملموس اولیه ی آن نظر دارد. این گونه افکار را اصطلاحاً افکار «عمل زده» می گویند. وقتی انسان حق را فهمید باید مطابق آن عمل کند، دیگر یک نفر یا یک میلیون نفر فرق نمی کند. قرآن درباره ی حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ

۱- خبرگزاری فارس، ۲۱ دی ۱۳۸۸.

أَمَّهً قَانِتًا لِلّهِ»؛(۱) ابراهیم علیه السلام به تنهایی امتی بود مطیع فرمان خدا. امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» درباره شهید بهشتی فرمودند: «بهشتی یک ملت بود.»(۲)

پس به اندازه ای که عملی حق است نقش آفرین است، هر چند تعداد افرادی که طرفدار حق اند کم باشند و در همین رابطه حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّهِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَهٍ شِبَعُهَا قَصِيرٌ وَ جُوعُهَا طَوِيل»(۳) ای مردم در راه راست، از کمی روندگان نهراسید، زیرا اکثریّت مردم بر گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه، و گرسنگی آن طولانی است.

وقتی قرار است که ما از درونِ خود با عالم غیب و معنا ارتباط برقرار کنیم پس دیگر دغدغه ی حرف دیگران برای چیست؟

قرآن می فرماید: یهود و نصاری با طرح این که عُزَیر علیه السلام فرزند خدا است یا عیسی علیه السلام فرزند خدا است، عالم بیکرانه ی غیب را در اشخاص معینی محدود کردند و در حقیقت، معنی غیب و معنویت را از بین بردند، حال صحبت بر سر این است که آیا ما در اسلام هم به چنین انحرافی گرفتار شدیم؟

اگر دقت شود تصدیق خواهید کرد متأسفانه در صدر اسلام با حذف اهل البیت پیامبر علیهم السلام جامعه ی مسلمانان به نحوی به همان بلایی دچار شدند که مسیحیت بدان مبتلا شد. ابتدا باید فراموش نکنیم که ارزش و اهمیت

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۰.
۲- صحیفه ی امام، ج ۱۵، ص ۱۸.
۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

اهل البیت علیهم السلام به بیان چند حدیث و روایت نیست بلکه ارزش آنان در جهت دادن به نحوه ی زندگی مسلمانان است و این که با رهنمودهای ائمه علیهم السلام روح معنوی دین حفظ می شود. آن ها هستند که مانع می شوند تا دین به پوسته ی بدون روح تبدیل شود. در مسیحیت حضرت عیسی علیه السلام را فرزند خدا نامیدند و عملاً خدا را زمینی کردند و وقتی خدا زمینی شد، کلیسا به عنوان نماینده ی فرزند خدا جای خدا نشست و دیگر بدون آن که کتاب خدا ملاک دینداری باشد دستورات کلیسا ملاک دینداری شد و کشیشان مطلق العنان به نام خدا هر چه خواستند انجام دادند، چیزی که در صدر اسلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ظاهر شد به طوری که تصور گردید حاکمان حق دارند هر طور خواستند دین خدا را کم یا زیاد کنند که تاریخ گواه چنین موضوعی است(۱) و در مباحث قبل نمونه هایی از آن عرض شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَنْ ماتَ وَ لَمْ یعْرِفْ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَهً جاهِلِیهً»(۲) هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. این روایت که شیعه و سنی آن را از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند می رساند که اگر می خواهید دین اسلام گرفتار فکر و فرهنگ جاهلیت نگردد باید متوجه شخصیتی باشید که خداوند به عنوان امام زمان برای جهان اسلام پرورانده است و آن قدر شناخت او و رجوع به او اهمیت دارد

ص: ۹۶

۱- خلیفه ی اول دستور می دهد فجأه سلمی را که موجب آزار مسلمانان شد، زنده در آتش بسوزانند در حالی که چنین حکمی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز روا نیست.(تاریخ طبری، ج ۴ ، ص ۵۲)
۲- شیخ طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۴۴۲.

که نادیـده انگاشـتن او موجب بر گشت به فرهنگ جاهلیت و زنـدگی مادی می گردد، با این همه با نادیده گرفتن روایت فوق پس از رحلت پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و با حذف شدن اهل البیت علیهم السلام مسیر دین به سوی مادی شدن سیر کرد و این مشکلی شد که جامعه ی اسلامی هنوز گرفتار آن است.

وقتی اهداف اصـلی اسلام آن طور که باید و شاید در جامعه ظهور نکند متوجه انحراف دین به سوی مادی شدن نخواهیم شد، همچنـان که متوجه نیستیم امروز نیز از دو جهت گرفتـار فهم مـادی از دین شـده ایم. یکی از جهت نزدیک شـدن به غرب که اصالت را به عالم ماده می دهد و دیگری از جهت غفلت از درک صـحیح جایگاه اهل البیت علیهم السلام و شاید بتوان گفت علت این که ما شـیعیان نیز امروزه نمی توانیم از اهل البیت علیهم السـلام آن طور که شایسـته است هـدایت و راهنمایی بگیریم علاقه و محبتی است که در ما نسـبت به فرهنگ غرب پدیـد آمـده است، آلوده به فرهنگی شـده ایم که خود را از زنـدگی در زیر سایه وَحی الهی بی نیاز می داند، این همان چیزی است که در صدر اسـلام واقع شد و حالا به گونه ای دیگر در بعضـی از شیعیان نیز ظهور کرده است و پس از انقلاب اسـلامی بعضی از مسئولان تا آن جا پیش رفتند که پیشرفت به روش غربی را مدّ نظر نظام اسلامی قرار دادند و خواستند ساختارهای اقتصادی، سیاسی ما را در نهادهای فرهنگ غربی ادغام نمایند.(۱)

۱- در همین رابطه است که مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» فرمودنـد:به طور قطع می گویم الگوی غرب برای توسـعه،یک الگوی ناموفق است.۲۵/۲/۱۳۸۶.

در جلسات قبل عرض شد که خلیفه ی اول گفت: «نبی اکرم در اتخاذ تصمیمات و اداره ی امور عامه با وَحی مؤید و مستظهَر بود، ولی اکنون که وَحی آسمانی با رحلت نبی اکرم قطع شده، ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه به اجتهاد و صوابدید فکری خود عمل کنیم»(۱)

مردم عادی متوجه نشدند که منظور خلیفه از اجتهاد، اجتهاد در مقابل نَص است و نه اجتهاد در متن دین برای یافتن حکم خدا، بلکه حکم خود را در عرض حکم خدا قلمداد کرد. از نظر علمای اسلام اجتهاد در مقابل نص حرام است. مثلاً کسی حق ندارد در مقابل نص صریح سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که نماز صبح را دو رکعت تعیین کرده اند بگوید به اجتهاد من نماز صبح را چهار رکعت باید خواند. حتی علمای اهل سنت هم بعد از خلفاء، اجتهاد در مقابل نصّ را حرام دانستند. اجتهاد در باره ی اموری معنی دارد که برای جامعه پیش می آید در حالی که دین سخن صریحی برای آن طرح نکرده و باید با تدبّر در متن کتاب و سنت تکلیفِ موردِ پیش آمده را تعیین کرد. علم فقه یکی از علوم اسلامی است که درباره ی احکام دین بحث می کند. در رابطه با اهمیت آن قبلاً عرض شده که با فقه می توانیم دین مردم را نگه داریم. مردم هرگاه مشکلی در زندگی روزمره پیدا می کنند به فقیه مراجعه می کنند. با تفسیر قرآن می توان دین مردم را عمیق کرد، ولی با فقه است که یک مسلمان می تواند مسلمانی خود را حفظ کند.

کسی که در اصول دین یا در نص دین اجتهاد کند در حقیقت دین را نپذیرفته است زیرا او تصور می کند که دین یک امر قراردادی است و

۱- معنویت تشیع، علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه»، ص ۴۸.

پیامبر این گونه قرارداد کرده اند و حالا او می تواند این قرارداد را به شکل دیگری وضع کند. ولی ما معتقدیم که احکام دین از عالم غیب گرفته شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه ی جبرئیل، از عالم غیب این احکام را دریافت کرده اند. به عنوان مثال: نماز حکم خداست. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را از عالم غیب گرفته اند حتی شکل وضو را هم از عالم غیب اخذ نموده اند. پس نمی توان هدف از وضو را نظافت دست و صورت دانست. چرا که این جا شستن معنایی ندارد. وضو برای اثبات بندگی است نه برای تمیزشدن محل وضو؛ و جایگاه آن را ائمه ی اطهار علیهم السلام به جهت آن که با باطن قرآن در ارتباطند می دانند(۱)،

ما فقط می دانیم که باید بنده باشیم و با تبعیت از حکم خدا بندگی خود را شکل دهیم و کامل کنیم. اما کسی که نماز و وضو را به عنوان دستوراتی که از عالم غیب نازل شده نمی داند، در این موارد به خود حق می دهد که هر وقت صلاح دانست آن را تغییر دهد. بر مبنای همین طرز فکر است که عرض کردم خلیفه ی دوم گفت: «ای مردم سه چیز در زمان رسول الله بود که من آن ها را نهی کرده ام و حرام می نمایم و هر کس به انجام آن ها مبادرت نماید عقوبت می کنم که عبارتند از «متعه ی نساء» و «متعه ی حج» و «گفتن حی علی خیر العمل در اذان»(۲)

وقتی شخصی به او اعتراض کرد، در پاسخ او گفت: «اَنَا زَمیلُ مُحَمَّد»؛ من دوست و همکار محمد بودم، زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مصلحت بود ولی در حال حاضر مصلحت نیست. این نشان می دهد که او معتقد است

۱- به کتاب اسرار الصلوه،آیت الله جوادی آملی، رجوع شود.

۲- ترجمه ی الغدیر، ج ۱۲، ص ۷۹.

دین ریشه در یک حقیقت باطنی ندارد، بلکه مجموعه ی قراردادهایی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن زمان تشخیص داده و حالا که شرایط تغییر کرده می توان آن ها را تغییر داد. معنی مادی پنداشتن دین در همین تصور نهفته است و بر همین اساس دین هم مثل بقیه ی پدیده های مادی قابل تغییر است.

خطر قراردادی دانستن احکام

اگر متوجه حقایق غیبی و چگونگی وجود آن ها در آن عالم باشیم هرگز نباید با جلوه های آن حقایق چنین رفتاری داشته و بگوئیم فعلاًـ مصلحت نیست که آن اعمال را انجام دهیم و با غفلت از جایگاه آن اعمال ارتباط خود را با عالم وجود قطع نمائیم، مثل بندگی خدا از طریق عبادات شرعی که موجب اُنس با انوار الهی می شود، حال مگر می شود یک روز بندگی خدا مصلحت نباشد؟ زیرا خداوند یک حقیقتِ غیبی ِبرین است، نه یک قرارداد بشری که بشر قرار گذاشته باشد که موجودی به نام خدا در عالم باشد. عمده ی مشکل خلفا در صدر اسلام این بود که احکام اسلام را دستورات قراردادی می دانستند و فکر می کردند این احکام را جبرئیل به عنوان قراردادهایی برای بشر آورده است، خلفا در این که آن دستورات صورت حقایق غیبی است و از طریق انجام آن ها جان انسان با صورت ملکوتی آن اعمال مرتبط می شوند، مشکل داشتند.

ص: ۱۰۰

قرآن درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»(۱) او هیچ سخنی را براساس میل خود بر زبان نمی آورد. چون فانی در مشیت الهی است و قلب آن حضرت ظرف اراده خداوند است. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که در آینده گمراه نشوید، خلیفه ی دوم گفت: «اِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُر»؛(۲) این مرد هذیان می گوید. با چنین نگرشی به پیامبر صلی الله علیه و آله و با غفلت از آیه ی قرآن که می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ سخنی را براساس میل خود بر زبان نمی آورد، در نظر بگیرید چه تصوری از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا می شود و معنی مادی کردن دین جز این نخواهد بود. در این دیدگاه جایگاه وَحی و پیامبر صلی الله علیه و آله ناشناخته می ماند و در همین رابطه با توجه به این که می دانند حکم خدا آن است که برای زناکار باید حدّ جاری شود، می گویند در این مورد خاص صلاح نیست. یا وقتی خلیفه ی دوم را غلام «مغیره بن شعبه» که یک ایرانی بود، به قتل رساند، عبیدالله بن عمر در مقابل قتل پدرش هرمزان را که یک شاهزاده ی تازه مسلمان ایرانی بود، کشت ولی خلیفه ی سوم از قصاص قاتل سرباز زد و گفت: «دیروز پدرش را کشته اند، نمی توانم امروز خودش را بکشم.»(۳)

این موضع گیری خبر از آن می دهد که جایگاهی برای احکام الهی در میان نیست و هر کس به تشخیص خود می تواند حکم خدا را تعطیل کند. تمام این نمونه ها را از آن جهت عرض می کنم که ملاحظه بفرمائید معنی

۱- سوره ی نجم ، آیه ی ۳.

۲- معنویت تشیع، ص ۵۷.

۳- معنویت تشیع، ص ۵۲.

مادی شدن دین چیست و چه خطراتی برای جامعه به پیش می آورد و راه درمان جهان اسلام را در کجا باید یافت.

تصور شد که دین یک امر قراردادی است و می توان در مقابل این قرارداد، قراردادهای دیگری وضع کرد و از این طریق دین از حقیقت اصلی اش خارج گردید و در نتیجه جامعه ی اسلامی نتیجه ای را که باید از دین بگیرد نگرفت. زیرا با اجرای حدود الهی است که برکات آسمان بر زمین جاری می شود و براساس اعتقاد به باطن داشتن احکام الهی است که وقتی خلیفه سوم در اجرای حدّ شراب خواری بر ولید بن عقبه طفره می رفت، علی علیه السلام خودشان ولید را شلاق زدند(۱) و حضرت در مورد عدم قصاص عبیدالله بن عمر به شدت اعتراض کردند و پس از خلافت فرمودند اگر بر عبیدالله بن عمر دست یابم خون او را به خون هرمزان خواهم ریخت(۲) از آن پس عبیدالله از علی علیه السلام متواری بود تا در زمان خلافت آن حضرت به معاویه پیوست.

رجوع به اهل البیت علیهم السلام؛ تنها راه

همه قبول دارند در صدر اسلام اهل البیت علیهم السلام از حاکمیت جهان اسلام حذف شدند ولی تبعات آن را نفهمیدند و هنوز هم آفات آن روشن نشده است، چون جایگاه نیاز بشر به ارتباط با عالم غیب روشن نشده است. وقتی نیازهای انسان در حدّ نیازهای مادی او تعریف شود جایی برای کسانی

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۵.
۲- طه حسین، انقلاب بزرگ، علی و دو فرزند بزرگوارش، ص ۹.

نمی ماند که واسطه ی فیض حق در نظام عالم می باشند. بارها عرض شده است که جایگاه اهل البیت علیهم السلام در قرآن چه جایگاهی است ولی ضرورت توجه به چنین جایگاهی هنوز احساس نشده است، آری قرآن می فرماید جنبه ی باطنی قرآن را تنها مطهرون احساس می کنند: «لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛(۱) همان مطهرونی که درباره ی آن ها فرمود: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»؛(۲) خدا فقط اراده کرده که رجس و هر آلودگی را از شما اهل البیت بزداید و طهارتی خاص به شما بدهد. ولی نفهمیدند چرا باید به آن ها رجوع کرد. چون از خطرمادی شدن دین غافل بودند، همه چیز را با محوریت پاسخ گویی به نیازهای مادی ترسیم کردند و در نتیجه جایی برای قرآن در تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی و تربیتی نماند و جامعه ی اسلامی با مدیریتی سکولار به راه خود ادامه داد و کار تا آن جا جلو رفت که جامعه ی اسلامی توانست حاکمانی چون یزید و مروان بن حکم و متوکل عباسی را تحمل کند و خم به ابرو نیاورد، چون فراموش کردند باید از طریق اسلام انسان های زمینی آسمانی شوند، که اگر متوجه چنین نیازی بودند هیچ راهی جز رجوع به اهل البیت علیهم السلام برای جامعه ی اسلامی باقی نمی ماند. کسی منکر کمالات اهل البیت علیهم السلام نبود ولی ضرورتی برای حاکمیت آن ها نمی دید وگرنه شخص خلیفه ی دوم جملاتی دارد که همه حکایت از اعتقاد به کمالات خاص امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، از جمله می گوید: «خدا مرا در

۱- سوره ی واقعه، آیه ی ۷۸.

۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

مشـکلی کـه برای گشـودن آن پسـر ابی طـالب نباشـد قرار ندهـد.» (۱) بارهـا گفتـه: «لاـ اَبْقـانِیَ اللهُ بِـاَرْضٍ لَسْـتَ فیهـا یا اَبَالْحَسَن».(۲)خداوند

مرا باقی نگذارد در زمینی که ای اباالحسن تو در آن نباشـی. یا گفته: «عجزتِ النّساء اَنْ تِلِدْنَ مثل علی بن ابیطالب».(۳) زنان از تولد فرزندی چون علی بن ابیطالب عاجزاند.

ایام البشر یا ایام الله؟

وقتی واسـطه ی فیض حاکم بر مناسـبات جامعه نباشـد دیگر روزگارِ بشـر «اَیام الله» نیست، «اَیام البشـر» است و ایام الْبَشَـر همان «ایام نفس امّاره» است چون امام معصوم بر جامعه حاکم نیست تا مانع حاکمیت نفس امّاره باشد و همه ی ذهن ها و قلب ها را به حق رجوع دهـد و اسـماء الهی بر قلب ها تجلی کنـد و زنـدگی با اُنس با «وجود» ادامه یابد. در جامعه ای که امامان معصوم علیهم السلام حاکمیت داشته باشند سنت «یهْدِی اِلَی الْحَق» جاری می شود و چه کسی است که با ارتباط قلبی با حق به شور و شعف نیاید.

بعضـی از مجلات می نویسند همان طور که زمین شناسی، دینی و غیر دینی نداریم، حکومت دینی و غیر دینی هم نداریم. این حرف درباره ی

۱- تذکره سبط ۸۷ - مناقب خوارزمی ۵۸ - مقتل خوارزمی ۱/ ۴۵ - الغدیر، ج ۵ ، ص ۱۷۵.
۲- مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۴۵ - ابن جوزی در سیره ی عمر، ص ۱۰۶ - الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۰۱.
۳- ارياض النضرء، ج۲، ص ۱۹۶- الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

زمین شناسی شاید درست باشد - که البته آن هم جای بحث است- ولی موضوع حکومت، موضوع حکمی است که باید در جامعه جاری شود در حالی که موضوع علم زمین شناسی کشف رابطه ای است که در سنگ ها در طبیعت جاری است، آیا این دو یکسان است؟ آیا فرق نمی کند که در جامعه حکم خدا جاری باشد یا حکم یزید؟ در حالی که حکم یزید بر مبنای میل و هوس خودش می باشد ولی حکم خدا براساس حکمت الهی و فطرت انسانی است.

نظر به همه ی ابعاد انسان

در صدر اسلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از این نکته غفلت شد که احکامی که حاصل اندیشه ی بشر باشد از درک بسیاری از ابعاد عالم و آدم غافل است و در کمترین فرصت به بحران گرفتار می شود، ولی احکامی که خدا برای بشر بیاورد احکامی حق و مطابق با تمام ابعادِ بشریت است و اگر بشر مطابق آن زندگی خود را سامان دهد دارای شخصیتی الهی می شود و روح و روانش متصل به غیب و عالم گسترده ی معنویت می گردد. ائمه ی معصومین علیهم السلام واسطه ی گرفتن احکام الهی و ارائه ی آن به بشر هستند. با حذف آن ها مردم را به مردم واگذار کردند و جامعه را از حکم الهی و ارتباط آن با عالم غیب محروم کردند. همین طور که در دموکراسیِ مطرح در نظام لیبرال دموکراسی رابطه ی جامعه با عالم قدس و معنویت قطع است، مگر این که از طریق مردم سالاریِ دینی اشکال آن را برطرف نمائیم و در بستر احکام الهی رأی مردم جهت داده شود و با طرح

ص: ۱۰۵

ولایت فقیه جهت کلی جامعه از توجه به حق خارج نگردد، به همین جهت ولی فقیه نماینده ی مردم نمی باشد که بخواهد براساس نظر مردم عمل کند بلکه براساس حکم خدا در زمان غیبتِ امام معصوم عجل الله تعالی فرجه باید مدیریت کلی جامعه ی اسلامی را در دست بگیرد.(۱)

خداوند در قرآن می فرمایند: «بَلْ جَاءهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»؛(۲) بلکه آن پیامبر همراه با پیام های حقّ به سوی مردم آمد و اکثر آن ها از حق کراهت داشتند. طبق آیه ی فوق اگر نظر و رأی مردم با حکم خدا در تضاد باشد هرچند یک میلیارد رأی هم به کسی داده باشند از آن جهت که با حکم خالق هستی در تضاد است هیچ ارزشی ندارد. اینجاست که در حکومت اسلامی اهمیت و ضرورت فقهای شورای نگهبان روشن می شود که وظیفه دارند تمام مصوبات مجلس شورای اسلامی را براساس احکام دین بررسی و تأیید کنند. حضرت امام خمینی«رحمه الله علیه» می فرمایند: «مجردِ بودن رژیم اسلامی، این مقصد نیست. مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. رأی ندهند به کسانی که خیال می کنند خودشان صاحب رأی هستند، خودشان را متفکر می دانند، روشنفکر می دانند، به این ها رأی ندهند. برای این که رأی مردم در مقابل حکم خدا رأی نیست، ضلالت است».(۳)

مقام عالَم ماده مقام کثرت است و خداوند از یک جهت

ص: ۱۰۶

۱- به کتاب «ولایت فقیه» از حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» رجوع شود.

۲- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۰.

۳- صحیفه ی امام، ج ۸، ص ۲۸۱.

حق است و از جهت دیگر وحدت محض است و اهل البیت علیهم السلام واسطه ی بین کثرت و وحدت می باشند و مردم و جامعه را به وحدت محض وصل می کنند. حال اگر اهل البیت علیهم السلام از حاکمیت جامعه حذف شوند، ارتباط جامعه با وحدت محض که همان حق است قطع می گردد و جامعه گرفتار کثرت ها می شود که در ذات خود مقابل حق بوده و باطل است و لذا جامعه اگر ارتباط خود را با حضرت اَحد قطع کرد به اضمحلال و گمراهی و بحران فرو می رود، در آن صورت آن جامعه در حدّ عالم ماده متوقف شده و به عبارتی به خود واگذار گشته است. وقتی تصور کنیم دین، مجموعه ای از قراردادهای بشری است که انسان های بزرگ وضع کرده اند، از محدوده ی عالم کثرت خارج نگشته ایم و عملاً راه خود را از عالم وحدانی قطع کرده ایم و با انواع سرگردانی ها گرفتار کثرت شده ایم. ولی اگر حکم خدا در جامعه اجرا شود جامعه آرامش و ثبات پیدا می کند، زیرا خداوند وحدت محض و ثبات محض است و ارتباط با قرار و ثبات محض، موجب قرار و ثبات می شود. ولی اگر جامعه حکم خدا را کنار گذاشت و به خود واگذارده شد، از آن جا که جامعه به خودی خود در مقام کثرت است وقتی از مقام وحدانی جدا شود دچار آشفتگی و انواع گمراهی ها می گردد. گمراهی بیشتر این است که چنین جامعه ای بصیرت خود را از دست بدهد و آشفتگی های خود را نه تنها درک نکند، بلکه عین راحتی و آرامش بپندارد و به کلی از رویکرد به حق محروم شود و اگر هم به تکنیک های پیچیده دست یافت تماماً آن ها را در جهت امیال شیطانی استفاده کند.

ص: ۱۰۷

ظهور اومانیسم به جای ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه

وقتی بشر از دین حقیقی که منجر به رشد بندگی او می شود، محروم شد و بینش مادی بر روح جامعه حاکم گشت مکاتبی مثل اومانیسم و لیبرالیسم به جای دین می نشینند. لیبرالیسم در عمل یعنی آزادی از همه چیز، حتی آزادی از دین. به قول یکی از دانشمندان: ابتدا در غرب شعار آزادی، برای رها شدن از تنگناهای کلیسا بود ولی در نهایت به آزادی از تمام دستورات دین ختم شد و اومانیسم یا اصالت دادن به انسان و امیال انسانی، به جای خدا و احکام الهی نشست. دموکراسی در چنین فضایی مطرح شد، این است که دموکراسی غربی به معنی حاکمیت رأی انسان هایی است که از همه ی مقیدات معنوی بریده و هیچ امر مقدسی را بر نمی تابند(۱)

در چنین فضایی دیگر مهدی عجل الله تعالی فرجه که رجوع به حق را متذکر می شود، ظهور نمی کند.

وقتی معنی مادی شدن دین روشن شود و علت آن نیز درست ارزیابی گردد برای برون رفت از آن می توان برنامه ریزی کرد. ابتدا باید نگران گرایش مردم به ظاهر و ظاهربینی بود و این که چگونه توجه آن ها از امور باطنی و قدسی منحرف شده و به امور حسّی و مادی معطوف گشته است. تا وقتی برامور باطنی و قدسی و نقش اساسی آن ها در جامعه تأکید نمی کنیم هیچ امیدی جهت رفع مشکلات جامعه نباید داشته باشیم. باید بپذیریم در فضای غرب زدگی امروزی مردم ما در فهم دین و امور قدسی

ص: ۱۰۸

۱- جهت بررسی بیشتر جایگاه دموکراسی در غرب، به کتاب «سیطره ی کمیت» از رنه گنون رجوع فرمایید.

کاملاً سطحی هستند. اگر به دستورات دین در هر موضوعی نظر کنید ملاحظه می فرمائید دو محور در آن ها مدّ نظر است، یکی رفع تعلقات قلبی از امور حسّی و دنیایی و دیگر نظر به عوالم معنوی و سُنن غیبی. به عنوان مثال به دستورات دین در ماه رجب و یا در ماه رمضان که نگاه کنید می بینید آن دو محور صورت کاربردی به خود گرفته است، می فرماید: ماه رجب، ماه خداست.(۱)

یعنی ماه توجه به غیبِ عالم است و می فرماید: از طریق استغفار و روزه و خواندن سوره ی توحید و امثال این اعمال توجه خود را به حق بیندازید و در افقی بالاتر از عالم ماده زندگی خود را مستقر کنید.(۲)

با توجه به نکاتی که عرض شد روشن است که ظاهرگرایی در دین، بسیار خطرناک است و موجب مادی شدن دین می گردد و در آن حال مردم طلبکار دین می شوند چون متوجه نیستند که باید تلاش می کردند تا حجاب های بین آن ها و حقایق معنوی کنار رود تا نور آن حقایق بر قلب ها تجلی نماید، طوری می شوند که باید به آن ها باج بدهید تا ظاهر دین را رعایت کنند، چون دین را در حدّ یک حزب پذیرفته اند.

در شرایطی که حضرت علی علیه السلام حاکم جامعه اسلامی هستند آنچنان نظر به عالم معنا شدید است و همه خود را بدهکار دین می دانند که آن شخص خدمت آن حضرت می آید که دست مرا بُبرید چون دزدی کرده ام و می خواهد حضرت حکم خدا را بر او جاری کنند تا پاک شود و

۱- امالی صدوق، ص ۵۳۴.

۲- به کتاب «ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا» از همین مولف رجوع فرمایید.

از این طریق روزنه ی غیب به روی جانش گشوده گردد، چون به این شعور رسیده است که تا تسلیم کامل احکام الهی نشود دریچه ی غیب به رویش باز نمی شود و تازه وقتی اِبْنِ الکوّاء که از دشمنان علی علیه السلام بود او را دید از او پرسید: دست تو را چه کسی برید؟ آن جوان گفت: او که؛ «بابُ الیقین وَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِینُ، وَ الشَّافِعُ یَوْمَ الدِّینِ الْمُصَلِّی إِحْدَی وَ خَمْسِینَ. قَطَعَ یَمِینِی إِمَامُ التُّقَی، وَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَی، شَقِیقُ النَّبِیِّ الْمُجْتَبَی، لَیْثُ الثَّرَی غَیْثُ الْوَرَی، حَتْفُ الْعِدَی، وَ مِفْتَاحُ النَّدَی، وَ مِصْبَاحُ الدُّجَی. قَطَعَ یَمِینِی إِمَامُ الْحَقِّ، وَ سَیِّدُ الْخَلْقِ، فَارُوقُ الدِّینِ، وَ سَیِّدُ الْعَابِدِینَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِینَ، وَ خَیْرُ الْمُهْتَدِینَ، وَ أَفْضَلُ السَّابِقِینَ، وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ»؛(۱) باب معرفت و یقین و ریسمان استوار خدا است، و شفاعت کننده ی روز جزا، و گزارنده ی پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز؛ دست راست مرا او برید که پیشوای پرهیز پیشگی است و پسر عمّ مصطفی است و برادر خوانده ی پیامبرِ برگزیده ی خدا، شیر بیشه ی خدا و باران رحمت بر همگان و مرگ دشمنان و کلید بخشش و احسان و چراغ تاریکی ها. دست راست مرا امام حق و سرور خلق برید.

این نوع نگاه به احکام الهی است که انسان را جلو می برد و جامعه را از بحران آزاد می کند. به همین جهت سلمان سه روز پس از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه ای که خواند می گوید: «وَ الَّذِی نَفْسُ سَلْمَانَ بِیَدِهِ لَوْ وَلَّیْتُمُوهَا عَلِیّاً لَأَکَلْتُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِکُمْ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الطَّیْرَ لَأَجَابَتْکُمْ فِی جَوِّ

۱- بحارالأنوار ج ۳۴، ص ۲۶۷.

السَّمَاءِ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الْحِيتَانَ مِنَ الْبِحَارِ لَأَتَتْكَمْ وَ لَمَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ لَا طَاشَ لَكَمْ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِی حُکْمِ اللَّهِ»!(۱) به خدایی که جان سلمان در دست اوست سوگند اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شما را فرا می گرفت، تا آن جا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می کردند و ماهی های دریا خواسته ی شما را می پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی رفت، و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی کردند.

فراموش نکرده اید یکی از نکات اساسی که در دین مورد توجه است و جنبه ی معنوی دین را محفوظ می دارد این است که تأکید دارد، هر چیزی باطنی دارد و باید متوجه جنبه ی باطنی مخلوقات و دستورات باشیم. خداوند می فرماید: «وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»؛(۲) هیچ چیزی نیست -که مخلوق خدا باشد- مگر این که خزینه ها و اصل آن نزد ما است و ما نازل نمی کنیم مگر اندازه ای معلوم و محدودی از آن را. پس وقتی هر مخلوقی -اعم از زمین یا انسان یا درخت- دارای مراتب باطنی است باید این ظواهر را وصل به آن باطن دید همان طور که در مقام نفس ناطقه وقتی شما در عالم ماده رکوع و سجود انجام می دهید، درست است که در موطن عالم ماده بدن شما در حرکت است ولی آن رکوع و سجود در عالم غیبِ شما صورت دارد و در همین راستا در برزخ

ص: ۱۱۱

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲- سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

و قیامت فرشته ای را ملاقات می کنید که در کنار شما است از او می پرسید تو کیستی؟ او جواب می دهد: من عقیده ی نیکویی هستم که تو بر آن بودی «اَنَا رَأْیکَ الْحَسَنُ اَلَّذی کُنْتَ عَلَیه»؛(۱) عقیده که در این دنیا یک نوع فهم است، باطنی دارد که در موقع خودش در قیامت به صورتی خاص ظاهر می شود زیرا آن دنیا باطن این دنیاست. تأکید شده است در نماز حضور قلب داشته باشید و الفاظ آن را کامل ادا کنید، برای این که نماز شما دارای باطن شود و به صورت یک مَلَک در آن دنیا مددکار شما باشد و از سختی های برزخ و قیامت شما را نجات دهد.(۲)

در روایت آمده است که از هر قطره ی آب وضو یک مَلَک ساخته می شود چون آب تا وقتی شما با آن وضو نگرفته اید آب است ولی هنگامی که با آن وضو گرفتید آبِ وضو است و متصل می شود به نیت شما که مربوط به نفس ناطقه است.

با توجه کردن به باطن دین، از قشریت صِرف رهایی پیدا می کنیم و عالَم ظاهر را آیت عالَم باطن می نگریم و فرهنگ علی علیه السلام به صحنه می آید که فرمود: «مَا رَأَیتُ شَیَئاً اِلَّا وَ رَأَیتُ اللّهَ قَبْلَهُ»؛(۳) چیزی را ندیدم مگر آن که قبل از آن خدا را دیدم. در چنین نگاهی است که ظاهر به باطن متصل می گردد و دینداری، عامل اتصال زندگی دنیایی به زندگی معنوی و ابدی

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲- به کتاب «معاد، بازگشت به جدّی ترین زندگی» ص ۸۸ از مؤلف و یا اصول کافی ج ۱، ص ۶۵، رجوع شود.

۳- شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ج ۲، ص ۲۱.

قیامت می شود و جایگاه دستورات دین معلوم خواهد شد، همه ی این ها در گرو توجه به آیه فوق است که می فرماید هر مخلوقی حقیقتی باطنی و خزینه ای دارد که نزد خدا است و به اندازه ای محدود از آن را نازل کردیم.

نکته ی دیگری که باید به آن توجه داشت این است که خودِ دین برای اثبات حقانیت خود کافی و توانا است. پس در ارائه ی دین باید سعی کنیم دین را به طور صحیح طرح کنیم. گاهی برای اثبات حقانیت دین از موضوعاتی مدد می گیریم که موجب می شود چهره ی حقیقی دین در حجاب رود، در حالی که اگر انسان درباره ی خودِ دین تفکر کند و وارد آن شود چون فطرتش در عطش اُنس با خداوند است و دین تنها عامل چنین اتصالی است، به خوبی دین و دستورات آن را می پذیرد، دیگر نیازی به آوردن تأییداتی از علم جدید نیست که بگوئیم چون علم جدید ثابت کرده است مصرف مشروبات الکلی موجب خرابی کبد می شود و به بدن ضرر می رساند از نظر اسلام حرام است، مسلم هر چیزی که به بدن ضرر برساند از نظر اسلام حرام است ولی ما از کجا می دانیم علت حرمت مشروبات الکلی فقط همین باشد، از کجا که نظر اصلی قرآن به آثار باطنی آن است و چون روح و قلب را خراب می کند و راه ارتباط با خدا را از بین می برد حرام شده و به تبع آن آثار جسمانی هم دارد؟

مطلب دیگری که باید برای دین دار شدن و آزاد شدن از مادی شدن دین در نظر داشت توجه به تغییر افق روحانی انسان است که با دیندار شدن برای انسان پیش می آید و نه صرفاً اکتفا کردن به اطلاعات دینی،

آری اطلاعات دینی لازم است ولی کافی نیست. اگر با توجه به علمی که نسبت به حقایق عالم معنا پیدا می کنیم در وجود انسان تحول ایجاد نشود هنوز دنیا و امور مادی را اصل گرفته ایم و جهت جان را تغییر نداده ایم و ناخودآگاه دین را به عنوان وسیله ای جهت دنیاداری پذیرفته ایم، در این صورت طعم دین داری به جان ما نمی نشیند تا جذبه های دنیا رو به ضعف و سردی بگذارند زیرا آن کسی که دلش به دنیاست، دنیا را برای خود زیبا می کند هر چند الفاظی که به کار می برد الفاظ دینی باشد، در آن صورت خدا را هم برای دنیای خودش می خواهد، این ها کجا و آن ها کجا که خداوند درباره شان فرمود: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛(۱) مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد و از روزی که دلها و دیده ها در آن زیرورو می شود می هراسند.

انسان موظف است نگاه خود به عالم غیب و معنویت را روز به روز تقویت کند تا دینداری اش تبدیل به عادت نشود و از دینداری و نشاط قلبی بی بهره نماند تا مجبور شود با دینِ مادی شده خود را مشغول کند.

ریشه ی بحران معنویت

جامعه وقتی گرفتار بحران معنویت می شود که مردم یا به کلی بی دین اند و یا با دین مادی شده عمر خود را می گذرانند، در آن صورت

۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۷.

نور معنویت آنچنـان بر قلب هـا تجلی نمی کنـد تـا به راحتی از تجمـل و اسـراف و چشم و هم چشـمی فاصـله بگیرنـد. با نیت احترام به بیمار برای عیادت بیمار گُل می برنـد، در حالی که آن گُل ها پس از چنـد روز پژمرده می شود و گاهی آنقـدر گل می آورنـد که همان ساعت اول باید مقدار زیادی از آن ها را داخل سـطل زباله ریخت. اگر به آن ها بگویی این کار اسـراف است می گویند: اگر این کار را نکنم بیمار و خانواده اش بدشان می آید. حکم خدا که اسراف را حرام کرده برای آن ها مهم نیست و جرأت عمل به احکام الهی را ندارنـد چون دین خدا را طوری در قلب خود جا نداده اند که تحول لازم را ایجاد کرده باشـد، در جـان آن ها آداب غلط اهل دنیا بر حکم خـدا غلبه دارد در حالی که وقتی توانستیم همه چیز را در پرتو حقایق دینی نگـاه کنیم، دین و احکـام الهی در نظرمـان محبوب می شود و وقتی دین محبوب شـد خـدا که صـاحب این دین است بـا انوار خاص خودش، در دل شـما تجلی می کنـد و زنـدگی ها توأم با آرامش و اُنس با خـدا خواهـد شـد، در آن صورت هر روز به دنبال عوض کردن دکور زندگی و تجملات رنگارنگ نخواهیم بود.

اگر ارتبـاط انسـان بـا خـدا ضـعیف شـد ارتبـاطش با دنیا قوی می شود. در این حالت جای دین در جان انسان به مرور تنگ و تنگ تر می گردد تا آنجا که دین خـدا را هم دنیایی و مادی می کنـد و به جای آن که خود را در خدمت راهنمایی های دین قرار دهـد، دین را در خـدمت امیال خود قرار می دهد. وقتی دین دنیایی شد دیگر آن اسـتفاده ای را که بشـر می تواند از دین ببرد، نمی برد و از آن سرگردانی و یأسی که به وسیله ی دین می تواند

آزاد شود محروم می ماند و در عین دینداری با انواع یأس ها و افسردگی ها و سرگردانی ها دست و پنجه نرم می کند.

از بد به سوی بدتر

سؤال شده است قبول داریم بعضـی از برنامه ها از جمله بعضی از برنامه های تلویزیون لغو است ولی آیا مشغول کردن مردم به برنامه های لغو برای جلوگیری از فساد بهتر نیست؟

جواب: عنـایت فرمائیـد که هر چه خود را به برنامه های لغو عادت دهیم به همان انـدازه به هوس خود جواب داده ایم و مسـلم است که در امـور لغـو آنچه رشـد می کنـد هـوس است و نه فطرت، حـال اگر هـوس را به میـدان بیاوریـد چـون جنس هـوس همچون جنس آتش است، همواره جلو می رود و چیزهای اطراف خود را می سوزاند و به هیچ مرزی بسنده نمی کند، عملاً به همان فسادی می رسـید که می خواستید از آن فرار کنید، اگر پای هوس به میان آمد، به کم متوقف نمی شود. پس باید توجه داشـته باشـید که در کارهـا پـای هـوس به میـدان نیایـد و در هیـچ شـرایطی زمینه را برای هوسـرانی مردم فراهم نکنیم. بلکه از راههـای صـحیح مردم را به دینـداری معنوی هـدایت نمـائیم، تجربه ی غلط مسـئولان فرهنگی ما این بود که خواسـتند از ترس مفاسـد مـاهواره، مردم را مشـغول به برنـامه های پوچ و بی محتوا کننـد تا به ماهواره رجوع ننماینـد، نتیجه آن شـد که فرهنگ دینی مردم از طریق برنامه های لغو مورد غفلت واقع شـد و آن عده ای هـم که هرگز به سـراغ ماهواره نمی رفتند، با برنامه های پوچ و بی محتوای تلویزیون، پوچ و

بی محتوا شدنـد. البته برای مردم عادی نمی توان علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» را آورد تا سـخنرانی کنند، ولی وقتی رویکرد به سـوی معنویـات باشـد از هنرمنـدانی اسـتفاده می شود که به طور غیر مسـتقیم قلب هـای افراد را به سوی معنویـات سوق می دهنـد. مردم از حرف های تکراری و لغو خسـته می شوند و به دنبال حرف های عمیق دینی هسـتند و از ما تقاضای حرف های عمیق بیشتری دارنـد، وقتی ما توان ارائه ی آن حرف ها را به صورت هنرمنـدانه نـداشتیم خود را به امور لغو سـر گرم می کنیم. باید بر این امر تأکید کرد که قرآن می فرماید خصوصیات مؤمن آن است که از کار لغو فاصله می گیرد. «وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»؛(۱) مؤمنینی که رستگار می شوند کسانی اند که از هر کار لغوی روی گردانند.

ما باید مراقب باشیم که از ترس رو آوردن مردم به ماهواره طوری به هوس آن ها دامن نزنیم که در نهایت به جز به ماهواره به چیز دیگری راضـی نشونـد. عجیب اینجـاست که به جـای احیاکردن فطرت و تلاش برای کنترل هوس ها می خواهیم با جواب دادن به هوس ها آن را به کم راضـی نمائیم! این پنـداری است که با واقعیت هوس ها همخوانی نـدارد و در واقع ما خودمان با میـدان دادن به هـوس، میـل به هوسـرانی بیشـتر را در مردم می افزائیم و در آن حـال است که روح هـا ارزشـی برای دین قـائل نیسـتند، نهـایت کـار آن می شـود کـه دیـن را در حـدّ حرکـات قـالبی می پذیرنـد ولی هـوس است که بر عقـل و روان آن ها حکومت می کند. به تعبیر

۱- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام «کَمْ مِنْ عَقْلٍ اَسیرٍ تَحْتَ هَوَی اَمیرٍ»؛(۱) چه بسیار عقلی که اسیر هوسی است که حاکم بر عقل است.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه درباره ی حقوق حاکم و رعیت می فرمایند: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً وَ لَکُمْ عَلَیَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصِیحَهُ لَکُمْ وَ تَوْفِیرُ فَیْئِکُمْ عَلَیْکُمْ وَ تَعْلِیمُکُمْ کَیْ لَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِیبُکُمْ کَیْ مَا تَعْلَمُوا وَ أَمَّا حَقِّی عَلَیْکُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَیْعَهِ وَ النَّصِیحَهُ فِی الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِیبِ وَ الْإِجَابَهُ حِینَ أَدْعُوکُمْ وَ الطَّاعَهُ حِینَ آمُرُکُم»(۲) ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید و در آشکار و نهان برایم خیر خواهی کنید، هر گاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و هر وقت فرمان دادم اطاعت کنید.

ملاحظه می فرمایید امیرالمؤمنین علیه السلام راه را بر ما گشوده اند و نشان دادند چگونه می توان قلب ها را به طرف دین گرایش داد و جامعه را از خطر مادی شدن دین رهایی بخشید. مطمئن باشید هر اندازه بر آموزه های دینی بمانیم و فضا را برای رشد معنویات آماده کنیم نتیجه می گیریم و هر اندازه به هوس های مردم باج بدهیم تا راضی شوند، برآورده شدن هوسِ دیگری را مطالبه می کنند و در آن صورت هرگز به مدینه ی فاضله ای که به حق

۱- نهج البلاغه، کلام ۲۱۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۳۴.

شایسته ی مکتب تشیع است دست نمی یابیم. و مشکل مسئولان فرهنگی جامعه ی ما غفلت از این نکته است. و بهترین راهنمایی سخن حضرت صادق علیه السلام است که می فرمایند: «أَحْسِنُوا النَّظَرَ فِیمَا لَا یَسَعُکُمْ جَهْلُهُ وَ انْصَحُوا لِأَنْفُسِکُمْ وَ جَاهِدُوهَا فِی طَلَبِ مَعْرِفَهِ مَا لَا عُذْرَ لَکُمْ فِی جَهْلِهِ فَإِنَّ لِدِینِ اللَّهِ أَرْکَاناً لَا یَنْفَعُ مَنْ جَهِلَهَا شِدَّهُ اجْتِهَادِهِ فِی طَلَبِ ظَاهِرِ عِبَادَتِهِ وَ لَا یَضُرُّ مَنْ عَرَفَهَا فَدَانَ بِهَا حُسْنُ اقْتِصَادِهِ وَ لَا سَبِیلَ لِأَحَدٍ إِلَی ذَلِکَ إِلَّا بِعَوْنٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل»(۱) نیک نظر و دقت کنید در آنچه نادانی آن بر شما جایز و روا نیست، و برای خود خیر اندیشی کنید و بکوشید در به دست آوردن آنچه ندانستن آن بهانه و عذر شما نشود زیرا برای دین خدا رکن ها و پایه هائی است که کوشش بسیار در عبادت با ندانستن آنها سودی ندهد و هر که آن ها را شناخت و معتقد و متدین بدانها شد میانه روی در عبادت به او زیان نزند و برای هیچ کس راهی در شناسائی ارکان دین نیست جز به یاری خدای عز و جل.

به امید آن که همه ی همّت ها در جهت تعالی انسان به سوی عالم معنویت صرف شود تا با بهترین بهره ها روبه رو گردیم و این به شرطی است که چهره های مختلف مادی شدن دین را بشناسیم.

مطالبی که در این جلسه مورد بررسی قرار گرفت به ترتیب زیر است:

۱- حقارت جوامع اسلامی به جهت محبت به اهل کتاب و دشمنی با خود و ارزش نهادن به ارزش های اهل کتاب است.

۱- «الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد»، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- دین مادی شـده ی یهود و نصاری به جهت انقطاع از عالم قـدس، توان کنترل امیال غریزی جامعه را ندارد و جوانان جوامع اسلامی با نزدیک شدن به فرهنگ آن ها به همان مشکلات گرفتار می شوند.

۳- بینش معرفتی یهود و نصاری منجر به بن بست رسیدن همه ی راه های ارتباط با حقیقت خواهد شد.

۴- امیـدواری به نتایج اجرای حکم خدا و مبارزه با فکر و فرهنگ یهود و نصاری جهت نیل به شـکوفایی فرهنگ اسـلامی راه کاری است که خداوند در مقابل مسلمانان قرار داده است.

۵- کالبدشکافی جایگاه فتوای قتل سلمان رشدی و امیدواری به تأثیر حکم خداوند در عالم.

۶- ارزش نقش حاکمیت اهل البیت علیهم السلام در جهت دادن به نحوه ی زندگی مسلمانان و نجات دین از مادی شدن.

۷- مبانی معرفتی خلافت انتخابی، و قراردادی دانستن دستورات دین، به طوری که می توان بنا به مصلحت وقت آن ها را تغییر داد و مقایسه ی آن با نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به احکام الهی.

۸- وقتی واسطه ی فیض تشریعاً بر مناسبات جامعه ی بشری حاکم نباشد دیگر روزگار بشر «ایام الله» نیست، «ایام البشر» است و «ایام البشر» همان «ایام نفس امّاره» است.

۹- عـدم رجوع به اهـل البیت علیهم السـلام به آن جهت است که جایگـاه نیاز بشـر به ارتباط با عالم غیب روشن نشـده و بشـر نیازهای خود را در حدّ نیازهای

ص: ۱۲۰

مادی تعریف کرده است و در نتیجه حاکمان سکولار و قوانین لائیک برای او قابل تحمل شده.

۱۰- تفاوت روح دموکراسی غربی با روح مردم سالاری دینی و تفاوت رجوعِ کثرت ها به وحدت با توقف در کثرت ها و ظهور اومانیسم و لیبرالیسم به جای ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه.

۱۱- در شرایطی که امام معصوم حاکم باشد آنچنان نظرها به عالم معنا شدید است که افراد خدمت امام معصوم می رسند تا حدود الهی را بر آن ها جاری کند تا پاک شوند و روزنه های غیب بر جانشان گشوده گردد.

۱۲- با توجه کردن به باطن دین، انسان ها از خشونت رهایی پیدا می کنند و عالم ظاهر را آیت عالم باطن می یابند و فرهنگ علی علیه السلام به صحنه می آید که فرمودند: «ما رَأیتُ شَیئاً إلاّ وَ رأیتُ اللهَ قَبْلَهُ».(۱)

۱۳- جامعه وقتی گرفتار بحران معنویت می شود که مردم یا به کلی بی دین باشند و یا با دینِ مادی شده عمر خود را بگذرانند، در آن صورت دیگر نور معنویت آنچنان بر قلب ها تجلی نمی کند تا به راحتی از تجمل و اسراف فاصله بگیرند.

۱۴- سیاست غلط فرهنگی وقتی پیش می آید که بخواهیم هوس های مردم را راضی کنیم تا به سراغ ارضای بیشتر هوس ها نروند در حالی که نتیجه برعکس می شود.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

۱- ملاهادی سبزواری، شرح الأسماء، ج ۲، ص ۲۱.

سنّت سقوط تمدن ها از نظر قرآن

اشاره

ص: ۱۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»؛(۱)

و اگر خداوند مردم را به جهت ظلمشان بگیرد، جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت لیکن کیفر آنان را تا وقتی معین به تأخیر می اندازد و چون اجلشان فرا رسد ساعتی نمی توانند آن را پس و پیش کنند.

علت انتخاب موضوعِ «سنت سقوط تمدن ها از نظر قرآن» این بود که فکر می کنم تمدن جدید در شرایطی قرار دارد که لازم است چشم نسل جدید به این شرایط بیفتد تا بتواند جایگاه غرب را نسبت به سنت های الهی تحلیل نماید و به گونه ای زندگی کند که در کلافه ی سراسر بحران و مادی شده این تمدن گرفتار نگردد.

سنت جاری در هستی عبارت است از حضور قوه ای فوق عالم ماده که همچون روحی در کالبد پدیده ها و حوادث عالم، جاری است و آن حوادث و پدیده ها را به هم ارتباط داده و در مجموع به آن ها جهت

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.

می دهـد، ماننـد حضور روح در جسم انسان و یا حضور قانون علیت در عالم. همه ی حوادث عالم براساس سـنت ها ظهور می کنند و جلو می روند.

در این بحث؛ سـنت سـقوط تمدن ها را از منظری که قرآن طرح می کند و علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در تفسیر شریف المیزان شـرح می دهند، مورد بررسـی قرار می دهیم تا بتوانیم حوادث تاریخِ خود را به کمک سنت ها و نیروی باطنی و شعور پنهـانیِ حـاکم بر آن ارزیـابی کنیم. به عنـوان مثـال خداونـد در قرآن می فرمایـد: «وَ تِلْـکَ الْقُری أَهْلَکْنـاهُمْ لَمّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِدا»؛(۱) و مـا شـهرها و تمـدن هـا را بـه خـاطر ظلمی که کردنـد هلاـک کردیم و برای هلاکتشـان موعـد و وقت مشخصی قرار دادیم. این آیه می رساند که سنت خدا در برخورد با تمدن های ظالم برخورد هلاکت آمیزی است و روشن می کنـد هلاکت تمـدن ها یک حادثه ی بریـده و اتفاقی نیست بلکه مبتنی بر یک سـنت و قاعـده ای است که از طرف مدبّر عالم اجرا می شود.

تفـاوت تفکر دینی بـا غیر دینی در ارزیـابی رونـد جوامع، دقیقـاً در تفـاوت آن دو دیـدگاه است، به طوری که تفکر دینی در تحلیل سـرنوشت جوامع به رمز و رازی فوق حوادث این عالم نظر دارد و تمام عالم را در قبضه ی خداونـد و سـنت های او می دانـد و بر همیـن اساس جهـت گیری هـا و گرایش هـای جوامع را اتفـاقی نمی دانـد، ولی تفکر غیر دینی همه ی حـوادث را گسـیخته و منفرد و اتفاقی به شمار می آورد و نه تنها تصور می کند حسابی در ظهور و سقوط تمدن ها نیست بلکه می پندارد امکان هرگونه عملی برای

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۵۹.

بشریت در عالم هست و به هر نتیجه ای که بشر بخواهد می تواند برسد، بدون آن که به سنن جاری در هستی نظر داشته باشد.

حیات تکوینی و تشریعی جامعه

در تفکر دینی روشن است که هر جامعه ای یک حیات تکوینی و یک حیات تشریعی دارد که حیات و مرگ تشریعی جامعه در رابطه با عدل و معنویت و یا ظلم و ماده پرستی است، ولی حیات تکوینی جامعه مربوط به اندازه ای است که خدا برای طول بقاء آن امّت و آن تمدن تعیین کرده است، برای تقریب به ذهن مثل حیات و مرگ هر انسانی که یک اجل مسمّایی دارد که قابل تغییر نیست و یک اجل مبهم دارد که به انتخاب ها و گرایش های او بستگی دارد . در خصوص حیات و مرگ انسان و اجل مبهم و اجل مسمّی، قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن طِینٍ ثُمَّ قَضَی أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّی عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ»؛(۱) خداوند کسی است که شما را از گل آفرید؛ سپس مدتی مقرّر داشت تا انسان تکامل یابد و اجل حتمی نزد اوست و امکان هیچ گونه تغییری در آن نیست با این همه، شما تردید می کنید!

اجل را نکره آورد تا ابهام را برساند یعنی دلالت کند بر این که فرارسیدن اجل برای بشر مجهول است و بشر از راه معارف و علوم متداول راهی به سوی تعیین آن ندارد. اجل به دو صورت واقع می شود؛ یکی اجل مبهم و دیگری اجل مسمّی. اجل مسمّی یعنی اجلی معین در نزد خدای

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۲.

تعالی و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی پـذیرد و به همین جهت آن را مقیـد کرده به عنـده، یعنی نزد خـدا. به طور مسلّم چیزی که نزد خـداست دسـتخوش تغییر نمی شود زیرا فرمود: «مَا عِنـدَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ»(۱) آنچه نزد شـما است فناپذیر و آنچه نزد خدا است باقی و پایدار است.

تفاوت اجل در انسان را از آن جهت عرض کردم که روشن شود در هر حال زندگی یک فرصت محدود است، و اگر بتوان بر اساس سـنت الهی طول آن را تغییر داد به آن معنی نیست که بتوان آن را در اختیـار گرفت، ولی در موضوع تمـدن ها انتخاب های متفاوت انسان نقشی در طول آن تمدن ندارد، بلکه در هلاک شدن و یا به ثمررسیدن آن تمدن نقش دارد.

قرآن می فرمایـد: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»؛(۲)

و اگر خداونـد مردم را به جهت ظلمشان بگیرد، هیـچ جنبنـده ای بر روی زمین باقی نمی ماند لیکن کیفر آنان را تا وقتی معین به تأخیر می اندازد و چون اجلشان فرا رسد ساعتی نمی توانند آن را پس و پیش کنند.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» می فرمایند: اجل مسمّی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ آن ها است و نسبت به امت ها، انقراض ایشان است و

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.

نسبت به عموم بشر همان نفخ صور و آمدن قیامت است. خداوند می فرمایند: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ»؛(۱) آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق و تا زمانی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شده اند از آنچه هشدار داده شده اند رویگردانند. علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» در تفسیرِ «اجل مسمّی» در آیه ای که گذشت می فرمایند: مراد از اجل مسمّی نقطه ی انتهایی هرچیزی است. پس هر ملتی وقتی به انتهای وجود خود رسید اجل آن فرا رسیده است . که البته در این جا بحث از انتهای وجودی است، نه انتهای زمانی، هرچند پرشدن ظرف وجود و به انتهارسیدن آن در زمانی واقع می شود ولی «اجل مسمّی» در آیه ی فوق در رابطه با آسمان و زمین و کلیه ی موجوداتِ آن، وقتی است که وجوداً به انتهای خود می رسند و در این حال زمان معنی ندارد.

برای شرح موضوعِ سنت سقوط تمدن ها، ابتدا لازم است متوجه موقتی بودن کل حیات زمینی باشیم و سپس آیاتی که دلالت بر حیات تکوینی وحیات تشریعی جوامع دارند مورد بررسی قرار گیرند. قرآن در رابطه با موقتی بودن کل حیات زمینی می فرماید: وقتی آدم علیه السلام را از بهشت بیرون کردیم، گفتیم: «... اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»(۲) از آن فرو آیید در حالی که در شرایط جدید، بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمنی می کنید و در این حال در زمین برای شما

۱- سوره ی احقاف، آیه ی ۳.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۶.

استقراری است با بهره ای موقت. در دو آیه ی بعد می فرماید: در شرایطِ هبوط در زمین هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آن ها هست، و نه غمگین شوند.

در آیه ی فوق می فرماید: شما بر روی زمین بروید زیرا با نزدیکی به شجره ی ممنوعه دیگر زمینی شدید و چون جنس زمین - برعکس عالم معنویت- تنگ و محدود است، پس حتماً در بین خود تزاحم و درگیری دارید. اما این شرایط همیشگی نیست بلکه حیات زمینی بر اساس سنت الهی «إلی حِین» است و مدت آن محدود است. سنت موقتی بودن حیات زمینی، انسان را متوجه این نکته می کند که هرکاری انجام می دهد با توجه به موقت بودن حیات زمینی انجام دهد و بنا نیست حیات آدم روی زمین بی نهایت باشد.

کتاب و اجل ملت ها

علاوه بر موقت بودن کل حیات زمینی آدم، در دل حیات زمینی یک نوع حیات تکوینی و مشخص شده ای برای هر امت و تمدنی مطرح است که آن نیز از قبل تعیین شده و وقتی «سرآمدِ» آن واقع شد هیچ حادثه ای نمی تواند آن سرآمد را تغییر دهد. لذا می فرماید: «...وَلِکُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ»(1) برای هر امتی اجلی است وقتی اجل آن امت سر رسید دیگر هیچ چیزی نمی تواند آن را تغییر دهد و خوب بودن و بدبودن امت ها در تحقق آن اجل و سرآمد هیچ نقشی ندارد.

ص: ۱۳۰

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

همچنان که می فرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ * مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»؛(۱) و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر این که برای آن اجلی معین بود هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می افتد و نه پس می ماند. علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در تفسیر این آیه می فرمایند: برای هر امتی کتابی نزد خداست که در آن کتاب اجل آن امت ثبت شده است و آن ها نه می توانند آن را یک ساعت جلو بیندازند و نه عقب. دو آیه ی فوق دلالت دارند بر این که همان طور که فرد فردِ بشر دارای کتابی و اجلی و سرنوشتی است، امت های مختلفِ بشری نیز دارای کتابی هستند. خداوند می فرماید: هر ملتی کتابی و سرآمدی دارد که چون به سرآمدشان رسیدند هلاکشان کردیم یعنی آن ها صِرف انتخاب های غلط و قدم گذاشتن در مسیرهای هلاکت زا، نابود نمی شوند بلکه باید به انتهای درجه ی وجودی خود برسند تا اجلشان فرا رسد. چنانچه می فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»(۲) اگر خدا مردم را به جهت ظلمشان می گرفت هیچ جنبنده ای بر روی زمین نمی ماند، یعنی با توجه به این که ظالم هستند آن ها را تا یک سرآمدِ تعیین شده فرصت می دهد اما وقتی اجلشان رسید خواه ملت خوبی باشند خواه بد به هیچ وجه نمی توانند از آن اجل جلوگیری کنند.

۱- سوره ی حجر، آیات۴ و ۵.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.

چرخش روزگار در دست کافر ومؤمن

در رابطه با تحلیل واقعه ای که در جنگ اُحد پیش آمد و مسلمانان به ظاهر شکست خوردند خداوند به آن ها می فرماید: «إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الأيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاء وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، وَلِيُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛(۱) اگر به شما جراحتی رسید، به آن جمعیّت نیز - در میدان بدر- جراحتی همانند آن وارد گردید و ما این روزهای پیروزی و شکست را در میان مردم می گردانیم؛ - و این خاصیّت زندگی دنیاست - تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، بداند و آن ها شناخته شوند؛ و نیز خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد و خدا ظالمان را دوست نمی دارد. و نیز خداوند مؤمنین را پاک و خالص گرداند و کافران را به زباله دانِ تاریخ بفرستد.

می فرماید اگر شما زخمی برداشتید آن ها هم زخمی شدند و خداوند از طریق تحلیل جنگ اُحد کلِّ حیات را برای ما تفسیر می کند و می فرماید ما این روزگار را بین مردم می گردانیم، چون بنا نیست که فقط مسلمان ها پیروزی به دست آورند، یک روز روزگار و دوران دست شماست - درجنگ بدر- و یک روز هم در دست مشرکین است - در جنگ احد- خوشی های دنیائی هم این چنین است. و این روزگار را در بین مؤمن و کافر می گرداند. سپس اصل موضوع را جهت نتیجه گیری مطرح می فرماید

ص: ۱۳۲

۱- سوره ی آل عمران، آیات ۱۴۰ و ۱۴۱.

که «وَلِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ»؛ و برای این که خداوند مؤمنین را بشناسد، که اصطلاحاً این شناخت و علم را علم فعلی می گویند، به این معنی که در فعل بشر علم خدا اثبات شود. برای خداوند معلوم است که هرکسی چه کاره است ولی هرکس در عمل باید خود را بنمایاند تا در قیامت به هنگام محاکمه بهانه ای نداشته باشد. سپس ادامه می دهد، «وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاء» تا خودتان شاهد باشید. «وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» و خداوند در این نظام به ظالمین نظر ندارد، هر چند ممکن است چرخش روزگار را موقتاً در دست آن ها قرار دهد. پس نظرِ حق به مؤمنین به این معنی نیست که آن ها در سختی ها قرار نگیرند بلکه برای آن است که «وَلِيُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ تا خداوند مؤمنان را ناب و خالص گرداند و کافران را به محاق ببرد و از تاریخ جهت دار نظام هستی بیرون بیندازد. حق تعالی می خواهد با چرخاندن پیروزی ها به دست مؤمنین و کافران، حقیقت ایمانِ مؤمنین و کفر کافران را به فعلیت کامل برساند و پوچی زندگی کفر نمایان گردد.

از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که نه نسبت به بقای یک ملت و تمدن کم حوصله شویم و نه بقای آن ها را دلیل بر حقانیت آن ها بدانیم، بلکه ادامه ی حیات آن ها بنا به سنت خاصی است و ریشه در حیات تکوینی آن امت دارد که به سرآمد خاصی وصل است. زیرا قرآن می فرماید: اگر آن ها را به خاطر ظلمشان نمی گیریم به خاطر این است که هنوز اجلشان نرسیده است.

ص: ۱۳۳

سنت ظهور و بطون

قرآن می فرمایـد: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْـدَ اللّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْـدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيـدُهُ لِيَجْزِىَ الَّذِيـنَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ...»(۱) بازگشت همه ی شـما به سوی اوست! خداوند وعده ی حقّی فرموده؛ او آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را بـازمی گردانـد، تـا کسـانی را که ایمان آورده و کارهای شایسـته انجام داده انـد به عـدالت جزا دهـد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است؛ و عذابی دردناک، به خاطر آن که کفر می ورزیدند.

مسلّم همه ی مـا به سوی خـدا بر می گردیم و نظـام «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُون» برای همه تحقق می یابـد و عملاً سـنتِ ظهور و بطون یا ایجاد کردن و باز به سوی خـدا برگشـتن، برای همه جاری می شود و این وعده ی حقی است و چون چنین کاری حق است خداوند انجام می دهد. و اگر فقط خلق و سیر نزولی پیش می آمد، بدون سیر صعودی و برگشت به مقام عنداللهی، کار خلقت لغو و بی حکمت بود، بنـابراین بایـد پس از خلقت و سـیر نزولی، سـیر صـعودی و برگشت به سوی حق نیز محقق شود. مثلاً شـما وقتی حرف های مرا می شـنوید عملاً اندیشه ی من در الفاظ بنده «ظهور» کرده و پس از آن و با شنیدن آن از طرف شمـا، از طریق قوه ی سـامعه آن افکار به پیش نفس شـما بر می گردد، این به معنی برگشت به باطن است و در این رابطه نظامِ ظهور و بطون در کار است تا اندیشه ی بنده به شما

۱- سوره ی یونس، آیه ی ۴.

منتقـل شود. حال اگر فقط صـدای بنـده پرده ی گوش شـما را حرکت می داد ولی منجر به فهم شـما در نفس ناطقه شـما نمی گشت یک امر لغوی انجام می شد که صرفاً ارتعاش پرده های گوش شما را ایجاد می کرد بدون آن که علم و معرفتی در کار باشد. قرآن می فرماید: «إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»؛ خداوند خلق را ایجاد می کند، سپس آن ها را برمی گرداند، این آیه تاکید و تفصـیل و شـرح معنای مجمل آیه ی «اِلَيْهِ مَرْجِعُكُم» است. که می فرماید: به سوی او برمی گردید، او ایجاد می کند و سپس بر می گردانـد تا مؤمنی که عمل صالح انجام داده است براساس قسط و عدل، به جزای اعمالش برسد. پس خداوند نظام دوره ایِ «ظهـور و رجوع» را به جهت آن که حق است انجـام می دهـد. و اگر این نظـام دوره ای نبود بنـا به فرمـایش قرآن، قسـط و عـدل در مـورد انسـان مـؤمن تحقـق پیـدا نمی کرد. می فرمایـد رجـوع بـه قیـامت را قرار دادیـم، «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» تا اهل ایمان و عمل صالـح با جوابی که مطابق قسط و عـدل است جزا داده شوند. دادن جزا به خودی خود یک نوع برگشت را اقتضا می کند. فرمود: «ثُمَ يُعيدُهُ»؛ سـپس برگشتشان می دهیم تا آن سیر باطنی محقق شود. آری «اِنَّه يَبْدؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيـدُه»؛ یعنی اسـاس هر خلقـتی یـک ظهـور و ایجـاد و یـک برگشت و رجوع است تـا در ازاء این دور، معنی جزا و پاداشِ افراد و امت ها تحقق یابد و هر امتی به آنچه باید برسد، برسد.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» می فرمایند: آیه ی فوق یعنی آیه ی ۴ سوره ی یونس، یک نحوه ظهور و بسط و یک نحوه قبض و برگشت در کلِ نظام را برای ظهور عدالت الهی در مورد مخلوقات ترسیم می نماید. به عبارت

دیگر آمدن و رفتن افراد و جوامع برای ظهورِ سنت خاصی است و لذا چون عمر تمدن و ملتی سرآمد و شرایط ظهور و برگشت آن کامل شد آن تمدن می رود و این یعنی تحقق سنت ظهور قسط و ظهور حق در موطن هستی، و وقتی زمینه ی اجرای این سنت برای ملّتی به اتمام رسید دیگر حیات این ملّت تمام است و چون عمر تمدنی و ملتی سرآمد آن تمدن می رود و هرگز قابل تغییر نیست، یعنی «لا یَسْتَقْدِمونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَأخِرون» کسی نمی تواند آن را عقب و جلو بیندازد. در این مرحله از عمر تمدن ها، اعمال، سرعت و جهت خاص خود را دارند و همه چیز برای به انتها رسیدن است.

شاخص های هلاکت تمدن ها

در آخر عمرِ تمدن هایی که سرآمد آن ها هلاکت است، کثرت بر وحدت و صورت بر معنا غلبه می کند و کمّیت جای کیفیت می نشیند، زیرا در شرایطی قرار می گیرند که همه ی خصوصیاتِ بقاء و پایداری را از دست داده اند، نه کمالی در آن جامعه و تمدن می توان یافت نه وحدت و انسجامی. در فلسفه ی اسلامی روشن می شود خداوند عین وحدت و عین کمال است و عالم ماده عین کثرت و عین نقص است و از آن جهت که خداوند عین وحدت و عین وجود است هر جریان غیر الهی نه از وحدت بهره مند است و نه از وجود و بقاء و پایداری. پس هر اندازه که تمدنی به

ماده نزدیک شود به همان اندازه به کثرت نزدیک شده و در بی انسجامی و اضمحلال قرار می گیرد.(۱)

قرآن نیز وقتی آخر عمرِ ملت ها و اقوامی که روبه روی انبیاء ایستاده اند را بیان می کند به دو چیز اشاره دارد، یکی این که تا اجل آن ها به سرنیامده به آن ها فرصت داده می شود، دیگر این که به جهت مقابله با توحید هلاک می شوند و هیچ بهره ای از فرصتی که در اختیار آن ها قرار داده شد نمی برند. در سوره ی هود علیه السلام به صورتی مشخص تر خصوصیات جریان هایی که مقابل انبیاء ایستادند را بیان می کند، می بینید که زندگی آن جریان ها جز نظر به دنیا و شهوت و عالم ماده چیز دیگری نیست. آن ها به حضرت نوح علیه السلام می گویند: «مَا نَرَاكَ إِلاَّ بَشَرًا مِّثْلَنَا»؛(۲) ما تو را مثل خودمان یک بشر می دانیم و به تعالی روحی تو به عنوان پیامبر معتقد نیستیم. حرف هایشان شدیداً حسّی و صوری و منقطع از آسمان معنویت است، در حالی که حرف پیامبران نظر به وحدت حقی است که در عالم جاری است و نظر به عبودیت و بندگی افراد دارد و توصیه می کنند: «أَن لاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ»؛(۳) جز خدا را عبادت نکنید.

تمدن غربی با توجه به خصوصیاتی که دارد از جمله مصادیق همان تمدن هایی است که در طول تاریخ به انتهای هلاکت بار خود رسیدند و

۱- مبانی این بحث را در کتاب «از برهان تا عرفان» قسمت «برهان صدیقین» از همین مؤلف دنبال کنید.

۲- سوره ی هود، آیه ی ۲۷.

۳- سوره ی هود، آیه ی ۲۶.

بیشتر به کثرت و عالم محسوس نظر دارد و از عالم وحدت و ارتباط با آسمان معنویت نظر خود را برگردانده است.

می توان گفت: هر امتی «دوره ی» خود را باید طی کند حال یا خوب طی می کند یا بد، هر مرحله از مراحلِ این دوره شاخصه های خاصی دارد. مثل حوادثی که در جهان امروز با آن روبه روئیم که به جهت شیطانی بودنِ روحیه ی دوران مدرنیته و این که شتابزدگی و عجله یکی از خصوصیات شیطان است، فرهنگ غربی با سرعتی که در زمان های گذشته سراغ نداریم به سوی پایان دوره ی خود نزدیک می شود. در روایت داریم «اَلْعَجَلَهُ مِنَ الشَّیطانِ وَ التَّأَنِی مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛(۱) عجله و شتاب از آن شیطان است و تأنی و وقار از خدای عزّوجلّ و از آن طرف اگر به مقایسه ی خصوصیات فکری انسان های عجول و انسان های حکیم بپردازیم می بینیم انسان های عجول در عین شتابزدگی، سطحی و بی محتوا هستند ولی انسان های حکیم در عین برخورداری از تأنی و وقار، دارای فکری عمیق و پرمحتوایند. هر کدام با انتخاب ها و اراده های خود چنین روحیه هایی را در خود پدید آورده اند، هر دو شخصیت - اعم از آن هایی که عجول اند و آن هایی که دارای تأنّی و وقارند- در زمانی اجلشان می رسد اما با دو نوع شخصیت و با دو نوع سرنوشت، یکی با مردن، همه چیزش را باخته و به یک معنی هلاک شده و دیگری با مُردن، به شرایط برتری دست یافته و نه تنها هلاک نشده بلکه زنده تر گشته است. می توان گفت روحیه ی شتابزدگی که در تمدن جدید حاکم است علت

۱- المحجهالبیضاء، ج ۵، ص ۶۰.

سطحی کردن تفکر در این تمدن شده و همین امر موجب سیر سقوطی و نزولی آن گشته و به جای آن که با سرآمدی سعادتمندانه روبه رو شود، زندگی انسان ها در این تمدن منجر به هلاکت می گردد.

در رابطه با علامتِ رفتنِ یک دین و آمدن دین دیگر نیز در متون ادیان گذشته علاماتی را به پیروانشان خبر داده اند. به عنوان مثال در تاریخ داریم که سلمان از شام به سوی مکه حرکت کرد تا پیامبر صلی الله علیه و آله را بیابد، چون علماء مسیحی به او گفته بودند زمان، زمانِ ظهور پیامبر آخرالزمان است. وجود متونی که سلمان را راهنمائی کرده نشانه ی دوره ای بودن تاریخ است و نشانه ی آن است که دوره ی شروع و ظهور اسلام از قبل معلوم بوده است. سلمان اوّل یک زردشتی است ولی دل پاکی دارد و دین زردشت به جهت تحریفاتی که داشت و به جهت آن که دوره ی آن گذشته، نمی تواند او را قانع کند، می خواهد مسیحی شود به او اجازه نمی دهند، چون قانون دین زردشت آن زمان این بوده که اول باید آموزه های زردشت را خوب بشناسی سپس تصمیم بگیری، او نیز چنین می کند و وقتی بالأخره دین زردشت او را قانع نمی کند، پس از مطالعه ی کاملِ آن دین به او اجازه می دهند که مسیحی شود. به شام یعنی سوریه ی فعلی که محل تمدن مسیحیت بوده می رود و درباره ی مسیحیت تحقیق و تفکر می کند و باز قانع نمی شود. استاد مسیحی اش به او می گوید من برای تو دیگر حرفی ندارم، به تعبیر ما به او می گوید: تو به دنبال چیزی عالی تر از آن چیزی که در مسیحیت مطرح است،هستی، تو باید به دنبال پیامبری بروی که لباسی از پشم شتر می پوشد و در فلان منطقه ظهور می کند و

شواهد نشان می دهد که باید وقت ظهورش رسیده باشد . سلمان راه می افتد و بالاخره پس از طی مشکلاتی پیامبر صلی الله علیه و آله را می یابد و ایمان می آورد.(۱) در این جا از این مطلب می خواهم نتیجه بگیرم که انتهای دوره ی یهودیت و مسیحیت در متن خودِ آن ها مطرح بوده و شروع دوره ی اسلام نیز در آن ها پیش بینی شده است. گفتگوی بین شاهزاده ی ونیزی با آن کشیش را در کتاب سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله از دکتر طه حسین نگاه کنید، محاوره ی بین دو انسانی است که در غروب تمدن مسیحیت قرار گرفته اند در حالی که شک همه ی وجود مردم را فرا گرفته است. این شاهزاده توسط آن کشیش هر دو به سوی عربستان می آیند و قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنند به دست طایفه ی لخمیان(۲) کشته می شوند، بعد پیامبر صلی الله علیه و آله بنا به روایات خبر می دهند که من آن ها را در بهشت و در لباس حریر می بینم. باز این مطلب اشاره ای است به این که ادیان قبلی نیز سرآمد و اجلی داشته اند. البته معلوم است که دین قبلی از بین نمی رود بلکه زمینه می شود برای ظهور دین کامل تر و لذا متدینین به دین قبلی زحماتشان پوچ

۱- علت سکونت یهودیان در مدینه را نیز چنین نوشته اند که چون در متون خود خوانده بودند آخرین پیامبر در این محل، نظام الهی خود را برپا می کند، به آن محل آمدند تا از اولین کسانی باشند که به او ایمان می آورند، ولی چون حسادت بر آن ها غلبه کرد اکثراً موفق به آنچه می خواستند نشدند.

۲- طایفه ی لخمیان از قرن سوم تا قرن هفتم میلادی در جزیره العرب بر حیره حکومت می کردند. با تسلط مسلمانان بر حیره و ساخته شدن شهر کوفه در سال هفدهم هجری از اهمیت و شکوه گذشته ی حیره کاسته شد.(یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دار صادر دار بیروت، ۱۹۵۶م، تحت واژه ی حیره).

نمی گردد بلکه ادامه ی خود را در دین کامل تری دنبال می کنند که در آینده بیشتر به آن می پردازیم.

حیات تشریعی ملّت ها

حال به بررسی آیاتی می پردازیم که درباره ی حیات تشریعی یک ملّت سخن گفته است. حیات تشریعی یعنی حیاتی که در گرو اختیار انسان ها تنگی و وسعت می یابد و در رابطه با عدل و معنویت صعود می کند و در رابطه با ظلم و ماده پرستی سقوط می نماید. در این جا بحث در بقاء یا نابودی تمدن ها نیست بلکه بحث در رابطه با تنگی و یا وسعت یک تمدن است. هر چند از قبل روشن شده هیچ تمدنی نمی تواند دوره ی حیات تکوینی خود را تغییر دهد. چون حیات تکوینی و اجل مسمّای هر ملت و تمدنی چه در عدل و معنویت باشد و چه در ظلم و کفر، تغییرناپذیر است و هرگاه سرآمد آن رسید از صحنه بیرون می رود.

قرآن در رابطه با نقش پیامبران در به ظهور رساندن ذات جوامع می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ، ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ آبَاءنَا الضَّرَّاء وَالسَّرَّاء فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَةً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ * وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»(۱) ما هیچ پیامبری را در قوم و قریه ای نفرستادیم مگر این که آن قوم را به سختی انداختیم، شاید که اهل تضرع شوند. چون به

۱- سوره ی اعراف، آیات ۹۴ و ۹۵.

جهت نبودن پیامبر در آن قوم، آن ها حسّی مسلک شده بودند، خداوند پیامبر را می فرستد تا در عین سیر به سوی اَجل و سرآمدشان، یا نجات پیدا کنند و به کمالی که می طلبیدند دست یابند و یا به هلاکتی که می طلبیدند برسند. و عموماً اکثر اقوام در رویارویی با پیامبران راه تکذیب را پیشه کردند و هلاک شدند، به جز قوم یونس.(۱) زیرا در رویاروئی با دعوت انبیاء به توحید، نتوانسته اند از کثرت ها به سوی حضرت احد روی بگردانند و بدین جهت نابود شدند، حال آن نابودی یا با باد یا آب یا صاعقه یا هرچیز دیگر صورت می گرفت.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» علت این که همراه ارسال رُسل سختی هایی را خداوند برای آن امت می فرستد، این می دانند که آن ملت اسیر دنیا شده بودند و لذا باید سختی بکشند تا از عادتِ فکر و فرهنگ قبلی رها شوند و با تمدن جدیدی که پیامبر آورده هماهنگ گردند و لذا در مقابل سختی های پیش آمده شایسته بود به درگاه خداوند بنالند تا آسمانی شوند. به همین جهت فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ»؛ شاید بنالند و شاید روح تضرع و توجه به عالم غیب در آن ها احیاء شود. بعد می فرماید: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ»؛ سپس آن سختی را به آسایش تبدیل کردیم، «حَتَّى عَفَواْ»؛ تا آن حدّ که آن سختی را فراموش می کردند. در اینجاست که آن ملت به تحلیلی غلط می افتند و نمی فهمند این یک سنت غیبی بود برای بیدارشدن آن ها و جداگشتنشان از آن تمدن حسّیِ مادی و بنا نبود تا آخر در آن سختی باشند. در نتیجه ی آن تحلیل غلط گفتند قرار دنیا چنین است

۱- به آیه ی ۹۸ سوره ی یونس رجوع شود.

که بعد از هر سختی آسانی بیاید و به پدران ما هم چنین حادثه هایی وارد شد. خداوند می فرماید در نتیجه ی این بینش، آن ها را چنان گرفتیم که اصلاً نفهمیدند چرا چنین گرفته شدند و از کجا گرفته شدند و نتوانستند بحرانی را که پیش آمده درست تحلیل و بررسی کنند. در ادامه می فرماید: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»(۱) اگر آن قوم ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند ما برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشادیم و سراسر زندگی شان را برکت فرا می گرفت، ولکن مقابل جناح حق و معنویت ایستادند و به آنچه حسّ آن ها درک می کرد اعتماد کردند، خدا هم به جهت این که سیرتشان سیره ی غفلت از ایمان به انبیاء بود آن ها را گرفت.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» به مناسبت های مختلف در تفسیر آیات قرآن، تاکید می کنند که برخورد نظام تکوین در ازاء اعتقاد و اخلاق انسان ها، متفاوت است و باید بدانیم نظام هستی نسبت به کفر و ایمان انسان ها بی تفاوت نیست. مثال باران را می زنند و می گویند این باران در رابطه با عقیده ی شما دو نحوه نازل می شود. یک وقت در فصل زمستان، اول باران می بارد و قطرات آن در بین لایه ی درختان که شَتِه ها جای گیر شده اند نفوذ می کند و بعد سرمای شدیدی همه جا را فرا می گیرد و قطرات آب در بین لایه های پوسته ی درختان یخ می زنند و درنتیجه شته ها می میرند و در بهار آن سال درختان پرمیوه اند و یک وقت عکس آن اتفاق

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۹۵.

می افتد، یعنی اول سرمای شدید می آید بعد باران می بارد این باران در این حال قبل از نفوذ در لایه های زمین - برای پوک کردن آن- و قبل از نفوذ در لایه و پوسته ی درختان - برای کشتن شته ها- یخ می زند و عملاً فایده های جانبی نخواهد داشت.

ارتباط تکوین با تشریع

آیات فوق خبر می دهند که موضع گیری غلط ملت ها در عمل و عقیده، موجب مقابله ی نظام عالم با آن ها گشته است، زیرا نظام انسانی و نظام جهان هستی به هیچ وجه از همدیگر جدا نیستند بلکه این دو به صورتی به هم پیوسته اند که هریک از آن ها بر روی دیگری دائماً اثر می کنند و این تقابل و تأثیرِ متقابل مستمراً وجود دارد. اگر روحیه ی انسان در هر مرحله از حیات خود از روحانیت و معنویت به تدریج دور شود نسبت به مبدأ اوّلیه که عین قیام و حیات و وحدت است، سیر نزولی را طی می کند و این سیر نزولی نوعی مادی شدنِ روزافزون را سبب می شود و وقتی این مادی شدن به درجه ی معیّنی که نهایت آن است برسد در بشرِ آن عصر یک بینش مادی و یک گرایش صرف به ماده ظهور کامل می کند و این نقطه ی هلاکت آن مرحله از زندگی آن مردم است، هلاکتی که ریشه در انتخاب و اختیار خود آن ها دارد، در عین حال آن هلاکت با نظام تکوین و سرآمدن عمر یک ملت به صورت تکوینی تطبیق دارد.

کثرت مساوی با عدم است و غرق شدن در کثرت مساوی است با اضمحلال، حال چه اضمحلال در شخصیت فردی و چه اضمحلال در

ص: ۱۴۴

سرنوشت ملتی که به کثرت بگراید. و این است معنی ارتباطِ هلاکت تکوینی با هلاکت تشریعی و ارتباط بین نظام هستی با انتخاب انسان. یعنی آن جا که فرمود: اجل ملتی را نمی توان جلو و عقب انداخت، به سنت تکوینیِ سرآمد یک تمدن نظر دارد و آن جا که می فرماید: «إِلاّ وَ اَهْلُهَا ظالِمُون»؛ نظر به جریان تشریعی هلاکت اقوام دارد که سرآمد تکوینی آن ها با هلاکت همراه بوده و نتوانسته اند از فرصتی که در اختیارشان بوده استفاده ی لازم را ببرند.

جایگاه تمدن غربی

از جمله نکاتی که باید توجه داشت این است که حیات دنیائی برای پروریدن است و نه برای بودن و ماندن و هر تمدنی که بخواهد حیات دنیا را برای بودن انتخاب کند ضد سنت جاری در هستی اراده کرده است و گرفتار هلاکت می شود. دیگر این که این جهان برای امتحان است و امتحان به معنای رفاه نیست. در راستای این دو نکته جایگاه تمدن جدید را می توان تحلیل کرد که این تمدن بر اساس ملاک های قرآنی نه تنها به انتهای حیات خود نزدیک شده، بلکه حیات آن به هلاکت منجر می شود و لذا است که باید از آن فاصله گرفت و با پایه ریزی تمدن اسلامی، بهترین جایگزینی را نسبت به تمدن غربی انجام داد. تمدن غربی نمونه ای از تمدن هایی است که به جهت ظلمشان هلاک شدند و نتیجه ای برای ادامه ی حیاتِ بعد از خود باقی نمی گذارند، مثل انسان مؤمن و انسان کافر که هر دو در یک زمان مرگ شان بالاخره می رسد ولی یک نوع بودن

است که برای خود و دیگران مفیـد است و یک نوع بودن است برعکس این نوع بودن. با دقت بر این امر است که باید متوجه جایگاه تاریخی تمـدن غربی بشویم تا شـروع دیگری را برای خود رقم بزنیم. سـعی بفرمائیـد از زاویه ی نگاه تکوینی به جهان بنگریـد تا جای اعمال اختیاری خود را در نظام هستی درست به دست آورید. برای روشن شدن این موضوع نیاز است تا به دو مطلب عنایت خاص شود. یکی موضوع کتاب هر امت و دیگر جایگاه دین در هستی.

معنی هلاکت

خداوند می فرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَهٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ، مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»(۱) هلاک نکردیم قوم و گروهی را مگر این که برای آن ها کتاب معلومی بود و چون وقتش رسـید آن ها را هلاک کردیم و اجل و سرآمد هر امتی نه جلو می افتد و نه عقب.

از این آیه دو نکته به دست می آیـد: نکته ی اول این که؛ هر امـتی کتـاب معلـومی دارد، چه آن امت خوب باشـد و چه بـد و چون موضوعِ مورد بحث در این آیه مردمی هسـتند که در مقابل انبیاء ایستادند می فرماید تا فرصت تاریخی آن ها به سر نیامد هلاکشـان نکردیم ولی از این که می فرمایـد: هر امتی کتاب معلومی دارد غفلت نشود و حتی آن هایی هم که مقابل انبیاء می ایسـتند و حتماً هلاک می شونـد، مطابق کتاب معلومی که برای آن ها تقدیرشده و طبق سـرآمد خاصـی که در کتاب آن امت برای آن ها رقم

۱- سوره ی حجر، آیات ۴ و ۵.

خورده، هلاک می شوند تا از طرف خدای غفورِ دارای رحمت، فرصت کافی جهت بروز شخصیت خود داشته باشند، همان نکته که قرآن چنین می فرماید: «وَرَبُّکَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَهِ لَوْ یُؤَاخِذُهُم بِمَا کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن یَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا»(۱) و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است اگر به [جرم] آنچه مرتکب شده اند آنها را می گرفت قطعا در عذاب آنان تعجیل می نمود [ولی چنین نمی کند] بلکه برای آنها موعدی است که هرگز از برابر آن راه گریزی نمی یابند.

نکته ی دوم جهت تحلیل نظام هستی از زاویه ی نگاه تکوینی، این است که متوجه باشیم دین، یک حقیقت پایدار است تا امت ها بتوانند خود را از هلاکت برهانند، ولی تمدن ها حقیقت پایدار نیستند و تمام شدنی اند، چه مؤمن باشند و چه کافر، همه ی آن ها اجل مسمّائی دارند که بعد از آن باید بروند و امتی دیگر جای آن ها را بگیرد مثلاً خداوند بنا دارد دولت قاجار صدسال بماند چه خوبی کند چه بدی. «گناه کاری» اولاً: بد استفاده کردن از فرصت است. ثانیاً: موجب می شود تلاش های آن ها حاصلی در بر نداشته باشد و انرژی هایی که جهت ایجاد آن تمدن صرف کردند برای آن ها ثمر ندهد، ولی این طور نیست که تلاش آن ها اجل آن دولت یا سلسله را جلو یا عقب بیندازد، زیرا می فرماید «مَّا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَهَا وَمَا یَسْتَأْخِرُونَ» اجل آن امت عقب و جلو نمی افتد ولی دین به عنوان یک حقیقت همیشه می ماند و نتیجه ی دینداری برای دینداران نیز می ماند، در حالی که امت ها با تمام شدن اجلشان می روند. عرض کردم این خیلی شبیه

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۵۸.

اجل انسان ها است به طوری که هم امام حسـین علیه السـلام طبق اجلشان شهید شدند، هم عمرسعد طبق اجلش مرد، ولی عمر سعد به جهت ظلمش هلاک شد و رفتنش همراه با پوچی بود ولی امام حسـین علیه السلام خود را به دین اسلام گره زدند و تا قیام قیامت با باقی ماندن اسـلام برای آن حضـرت برکت به همراه دارد. آیه ی مورد بحث با طرح «کتاب معلوم» برای هر امت، می فرمایـد هلاـکت آن قوم ریشه در تکوین دارد و از قبـل مشـخص بوده که این ملت چه موقعی نـابود می شونـد ولی کـاری کردند که هلاک شدند و حاصل کارشان پوچ شد.

دقت در موضـوع فـوق امنیت عجیـبی به مـا می دهـد و آن این که هر واقعه ای آن وقـتی که بایـد بشـود واقع می شود و هرحرکتی به آن نقطه ی انتهائی که باید برسد می رسد، شما در تغییر نقطه ی انتهایی هیچ نقشی ندارید امّا در کیفیت دادن به کل مسیر و نقطه ی پایانی نقش دارید.(۱)

راز ماندگاری دین

در راسـتای آن که دین می مانـد و هر کس به انـدازه ای که خود را به دین گره زده است می مانـد، امـام باقر علیه السـلام می فرماینـد: «لَیْسَ بَعْـدَ مُلْکِنَـا مُلْـکٌ لِأَنَّا أَهْـلُ الْعَـاقِبَهِ یَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِین»؛(۲) بعـد از حـاکمیت ما، حاکمیت دیگری که بیاید و حاکمیت ما را ساقط کند

ص: ۱۴۸

۱- تفسیر آیه ی۲۲ سوره مبارکه حدید در موضوع فوق روشنگری های قابل توجهی دارد.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۷۱.

نخواهد بود، چرا که خداوند فرمود: عاقبت کار از آن متقین است. دین اسلام یک حقیقت پایدار است ولی قاجار و پهلوی حکومت هایی هستند با فرصت هایی که در اختیار آن ها قرار داده شده و همه ی این ها به عنوان حکومت رفتنی بودند، جمهوری اسلامی به عنوان صورت اسلام در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه مقدمه ای برای تحقق حکومت پایدار امامان معصوم علیهم السلام است. حکومت قاجار به عنوان یک حکومت می توانست دیندار بماند ولی در هر حال رفتنی بود و لذا اسلام ماند و قاجار رفت. اگر قاجار دیندار هم بود به عنوان یک حکومت باز می رفت منتها کیفیت رفتن شان تغییر می کرد بدون آن که اجلشان تغییر کند. برای تصور صحیح از این موضوع، حیات و مرگ انسان ها را در نظر بگیرید که خوب بودن و بدبودنشان روی هم رفته در اجلِ مسمّای آن ها نقشی ندارد حتی اگر آن انسان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد خوب بودن او موجب ماندن او بر زمین نمی شود.

اگر تمدن ها و حکومت ها را از زاویه ی فوق نگاه کردیم وظیفه ی خود را نسبت به روند آن ها درست تشخیص می دهیم. همان طور که اگر آن ها نیز متوجه موقعیت تاریخی خود بودند سعی می کردند کیفیت ماندن خود را رشد دهند، نه این که بخواهند بودن خود را جاودانه کنند. در همین راستا حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن حسن فرمودند برای «محمد نفس زکیه» به عنوان مهدی بیعت مگیر و حضرت خبر دادند که بنی عباس حاکم می شوند و متذکر دوره ی حاکمیت بنی عباس شدند و اشاره کردند به ابوالعباس سفاح و گفتند این و برادران و فرزندانش به خلافت

می رسند.(۱)

هر چند بنی عباس می توانستند با کیفیت اسلامی دوره خود را به انتها برسانند ولی این کار را نکردند.

آری دینداران می روند ولی دین نمی رود و هرکس از طریق دین می تواند بودن خود را به کیفیت مطلوب برساند و برود. در این راستا فرصت امتحان برای هر قوم و ملتی محدود است ولی کیفیت امتحان دادن در این فرصتِ محدود، نامحدود است و می توانند خود را به عالی ترین درجات ممکن برسانند.

علت ماندن ظالمان

ممکن است سؤال شود چرا خداوند انسان های ظالم را از صفحه ی زمین نمی زداید و چرا ظالمان امکان تحرک و فعالیّت دارند؟ در جواب باید متوجه بود که براساس آیات مطرح شده، قصه ی نابودی امت های ظالم و تمدن های فاسد در کتاب معلومی مشخص شده است که چه موقعی در ظلم خود اوج می گیرند و چه موقعی افول می کنند و مدت بقاء آن ها ثابت است و نه جلو می افتد و نه عقب و بر همین اساس نباید تصور کرد علت ادامه ی حیات تمدن ها یا دولت های ظالم زرنگی خودشان است. همان طور که انسان ها متولد می شوند و می میرند یک تمدن و یک سلسه ی حکومتی هم دور خاص و منحنی خاصی دارد. و بر همین اساس خداوند می فرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ»؛(۲) و ما هیچ جمعی را هلاک

۱- شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۲.
۲- سوره ی حجر، آیه ی ۴.

نکردیم مگر آن که برای آن ها کتاب معلوم و فرصت مشخصی بود و چون آن فرصت به سر آمد آن ها را هلاک کردیم. معنی کلمه ی قَرْیه با آنچه ما در فارسی به کار می بریم فرق می کند، با دقت در آیات قرآن بهتر است «قریه» را به معنی تمدن معنی کنیم. در آیه ی فوق می گوید: هلاکت تمدن ها در کتاب معلومی مشخص شده و اجل آن ها نه جلو می افتد و نه عقب. انسان ها و فرهنگ ها و تمدن ها در فرصتی که در اختیار دارند امتحان می دهند که یا در بستر احکام الهی و دین خدا آن فرصت را به انتها برسانند و یا در بستر پشت کردن به دین پروردگار و به همین جهت است که عرض می شود اسلام تغییر نمی کند ولی این ملت ها هستند که اسلام را می پذیرند و طبق آن عمل می کنند و یا به آن پشت می کنند. هر ملتی در هر فرصتی باید امتحان بدهد، ماندن آن ها منحنی خاصی دارد که از جایی شروع می شود و به اوج خود می رسد و سپس سیر نزولی آن شروع می شود.

از میان رفتن تمدن ها و سلسله ها حتمی است، چه تمدن فراعنه باشد و چه تمدن یونان و روم و چه سلسله ی اموی و یا بنی عباس، به همین جهت هم از صدر اسلام همه به عنوان تمدن آمدند و رفتند، چه حق بودند چه باطل. زیرا همچنان که عرض شد قرآن می فرماید: «تِلْکَ الاَیّام نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَلِیَعْلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ وَیَتَّخِذَ مِنکُمْ شُهَدَاء وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الظَّالِمِینَ»؛(1) این روزگار را بین مردم می گردانیم تا شخصیت مؤمنین روشن شود سپس در ادامه می فرماید: «وَلِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ وَیَمْحَقَ

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴۰.

الْكَافِرِینَ»؛(۱) تا مؤمنین در ایمان خود خالص گردند و از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را ببرند و کافران تباه گردند و نتیجه ی فرصتِ داده شده به آن ها چیزی جز هلاکت و بی ثمری برایشان نباشد.

اگر انسان ها در فرصت داده شده به یک تمدن، خوب امتحان بدهند حیاتشان ضایع نمی شود. باز عنایت فرمایید؛ این که تأکید می فرماید: امت ها و تمدن ها کتاب معلومی دارند که جلو و عقب نمی افتد به جهت آن است که ما فکر نکنیم علت ماندن یک سلسله و یا یک تمدن مربوط به خودشان است و چون تا حال مانده اند ممکن است با ادامه ی برنامه ریزی، برای همیشه بمانند. اگر حوصله داشته باشیم می یابیم که هر تمدنی وقتی بناست نابود شود نابود می شود حال یا گورباچف می آید و از روش مارکسیسم لنینیسم اظهار پشیمانی می کند و یک باره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متلاشی می شود و یا حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» می آیند و ملت را در راستای نابودی سلسله ی پهلوی راهنمایی می کنند و افتخار اجرای حکم خداوند برای حضرت امام«رضوان الله تعالی علیه» و آن مردم می ماند. سرنوشت حکومت سوسیالیستی شوروی مشخص است و همین که منحنی فرصت آن رو به افول گذارد نابودی آن شروع می شود. این که در مسیر افول آن فرهنگ افراد چگونه امتحان می دهند بحث دیگری است. آنچه مهم است این که حوصله ی ما از ماندن تمدن ها و سلسله های ظالمان سرنرود وگرنه در امتحان مردود می شویم. زیرا هر تمدن و فرهنگ و سلسله ای اجلی دارد، حتی اگر با اسلحه های لیزری جنگ ستارگان راه

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴۱.

بینـدازد، آن وقـتی که منحنی فرصت آن رو به زوال گـذارد دیگر نمی توان آن افول را به عقب انـداخت. این هـا اگر به گنـاه آلوده شدنـد در فرصت داده شـده، آن چیزی را که می خواسـتند، به دست نمی آورند ولی اگر به گناه آلوده نمی شدند و در بستر شـریعت الهی عمل می کردنـد به اهدافی که در زندگی دینی دنبال می کردند دست می یافتند و در ابدیت خود زندگی کاملی داشتند.

وقتی نگـاه مـا به علت مانـدن دولت های ظالم درست شـد و در حال حاضـر در تحلیل تمـدن غربی به خطا نیفتادیم دیگر برق اسـلحه هـا و برنـامه های دقیق و پیچیـده ی آن فرهنگ، ما را مرعوب نمی کنـد و به راحتی آثار افول آن تمـدن را می یابیم و مواظب هستیم سـرنوشت خود را به آن تمدن گره نزنیم تا با هلاکت آن تمدن، زندگی ما نیز گرفتار بی ثمری نگردد. پس در مـدتی که فرصت داریم بایـد حوصـله مـان سـرنرود و وظیفه مـان را نسـبت به آن تمـدن فراموش نکنیم و از وعـده ی الهی در هلاکت آن مأیوس نگردیم. بلکه با مقابله با آن سـعی کنیم سنت خدا به دست ما اجرا شود تا افتخار هماهنگی با اراده ی الهی برای ما بماند. بسـیاری از آدم هایی که در شرایط جلوه ی ستم از صحنه ی زندگی دینی خارج می شوند متوجه ی دورِ صعود و افول تمدن ها نیستند. و از این نکته غفلت می کنند که صعود و افول تمدن ها و سلسله ها برای همه ی انسان ها یک امتحان است تا بتواننـد جایگاه خود را درست تعیین کنند، آن طور که حضـرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» و نیروهای انقلابی با برخورد با نظام

شاهنشاهی جایگاه خود را درست تعیین کردند و از آلودگی های نظام شاهنشاهی فاصله گرفتند.

هر اندازه انقلاب اسلامی بیشتر و بیشتر به اسلام ناب متصل گردد شرایط مفید ماندن مردم را بهتر محفوظ می دارد و هرچه به ایرانیت و فردیت و عدم احساس مسئولیت اجتماعی، نزدیک تر شود بیشتر شرایط مفیدماندن را از دست می دهد وگرنه دوره ی انقلاب اسلامی به عنوان دوره ی گذار از حاکمیت فقیهی که احکام امامان معصوم را در جامعه اجرا می کند به حاکمیت امام معصوم، تمام می شود و در آن شرایط است که اسلام به عنوان ماندنی ترین فکر و فرهنگ به صحنه می آید و مردم بر اساس آن اسلام تمدنی را بر پا می کنند که فرصت زندگی زمینی کیفیت لازم را به دست می آورد و بشریت به کلی از هلاکت در روزمرّگی ها رها می شود، همچنان که یاران انقلاب اسلامی با توجه به آن دوره تلاش های خود را جهت می دهند و با وفاداری به آن، کیفیت لازم را به حیات موقت و مهلت زندگی دنیایی خود می دهند. زیرا حاکمیت اسلام در اجتماع مسلمین عامل به کیفیت رساندن زندگی مسلمانان خواهد بود، لذا باید تلاش کرد تا هدف حکومت اسلامی حاکمیت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه باشد تا به سرنوشت تمدن هایی دچار نگردد که گرفتار افول خود شدند. توجه به هدف اصلی انقلاب اسلامی موجب شکوفایی هر روزی جامعه خواهد شد و انسان ها در آنچنان شرایطی احساس حضور در تاریخی را خواهند نمود که اوج کمال تاریخ است و اوج شکوفایی انسانیت و لذا امام صادق علیه السلام می فرمایند: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِی فُسْطَاطِهِ

لَما یَلْ کَانَ کَالضَّارِبِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آلهبِالسَّیْف»(۱) هرکس به انتظار ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بمیرد مانند کسی می باشد که در خیمه ی مخصوص حضرت قائم با آن حضرت باشد، نه بلکه چون کسی است که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آلهشمشیر زده باشد.

جامعه و شخصیت خاص

یک تمدن شخصیت خاصی دارد با سرنوشت و کتابی معلوم و براساس همین شخصیت خاص است که صعود و سقوط آن معنی پیدا می کند. نمی توان گفت چون جامعه را مجموعه ی افراد تشکیل می دهند پس جامعه به خودی خود شخصیت خاصی ندارد بلکه جامعه همان مجموعه ی افراد است. زیرا همچنان که عنایت فرمودید خداوند برای هر قریه یا تمدنی کتاب معلومی تعیین فرموده و این نشان می دهد نظر به شخصیت خاصی نسبت به آن تمدن دارد. مجموعه ها گاهی شرایط پذیرش مددهایی را دارند که افراد به تنهایی دارای چنین شرایطی نیستند. همان طور که مجموعه ی سلول های بدن انسان وقتی کنار هم آمدند شرایط پذیرش نفس انسانی را از عالم غیب پیدا می کنند وگرنه هرکدام از سلول ها به تنهایی چنین شرایطی را ندارند که انسان باشند. مجموعه ی طبیعی طبیعت هم در حالت هماهنگی اعضاء، شرایط تجلی روح قدسی از عالم غیب را دارد و لذا اگر آن مجموعه را به هم زدیم ارتباط آن اعضاء

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۳۸.

را با حقیقت قدسی اش به هم زده ایم و درنتیجه صفای آن مجموعه یا اکوسیستم از دست می رود.(۱)

بـا توجه به این که قرآن می فرمایـد هر جـامعه «کتاب معلومی» دارد، می توان گفت: جامعه خاصـیتی مساویِ مجموعه ی افراد ندارد بلکه شخصـیتی دارد با خاصـیت خاص خود. همان طور که گوش در بدن بنده گوش است ولی در صورتی که بیرون از آن مجموعه باشـد چنین شخصـیتی نـدارد، و یا بـدن انسان در راسـتای مجموعه ی اعضاء خود خاصـیت خاص خود را دارد و عملاً آن مجموعه است که معنی هر کـدام از اجزاء را پدیـد می آورد. به عبارت دیگر هرکـدام از اجزاء، شخصـیت و حقیقت خـود را از کـل می گیرنـد ولی کـل، همه ی حقیقتش را از جمع جزء هـا به دست نمی آورد، بلکه اجتمـاع اجزاء شـرایطی را فراهم می کننـد که روحِ خاصـی به آن مجموعه دمیده شود که در شـرایط جدا بودنِ اجزاء، آن روح در میان نیست. در همین راسـتا عرض می کنم هر تمدنی با خاصـیت خاص خود مجموعه ای است که بر اساس همان خصوصیات خاص، یا از مددهای غیبی بهره مند می شود و یا از آن ها محروم می ماند.

سؤال می شود اگر دین مانـدنی است چرا تمـدن هـای دینی از بین می رونـد، آیـا نبایـد بقـای دین، بقـای تمـدن های دینی را تضـمین کند؟ در جواب باید گفت: آری دین ماندنی است و همواره به سوی کمال خود پیش رفته تا به کامل ترین شـکل آن در دین اسلام ظاهر شده است،

ص: ۱۵۶

۱- جهت تفصیل این نکته به کتاب«فرهنگ مدرنیته و توهم» از همین مولف رجوع فرمایید.

همچنان که سُنن هستی ثابت اند ولی سنت های ثابت الهی بر اساس شرایط خاص ظهور می کنند و چون آن شرایط تغییر کرد زمینه ی ظهور آن ها نیز تغییر می نماید و دیگر در زمینه ی تغییر کرده ظهوری از آن سنت را نمی یابید. دین هم به همین معناکه سنت ها ماندنی است همواره می ماند، ملتی که دین را پذیرفت، زمینه ی ظهور دین را فراهم نموده است و از آن جایی که آن ملت کتاب معلومی دارد، می رود و دین در شرایط جدید ظهور می کند پس می توان گفت: امت ها مثل انسان ها مرگ دارند ولی دین از آن جهت که یک حقیقت برین است مرگ ندارد، همان طور که نفس ناطقه ی انسان مرگ ندارد منتها در بدن خاصی ظهور می کند و انسان در فرصتی معین آن بدن را به کار می گیرد و پس از آن فرصت، نور نفس ناطقه از پنجره ی بدن رخت برمی بندند و در حیات برزخی به زندگی خود ادامه می دهد. تمدن ها و فرهنگ ها از آن جهت که جنس عالم ماده اند و مربوط به انسان ها هستند شبیه حرکات ما در بدنمان می باشند، ظهورمی کنند و به انتها می رسند.

آنچه تا به حال تحت عنوان تمدن اسلامی در دوره های امویان و عباسیان ظهور کرد بهره ای از تمدن اسلامی به معنی واقعی در آن نبود، بهتر آن است که بگوئیم تمدن امویان و عباسیان که از مسلمانان در آن استفاده شده بود؛ و لذا مثل هر تمدن بشری دیگر رفتنی بود و رفت. منتها همچنان که عرض کردم آن تمدنی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه پایه گذار آن خواهند بود تجلی سنت «وَالْعاقِبَةُ لِلمُتَّقین» است که بحث آن شد.

ص: ۱۵۷

ما در شرایطی هستیم که اگر شرایط جامعه ی خود را مطابق احکام اسلام قرار دهیم در فرصت داده شده آنچه باید برای ابدیت خود به دست آوریم، به راحتی به دست خواهیم آورد و زحماتمان ضایع نمی شود و خودمان نیز نفله نمی شویم. یزید و امام حسین علیه السلام هر دو فرصتِ داده شده را طی کردند ولی همیشه سنت امام معصوم علیه السلام می ماند هرچند خود امام معصوم به عنوان شخص نمی ماند. دین الهی تضمین می کند که اگر تمدن جامعه ای دینی شد تلاش های افرادِ آن جامعه ضایع و بی نتیجه نگردد و اگر جامعه عین اسلام شد دیگر تا قیام قیامت می ماند.

راه به ثمررساندن حیات

باز برگردید به آخر آیه ی مورد بحث که به ما می فرماید: «وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ»؛ برای هر جامعه ای کتاب و سرنوشت مشخصی هست. پس انتظار زود نابود شدن تمدن های ظالم را نداشته باشید، آنچه حتمی است هلاکت آن جوامع است و این که نتیجه ای از فعالیت های خود نصیبشان نمی شود. پیام آیه به انسان ها آن است که سعی کنند در فرصت پیش آمده از آنچه بر کیفیت حیات آن ها می افزاید استفاده کنند و با دینداری در اردوگاه مقابله با ظلم عضو شوند و حیات خود را به ثمر برسانند.

قرآن می فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»(۱) اگر خداوند مردم را به جهت ظلمشان می گرفت و هلاک

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.

می نمود هیچ جنبنده ای روی زمین نمی ماند و لکن گرفتن آن ها را تا سرآمدی مشخص و اجلی مسمی به تاخیر می اندازد پس چون آن سرآمد به انتها رسید دیگر نه ساعتی به عقب انداخته می شود و نه جلو.

ظلم و ستم و اساساً کارهای غیر الهی مردم بی جواب گذاشته نمی شود و آن ها را تا حد هلاکت جلو می برد ولی از این که می بینید هنوز زندگی اهل کفر ادامه دارد نباید نتیجه گرفت پس نظام الهی نسبت به اعمال ظالمانه بی تفاوت است و یا این که کار آن ها صحیح است وگرنه نابود می شدند. همان طور که آیه می فرماید باید متوجه بود سنتی در عالم هست که خداوند به ظالمان مدتی مهلت می دهد و اگر به جهت ظلمشان آن ها را در همان مرحله می گرفت هیچ جنبنده ای بر روی زمین نمی ماند و فرصت برگشت و عبرت گرفتن منتفی بود. مهلت خدا را باید درست تحلیل کنیم و زوایای متفاوتِ فرصتِ داده شده را درست بشناسیم، با این نگاه است که قرآن به انسان بصیرت های خوبی می دهد. باید متوجه بود که اولاً: هرگز ظلم بی جواب نمی ماند. ثانیاً: جواب آن پس از طی مراحلی و فرصت هایی داده می شود، و لذا نباید تصور کرد چون حاکمان ظالم هنوز نابود نشده اند پس ظلم آن ها بی جواب خواهد ماند و یا برای همیشه ادامه خواهد یافت. و از گردونه ی هلاکت رها شده اند. در حالی که خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا»(1) و برای هلاکت آن ها موعدی قرار دادیم. و این آیه حقیقی ترین پنجره ای است که می توان جایگاه حاکمیت های ظالم را به درستی نگریست.

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۵۹.

تحلیل ستمکاران این است که چون هنوز چیزی نشده است و عذابی نیامده است پس کار ما درست است، متوجه نیستند وقتی فرصت آن ها تمام شد و عذاب آمد دیگر هیچ کاری نمی توانند انجام دهند، به گفته مولوی:

عاقلان

خود نوحه ها پیشین کنند

جاهلان

آخر به سر بر می زنند

ز

ابتدای کار آخر را ببین

تا

نباشی تو پشیمان یوم دین

قرآن در مورد آن هایی که متوجه قیامت و تبعات اعمال باطل خود نیستند می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِساب»(۱) کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند! و لذا وقتی فرعون با عذاب الهی روبه رو شد و خود را در حال غرق شدن یافت، گفت: به خدای یگانه ای که بنی اسرائیل به آن ایمان آوردند، ایمان آوردم. خداوند در جواب فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»؛(۲) اکنون! در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی. عمده آن است که متوجه شویم بی خدایی و بی توجهی به قیامت کار را به نابودی می رساند. حال اگر سؤال شود پس چرا همین حالا نابود نمی شوند؟ در واقع آیه جواب این قسمت از سؤال را می دهد که این یک قاعده است و عذاب آن ها مدتی عقب می افتد تا آن امت به اجل مسمّای خود برسد. پس ستمگران نمی توانند بگویند چون هنوز به مشکل نیفتاده ایم روشمان

۱- سوره ی ص،آیه ی ۲۶.

۲- سوره ی یونس، آیه ی ۹۱.

درست است و می توانیم همان روش را ادامه دهیم. ما باید ملاک موفقیت خود را حضور درست در قیامت ابدی خود قرار دهیم. اگر دائم کارها را منطبق با دین خدا و با اسوه قراردادن سیره ی امامان علیهم السلام و در وسعتِ حضور در قیامت، ارزیابی کنیم آن وقت می توانیم آن ها را درست ارزیابی نموده و خداوند بصیرت لازم را در درست تشخیص دادن امور به ما لطف می کند. تحلیل غلطی که انسان ها را در موضع گیری ها به انحراف می کشاند آن است که بقای فعلی تمدن ها و دولت ها را دلیل بر حقانیت آن ها بگیرند. بقای امروزی حاکمیت ها هرگز دلیل بر حق بودن هیچ جریانی نخواهد بود تا تصور کنیم چون امریکا هنوز پابرجا است پس حق است و نتیجه بگیریم برای این که مشکلی برای ما پیش نیاید خود را به آن کشور وصل کنیم، این اوج بی بصیرتی است، آن هایی به بصیرت قرآنی دست یافته اند که با توجه به روحیه ی استکباری آمریکا خط نابودی آن کشور را در پیشانی برنامه هایش ملاحظه کنند و همین حالا آن را بی قدرت و افسرده ببینند.

می فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ...»؛(۱) اگر خدا می خواست مردم را به جهت ظلمشان، بدون فرصتِ لازم بگیرد، هیچ جنبنده ای روی زمین نمی ماند، ولی خداوند به ظالمان فرصت می دهد تا یا بیدار شوند و شامل لطف او گردند و یا با ادامه ی ظلم شان به آنچه از جهت خباثت باید برسند، برسند تا وقتی اجلشان سر رسید، حجت برایشان تمام شده باشد. فرهنگ غربی نه تنها امروز که از روزی که به هر گونه

۱- سوره ی نحل، آیات ۶۰ و ۶۱.

دینی پشت کرد و از عالم قدس و معنویت منقطع شد، گرفتار بازی شیطان گشت، به تعبیر قرآن: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ»؛(۱) آن هایی که بعد از روشن شدن هدایت الهی، آن را رها کردند و به آن پشت نمودند، شیطان نفس آن ها را نسبت به فاصله گرفتن از دین خدا حریص کرد و زشتی عملشان را در نظرشان زیبا جلوه داد و آرزوهای دنیایی آن ها را طولانی کرد تا از یاد آخرت بروند. و همین امر موجب انتخاب اهدافی می شود که آن ها را به هلاکت نزدیک می کند.

تأکید بنده آن است فرصتی که به تمدن ها داده می شود تا انتخاب هایی که باید بکنند را انجام دهند دلیل بر حقانیت و پایداری آن ها به حساب نیاوریم. و از آن طرف فکر نکنیم مستکبران می توانند پایه های اندیشه ی توحیدی را بلرزانند و یا از آن طرف گمان کنیم حرکت های توحیدی برای ادامه ی خود نباید با جریان های استکباری مقابله کنند. خداوند می فرماید: هر پیامبری بدون استثناء دشمنی از جنس شیاطین جنّ و انس داشته است «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...»؛(۲) یعنی ای پیامبر! همان طور که برای تو دشمنانی از شیطان های انسی و جنی قرار دادیم که پنهانی برای تو نقشه می کشند و با سخنانی فریبنده مردم را به ا شتباه می اندازند، برای تمام انبیاء گذشته چنین دشمنانی قرار دادیم تا نه تنها فرصت امتحان را برای هر

۱- سوره ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۲۵.

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۲.

دو جبهه فراهم نمائیم، در بستر چنین دشمنی ها ماهیت دشمنان دین معلوم و زیبائی های دین به درخشش در آید.و دشمنی آن ها هیچ گونه لرزشی در پایه های اندیشه توحیدی ایجاد نمی کنند.

تحلیل های شیطانی

همه ی این سخنان برای آن است که تحلیل ما در مورد ادامه ی حیات تمدن های ظالم تحلیلی قرآنی شود وگرنه شیطان تحلیلی وارونه در ذهن ما القاء می کند و ما هم مناسب طمع دشمن عمل می کنیم. قضای الهی چنین اقتضا می کند که همواره مظاهر ظلم باشد و ما در رابطه با جایگاه این مظاهر تحلیلی از صاحب هستی یعنی آن طور که قرآن می گوید داشته باشیم، چون این بساط را خود او راه انداخته است و خودش به ما می گوید چرا جهان را چنین کردم و شما چگونه جریان ها را ارزیابی کنید. نظام عالم از دست خدا خارج نشده، خداوند در قرآن می فرماید: «لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فی ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ»(۱) اگر خدا می خواست، همه ی شما را امت واحدی قرار می داد؛ ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ و استعدادهای مختلف شما را پرورش دهد. پس به سوی نیکی ها بر یکدیگر سبقت جویید! بازگشت همه ی شما، به سوی خداست؛ سپس در آن اختلاف می کردید؛ به شما خبر خواهد داد. به قول مولوی:

ص: ۱۶۳

۱- سوره ی مائده،آیه ی ۴۸.

گر نه گل از خار و خار از گل چرا

هر دو اندر جنگ و اندر ماجرا

یا نه جنگ است این برای حکمت است

همچو جنگ خر فروشان صنعت است

یا نه این است و نه آن حیرانی است

گنج باید جست این ویرانی است

خدا به اعتباری عالم را در تضاد اندیشه ها قرار داده تا ما گنج پیدا کنیم، به تعبیر آیه ی فوق «فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَاتِ»؛(۱) پس در چنین شرایطی به سوی نیکی ها سبقت بگیرید. رفت و آمد تمدن ها برای به کیفیت رساندن زندگی زمینی است تا این که بستری فراهم شود و حیات انسان ها اگر بخواهند به گنجِ معنا و معنویت نایل شود.

ابتدا باید تصورمان را از دنیا تصحیح کنیم تا بتوانیم در این دنیای به ظاهر ویران، به گنجِ معنا و معنویت دست یابیم. دنیا یک لیوان شربت خالص یا یک لیوان سرکه ی خالص نیست بلکه سرکنگبین است، یعنی مخلوطی از سرکه و شکر، این طور نیست که دنیا را طوری ساخته اند که به کام ساکنان زمین بگردد و هیچ ویرانی و سختی در آن نباشد و آن طور هم ویران نیست که امکان به تعالی رسیدن در آن نباشد قصّه ی دنیا به تعبیر مولوی قصه ی سرکنگبین است که ترکیبی از سرکه و شکر است. می گوید:

قهرِ سرکه،

لطف، همچون انگبین

کاین دو باشد رکن

هر سرکنگبین

یعنی قهر خدا مثل سرکه و لطف خدا مثل شکر، در سرکنگبین جمع می شود. حالا اگر سرکه ی دنیا زیاد شد خدا شِکرش را زیادتر می کند و

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۴۸.

اگر شِکرش زیاد شد سرکه اش را زیاد می کند تا جنبه ی سرکنگبینی آن حفظ شود.

چون که سرکه

سرکِگی افزون کند

پس شکر را

واجب افزونی بود

وقتی حوادث را درست تحلیل کنیم معنی شکست ها و پیروزی ها را درست می یابیم و لذا هم معنی سختیِ مقابله با استکبار را نفی نمی کنیم و هم برکات مقابله با آن را فراموش نمی نماییم، در این حالت است که نه خودمان طعمه ی ظلم می شویم و نه فرصتی را که در اختیار نظام استکباری قرار داده اند برای آن یک امتیاز می دانیم.

هر اندازه رمزِ بودن نظام استکباری را درست بشناسید نه تنها در حیات دینی و انقلابی خود مأیوس و سست نمی شوید بلکه با شور و شوق تمام، حیات دینی و انقلابی خود را ادامه می دهید. ظلم در جهان همیشه هست ولی ما برای این که جایگاه تاریخی ظلمِ زمان خود را درست بشناسیم باید بصیرت دینی داشته باشیم و بدانیم اگر برنامه و یا تمدنی دینی نبود با تمام پوچی و بی ثمری و هلاکت به انتها می رسد. نگوئید غربی ها رفاه و توسعه دارند، تکنیک و نظم دارند، آسایش و راحتی دارند، برای ما رفاه و توسعه می آوردند. این ها ملاک خوب بودن و کیفیت دار بودنِ یک زندگی نیست، در فضای فرهنگ مدرنیته همه ی این ها که فرمودید بستر هلاکت آن فرهنگ را پدید آورده است ما باید مواظب باشیم جامعه ی خود را به آن ها گره نزنیم.

وقتی با یک عقیده ی قلبی مطمئن، متوجه شدیم ظالم ماندنی نیست و مهلت های داده شده به آن ها ما را از انتهای بی نتیجه ی آن زندگی غافل

نکرد و فهمیدیم بنا است در فرصت داده شده پنهانی های اهل ظلم و تمدن های ضد معنوی پیدا و آشکار شود. در هر قدم از تاریخ خود عبرتی به دست می آوریم و هر حرکتی از حاکمیت ظلم را نسبت به سرنوشتی که برای آن ها رقم خورده ارزیابی می کنیم. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در جریان مخالفت مصدق و طرفدارانش با آیت الله کاشانی که یک سگ را نزدیک مجلس عینک می زنند و اسمش را «آیت الله» می گذارند می فرمایند: «من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که سگی را عینک زده اند و به اسم «آیت الله» توی خیابان ها می گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست؛ این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می زد»(۱)

این بصیرت به جهت نگاهی است که از قرآن گرفته اند و بر آن اساس حادثه ها را ارزیابی می کنند و می بینند به آن ها فرصت دادند تا این نوع صفات خود را که پنهان بود در شخصیتشان ظاهر کنند. همچنان که باید فرهنگ گروه طالبان به عنوان مسلمانانِ به ظاهر متدین در افغانستان ظاهر می شد تا در مقایسه با فرهنگ حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» که اسلامِ تحت رهبری اهل البیت علیهم السلام است، معلوم شود چه ضعف هایی دارد. باید به آن ها مهلت داده می شد تا این نقطه ضعف شان آشکار شود. اسلام منهای اهل البیت علیهم السلام به نهایت خود که برسد همین است که در طالبان دیده شد.

ص: ۱۶۶

۱- صحیفه ی امام، ج ۱۴، ص ۴۵۶.

فرهنـگ غربی که امروز در میـدان است ظهور فرهنـگ یونـانی است یعنی فرهنـگ عقـلِ بریـده از دین، در این زمان باطن آن فرهنگ از طریق غرب ظاهر شـده و باید فکر و فرهنگ یونانی، تاریخ را در نوردد تا به چنین شـکلی خود را نشان دهد. ریشـه ی مانـدن آن فرهنگ را بایـد در این دانست که خداونـد در بستر این فرصت ها حق را روشن می کنـد و از این جهت شایسـته است که به همه ی فرهنـگ هـا این فرصت داده شود. بـا این دیـدگاه هر چیزی در دنیـا هست به نحوی حق است و می خواهد حقی را روشن کنـد. خداونـد در رابطه با کسانی که با پیامبر صـلی الله علیه و آله مخالفت می کنند، می فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاء رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ»(۱) آیا آن ها پیش خود فکر نمی کنند که خداوند خلق نکرد آسـمان ها و زمین و آنچه در بین آن هاست مگر به حق و برای فرصتی مشخص و اکثر مردم به لقاء پروردگار و به انتها رسیدنِ این فرصت، کافرند و همین فرصتِ موقت را مقصد می گیرند.

در آیه ی ۶۱ سـوره ی نحـل پس از آن که فرمود اگر مردم به جهت ظلمی که می کننـد گرفته می شدنـد هیـچ جنبنـده ای بر روی زمین نمی ماند، می فرماید: «وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ و لکن خداوند هلاکت آن ها را تا سـرآمدی مشـخص به تأخیر می اندازد. روی این نکته که عقاب و هلاکت ظالم تا مدتی به تأخیر می افتد باید تحلیل داشـته باشـید و فریب شیطان را نخورید که به ما القاء کند حالا که آمریکا با تمام قدرتش مانده

۱- سوره ی روم، آیه ی ۸.

است برای این که شما نابود نشوید دست به دامان آمریکا بزنید. این یک بدبختی بزرگ است. در این فریب شیطانی، انسان، اولاً: نابودی آمریکا را نمی بیند، ثانیاً: نمی فهمد ظلم نابودشدنی است و لذا چنگ به دامن نابودشده می زند. چون سنت «يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» را نفهمید.

بی ثمری سرنوشت ها

در مجموع؛ پیام آیاتی که مورد بحث قرار گرفت این است که ای آدم ها اگر همین حالا تکلیف تان را با باطل روشن نکنید وقتی نابودیِ ستم آمد و بقای حق روشن شد دستتان به جایی بند نیست، باید در فرصت اختلاط ظاهریِ حق و باطل که در آن حال به ظاهر مرز حق وباطل و نتایج کار کاملاً روشن نیست، موضعتان را با بصیرت دینی روشن کنید. سنت هلاکت آن فکر و فرهنگ که ظاهر شد سرنوشت ها را به سوی هلاکت تغییر می دهد، نه دست و پاها را. نشانه ی هلاکت یک جامعه مردن نیست - مردن که برای انسان های خوب و بد در جای خودش مقدر شده است- هلاکت یک جامعه به بی ثمرشدن سرنوشت ها است. بصیران تاریخ کسانی هستند که برای ارزیابی حوادث به نهایت آن ها نظر دارند. همان طور که عرض شد هنر این است که در پرتو بصیرت قرآنی در متن حادثه ها و فرهنگ ها انتهای آن ها را ببینید نه این که وقتی کار به انتها رسید تازه بیدار شوید که قضیه چه بوده است. باید تلاش کرد بصیرتی به دست آوریم که در ابتدای یک فکر و فرهنگ طوری جایگاه تاریخی آن دیده شود که بفهمیم در بستر سنن الهی کار آن به کجا ختم می شود.

ص: ۱۶۸

اسلام مظهر خدای «حیّ لا یَمُوت» است و نابودشدنی نیست و هر کس فکر و فرهنگ خود را با آن منطبق کرد گرفتار هلاکت و بی ثمری نمی شود. ممکن است در خبرها بگوینـد امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را تبعید کردند و از کشوری که محل تولد و زندگی او بود بیرون نمودند، ولی به من بگو در انتها چه کسی از کشور بیرون رفت و در تنهایی و غربت مرد؟ حضرت امـام خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» یـا محمـد رضـا شاه و پـدرش؟ نه تنها رضاخان به جزیره ی موریس در تنهایی کامل مرد، بلکه تبعیـدی نظـام هستی شـد، رضاخـان و محمـد رضاخـان که رابطه شان را با «حیّ لا یموت» قطع کردنـد، در نظام هستی به جهنم رسـیدند. جهنم مـأوای نـابودی است شـرایطِ «لا ـ یَمُـوتُ فیهـا وَ لا ـ یَحْیی»(۱) اسـت. وظیفـه ی هر مسـلمانی اسـت کـه با الگو گیری از حضـرت روح الله خمینی«رضوان الله تعـالی علیه» با شمشـیر خـدایِ «حیّ لا یموت» بر فرق فرهنگ کفر بکوبـد تا سنت خـدای «حیّ لاـیموت» به دست او در هسـتی اجراء شـود و یـک نحـوه یگـانگی بـا نور الهی در جـان او پدیـد آیـد. اگر خداونـد می فرماید: «فَقَاتِلُواْ أَئِمَّهَ الْکُفْرِ»؛(۲) سـران کفر را بکشـید، می خواهـد این سـنت به دست شـما انجام گیرد تا فانی در اراده ی الهی شوید و سـنت ظهور «حی لا یموت» محقق گردد. لذا براساس همین سـنت است که می گوید: «فَإِذَا جَاءَ اَجَلُهم»؛ وقتی اجل ظالمان آمد، وقتی سنت نابودیشان به جهت ظلمشان ظاهر شد دیگر آن نابودی جلو و عقب نمی افتد. پس ما نه تنها باید مواظب باشیم سرنوشت خودمان را به

۱- سوره ی اعلی، آیه ی ۱۳.

۲- سوره ی توبه، آیه ی ۱۲.

سرنوشت آن ها گره نزنیم بلکه روحیه ی مقابله با آن ها را همواره در خود زنده نگه داریم. روحیه ی حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» را بنگرید که در آخرین روزهای عمر خود چگونه سخن می گوید؛ می فرماید:

«ما برای احقاق حقوق فقرا در جوامع بشری تا آخرین قطره ی خون دفاع خواهیم کرد. امروز جهان تشنه ی فرهنگ اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله است. و مسلمانان در یک تشکیلات بزرگ اسلامی رونق و زرق و برق کاخ های سفید و سرخ را از بین خواهند برد. امروز خمینی آغوش و سینه ی خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت و برابر همه ی توپ ها و موشک های دشمنان باز کرده است و همچون همه ی عاشقان شهادت، برای درک شهادت روزشماری می کند. جنگ ما جنگ عقیده است، و جغرافیا و مرز نمی شناسد. و ما باید در جنگ اعتقادی مان بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم. إن شاءالله ملت بزرگ ایران با پشتیبانی مادی و معنویِ خود از انقلاب، سختیهای جنگ را به شیرینی شکست دشمنان خدا در دنیا جبران می کند. و چه شیرینی بالاتر از این که ملت بزرگ ایران مثل یک صاعقه بر سر امریکا فرود آمده است. چه شیرینی بالاتر از این که ملت ایران سقوط ارکان و کنگره های نظام ستمشاهی را نظاره کرده است و شیشه ی حیات امریکا را در این کشور شکسته است. و چه شیرینی بالاتر از اینکه مردم عزیزمان ریشه های نفاق و ملی گرایی و التقاط را خشکانیده اند. و إن شاءالله شیرینی تمام ناشدنی آن را در جهان آخرت خواهند چشید... ما می گوییم تا شرک و کفر هست، مبارزه هست. و تا مبارزه هست، ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم. ما تصمیم داریم پرچم «لا إله الّا الله» را بر قلل رفیع کرامت و

ص: ۱۷۰

بزرگواری به اهتزاز درآوریم... امروز روز هدایت نسل های آینده است. کمربندهاتان را ببندید ... ما تابع امر خداییم؛ و به همین دلیل طالب شهادتیم. و تنها به همین دلیل است که زیر بار ذلت و بندگی غیر خدا نمی رویم ... امروز یکی از افتخارات بزرگ ملت ما این است که در برابر بزرگترین نمایش قدرت و آرایش ناوهای جنگی امریکا و اروپا در خلیج فارس صف آرایی نمود. و این جانب به نظامی های امریکایی و اروپایی اخطار می کنم که تا دیر نشده و در باتلاق مرگ فرونرفته اید، از خلیج فارس بیرون روید. و همیشه این گونه نیست که هواپیماهای مسافربری ما توسط ناوهای جنگی شما سرنگون شود؛ که ممکن است فرزندان انقلاب ناوهای جنگی شما را به قعر آب های خلیج فارس بفرستند..»(۱)

معنی گره نخوردن به سرنوشت استکبار جهانی همین است که حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در سخنان فوق فرمودند: وقتی رمز و راز و سنت سقوط تمدن ها را بشناسیم، محل خود را در جهانی که این سنت الهی در آن جاری است درست تعیین می کنیم.

جهت جمع بندی بحث و به امید آن که زمینه ی تفکر در موضوع رمز و راز هلاکت بعضی از تمدن ها فراهم شود به آیه ی ۱۳ سوره ی یونس توجه کنید که می فرماید: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ»؛ حقیقت این است که ملت های قبل از شما را به جهت ظلمشان و این که پیامبرشان به سوی آن ها آمد - و حجت بر آن ها تمام شد - هلاک کردیم و آن ها

۱- صحیفه ی امام، ج ۲۱، ص ۸۸.

ملتی نبودند که ایمان آورند و این طوری قوم مجرم را جزا دادیم. عنایت بفرمائید که در آیه ی فوق موضوعِ هلاکت را جزای اقوامی می داند که به پیامبرانشان ایمان نیاوردند که با عنایت به آیات قبل باید متوجه بود ظلم عامل هلاکت اقوام می باشد، اما وقتی که با اجل مسمّای آن قوم هماهنگ باشد - تا تشریع هماهنگ با تکوین شود- این هماهنگی با ارسال رسولِ هر امتی به تمامیّت می رسد. و حتماً متوجه هستید که نابودی و هلاکت به معنی مرگ نیست، بلکه به معنی بی ثمری سرنوشت و تلاش هایی است که یک تمدن جهت ادامه ی حیات خود به کار می برد. عرض شد جامعه ی بد و خوب وقتی اجلش رسید می رود ولی جامعه ی خوب هلاک نمی شود و در بستر آن نه تنها افراد در ابدیت خود بهره ها می برند، در دنیا هم با بحرانِ اجتماع روبه رو نمی شوند، بلکه تکامل خود را در بستر تمدنی دیگر می یابند، همان طور که در سیر تاریخی انبیاء چنین بوده است.

خداوند در سوره ی یس، آیه ی ۶۹ و ۷۰ می فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ، لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله شعر نیاموختیم و چنین کاری شایسته رسالت نیست، محتوای رسالت چیزی جز یک هشدار باش و ذکر و قرآنِ روشنی نیست برای آن که کسی را که زنده است و قلبش از هشدارباش ها متذکر می شود از انحراف از مسیر توحید بترساند و از طرف دیگر هم با آمدن رسولان سنت و قول نابودی کفار پس از اتمام حجت محقق گردد. لذا علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در این رابطه می فرمایند:

«نتیجه ی دعوت حقه ی انبیاء، احیاء مردم است و این که آن ها را به راه سعادت بیندازد و حجت را بر مخالفین تمام کند و به عبارت دیگر

ص: ۱۷۲

کار قرآن تکمیل هر دو دسته ی مردم است عده ای را در طریق سعادت و جمعی را در طریق شقاوت.»(۱)

آیه ی فوق نتیجه ی ارسال رسولان و انزال قرآن را دو چیز می داند، یکی انذار کسانی که قدرت درک حقایق در آن ها زنده است و می توانند نسبت به حقایق تعقل بکنند، و دیگر تحقق قولی که خداوند داده که کافران هلاک شوند و به ثمره ی تلاش خود دست نیابند.

علامه ی طباطبائی«رحمه الله علیه» در موضوع رابطه ی «تکوین» و «تشریع» و نقش رسولان در این رابطه می فرماید: ارسال رسولان به عنوان یک عمل تشریعی، برای هر امتی موجب می شود تا آن امت در تکمیل ظرف وجودی اش که همان «تکوین» باشد کمک شود، در نتیجه ظرف وجودی خود را سریع تر پر می کند و به انتهای درجه ی وجودی خود می رسد و سرآمد و اجل او فرا می رسد - حال چه رسیدن به اجلی که انتهای سعادت بخش دارد، یا رسیدن به اجلی که انتهای هلاکت بار دارد - عمده توجه به نقش رسولان در این امر است. انسان و جامعه برای رسیدن به قَدَر معلوم خود از مسیر حیات تشریعی باید عبور کنند. با ارسال رُسل و انزال کُتُب، هم برای مؤمنین هم برای کافرین حجت تمام می شود و تمدن یا سلسله ای، جای خود را به تمدن و سلسله ی دیگری می دهد و این نتیجه ی اصلی سخن ما در این بحث بود.

سؤال: آیا می توان برای جامعه اصالتی جدای از اصالت فرد قائل شد؟

ص: ۱۷۳

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۸۹.

جواب: همـان طور که اشـاره شـد اجتماع جـدای از فرد، به اعتبار سـنتی که در آن جاری است اصالت دارد زیرا کثرت بما هو کثرت عـدم است ولی کثرت به اعتبار وحـدتی که در آن جاری می شود جنبه ی «وجودی» می یابد. وحدتِ اجتماع، به جهت تدبیر سنتی است که فوقِ اجتماع، آن اجتماع را تدبیر می کند و در همان رابطه می توان برایش اصالت قائل شد.

وقتی روشن شـد اصالت اجتماع به وحـدتی است که آن وحـدت نیز ریشه در سـننی دارد که فوق اجزاء اجتماع، آن اجتماع را تدبیر می کنند معنی اصیل بودن اجتماع روشن می شود و نیز بین اجتماع اصیل و پایدار که با اجتماعِ افراد، نتایج حقیقی در بر دارد بـا اجتماعـات اعتبـاری که عنصـر وحـدت بخش در خود ندارنـد تفکیک می گردد. زیرا دو نوع اجتماع می توان داشت، یکی اجتمـاع وَهمی که عنصـری وحـدت بخش و سـنتی که آن را تـدبیر کنـد در آن وجود نـدارد، مثل اجتماع افراد در سالن سینما و دیگری اجتماع حقیقی که افراد با هـدفی که تحقق آن در گرو آن اجتماع است در کنار همدیگر آمده اند، تحقق این نوع اجتماع است که منجر به تدبیر سنتی خاص بر آن اجتماع خواهد شد و به آن سنت مدبّره ی اجتماع گویند.

قاعـده ی تـدبیر سـنت فوق اجتماعِ اعضاء در هر اجتماع و مجموعه ای وقتی مطرح است که آن اجتماع اسـتعداد پذیرش تدبیر حقایق غیبی را در خود داشـته باشد، مثل اجتماع سـلول ها در بدن انسان یا حیوان که استعداد تدبیر روح مخصوص را در خود ایجاد می کنند و لذا آن روحِ مخصوص بر آن مجموعه دمیده می شود و به آن مجموعه یک شخصیت خاص

ص: ۱۷۴

می دهد، در این رابطه می توان گفت این بدن اصالت دارد و شخصیت خاصی که ربطی به اعتبار ما ندارد در آن مطرح است. ترس از مرده هم به جهت توجه فطری و شعور معنوی انسان است به عدمی که با دیدن بدن انسانِ مرده پیش می آید، عدم روح مدبّره، آن عدم در شخصی که مرده بیشتر برای انسان محسوس است. اصل ترس از مرده یک نوع بیداری و هوشیاری از روح انسان است که نمی خواهد به عدم دل ببندد. روح انسان سریعاً می فهمد که او مرده است، از جسم او می ترسد چون می فهمد که این دیگر چیزی نیست و چون چیزی نیست می خواهد از او فاصله بگیرد، البته این فاصله گرفتن در انسانِ وهْمْ زده به شکل ترس در خیال او تجلی می کند ولی انسان عاقل هم به طور عادی از بدن انسان مرده فاصله می گیرد. عقل و روح می فهمند که این بدن و مجموعه سلول ها را دیگر نباید بخواهند، این نخواستن برای انسان عاقل یک عکس العمل منطقی است و برای انسان وَهْمْ زده همراه با خوف و ترس است. از این زاویه تمام ترس ها یک معنای اصیل نسبت به عدم ها دارد. انسان وَهْمْ زده با تحریک وَهم از عدم فاصله می گیرد و فاصله گرفتن او همراه با یک نوع ترس است، انسان عاقل به نور عقل از عدم فاصله می گیرد و در هر دو حال روح انسان در مورد بدن مرده متوجه است، اجتماع سلولی که قبل از مرگ بود در حال حاضر اصالت خود را از دست داده است و چیزی نمی گذرد که همه ی آن سلول ها متلاشی می شوند، چون نفس ناطقه که مدبّر آن مجموعه بود از آن مجموعه منصرف شده است.(۱)

۱- هجرت اولیاء الهی از جامعه ی مرده نیز بر همین مبناست که متوجه می شوند آن جامعه استعداد جذب فیوضات الهی را ندارد.

آنچه کمک می کند تا بتوانیم راز اصالت دادن به اجتماع حقیقی را درست بشناسیم این قاعده است که بدانیم «اعتبار کثرت ها به اتصال به عامل وحدتی است که کثرت ها را معنی و هویت می بخشد» با توجه به این قاعده است که می توان گفت: اجتماعاتی که صرفاً اعتباری هستند و در راستای اهدافی وَهمی در کنار هم جمع شده اند نه تنها اصالتی ندارند بلکه زمینه ای جهت تجلی انوار معنوی در جمع خود نمی شوند و هیچ مددی از حق برای رسیدن به اهدافی که در راستای آن اهداف کنار هم آمده اند، دریافت نمی کنند. چون در چنین اجتماعاتی هرکس یک خودِ جمعیِ غیر اصیل برای خود حس می کند که هرگز نمی تواند بر آن خود تکیه کند. اجتماعات توحیدی وحدتشان اصیل است و به همان اندازه استعداد تدبیر سنت های الهی را در خود دارند، قرآن در این رابطه می فرماید: «...كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»(1) چه بسا اجتماعات کمی که بر گروه های کثیری به مدد الهی پیروز شدند، و خداوند با صابرانی است که در مسیر زندگی توحیدی پایداری از خود نشان دادند.

گروهِ ایمانیِ اندک، کیفیت شان بیشتر از گروه کثیر بی ایمان است که عنصر وحدت بخشی را در بین خود نپذیرفته اند. جمعی که در کنار هم باشند بدون آن که قصدشان قرب الی الله باشد جمع غیر اصیل اند چون عامل وحدت بخشِ جوامع که توسط انبیاء ارائه می شود در آن ها پذیرفته

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۹.

نشده است و درنتیجه به حوائجی که در پی ایجاد آن حوائج، اجتماع را تشکیل دادند، نمی رسند و پس از سرآمد فرصت هلاک می شوند.

جوامع غیر اصیل دو مشکل دارند، یکی نیستِ هست نما هستند، مثل بدن انسانی که تازه مرده است، دیگر این که امید به مددهای الهی و تجلی های وحدت بخش در آن ها نیست و به همین اندازه نباید امیدی به بقای حقیقی برای رسیدن به حوائج افراد در چنین اجتماعی داشت.

در فلسفه ثابت می شود که وحدت مساوق وجود است.(1) جمعی که عامل وحدت بخش حقیقی در بین خود ندارند به واقع به عنوان جمع، وجود واقعی ندارند، جمعشان وَهمی است و لذا از خیالی به خیالی می پرند و تماماً تحت عنوان جمع در خیالات زندگی می کنند، مثل جمعی که طرفدار تیمی در فوتبال هستند. این جمع را انگیزه های وَهمی حفظ و جمع می کند و لذا جمعیتی نیستند که هر کس در آن جمع بتواند در خدمت دیگری باشد بلکه برعکس، هرکس مزاحم حیات دیگری است، چنین اجتماعی بستر ربودن حیات افراد است. بر عکسِ جمع توحیدی که نظر به تمدن اسلامی دارد، ذات اجتماع در آن حالت وسیله ی حفظ افراد و حیات برتر افراد است، در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یَدُ اللهِ مَعَ الجِمَاعَه»(2) دست خدا همراه جماعت است. معلوم است که جماعت مورد نظر حضرت، جمع توحیدی است همچنان که می فرمایند: «فَاِنَّ الْبَرَکَهَ مَعَ

۱- فیلسوفان وحدت را مساوق وجود می دانند، بدین معنی که حتی نمی توان آن ها را دو چیز دانست که نسبتشان تساوی است، بلکه یک حقیقت اند به دو اعتبار.
۲- نهج الفصاحه، ص ۴۵.

الْجَماعه» برکت همراهِ جماعت است و مدد الهی بر جماعت مسلمین تجلی می نماید و آن را از تفرقه حفظ می کند. پس تلاش برای نگه داری هر جمعی معنی ندارد بلکه باید اجتماعات توحیدی باشند تا خود به خود حفظ شوند و افراد از اجتماعشان بهره ی کافی را ببرند.

تفاوت حزب و مسجد

در راستای تفاوت بین اجتماعاتی که باطن ندارند با اجتماعاتی که باطن دارند می توان اجتماعی را که در مسجد تشکیل می شود با اجتماعی که در حزب های سیاسی دنیا تشکیل می شود مقایسه کرد. مسجد، اجتماعی است که افراد جهت یک امر حقیقی یعنی اُنس با خدا در کنار هم می آیند و لذا خداوند به آن جمع عنایت ویژه دارد تا آنجایی که ثواب نماز به جماعت را چند برابر ذکر فرموده اند.(۱)

در حالی که اجتماعات و حزب های امروزی اجتماعات مصنوعی و وَهمی هستند که عموماً افراد برای حفظ حزب خود تلاش می کنند و به همین جهت پس از مدتی هیچ بهره ی معنوی برای آن ها پیش نمی آید. پس در جواب این که می فرمائید جامعه اصالت دارد یا فرد نمی توان به راحتی جواب داد، باید گفت: «حق» اصالت دارد و جامعه اگر با انگیزه ی ارتباط با حق، اجتماع خود را تشکیل

۱- «فَضْلُ الْجَماعَهِ عَلَی الْفَردِ اَرْبَعٌ وَ عِشْرُون» فضیلت نماز جماعت بیست و چهار برابر نماز فُرادَی است (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۱). «فَضْلُ الْجَماعَهِ عَلَی الْفَرْدِ کُلُّ رَکْعَهَ بِأَلْفِی رَکْعَهَ» فضیلت یک رکعت نماز جماعت برابر دو هزار رکعت نماز فُرادَی است(تحف العقول، ص ۴۱۷). در این دو روایت تفاوت ثواب، بستگی به کمال جماعت و خلوص نمازگزاران دارد.

دهـد تحت تـدبیر انوار الهی قرار می گیرد و اصالت می یابـد. در روش اسـلامی اگر پایگاه های توحیدی به پا کنیم و پای آن بایستیم چنین جمعی به برکاتی دست می یابد که مسلّم در حالت فردی به آن برکات نایل نمی شوند. مثل کار پیامبر صلی الله علیه و آله در صـدر اسـلام، در آن صورت برای اصـالت دادن به جمعِ خود نیـاز به تبلیغات نـداریم. وقتی هم که جمع های ما جمع های خیالی و وَهمی بود و متلاشـی شـد، نباید نگران متلاشـی شدن آن باشـیم زیرا خداوند با متلاشـی کردن آن ما را از مشغولیات وَهْمی نجات داده است. یک جمع در صورت توحیدی بودن متلاشی نمی شود بلکه اول خصلت توحیدی اش را از دست می دهد و نفسِ داشتن حزب و گروه مقصد افراد می شود و سپس متلاشی می گردد. امام صادق علیه السلام یک موقع به یارانشـان می فرماینـد در سـرزمین هـای مختلف برویـد و پراکنـده شویـد برای نشـر اسـلام، درست است که همه ی شـیعیان اجتمـاع و حضور در محضـر امام را دوست داشـتند ولی در عین جداشـدن از محضـر امام این ها می تواننـد روحشان را در این غربت تعالی ببخشـند و با جنبه ی نوری امام علیه السـلام ارتباط برقرار کننـد و از این طریق دارای جمع توحیـدی شونـد و لازم نیست که حتماً کنار امام باشـند. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «وَ لَقَد شَهِدْنَا فی عَسکَرِنا هذا اَقوامٌ فِی اَصلابِ الرّجالِ وَ ارحامِ النِساء سَیَرعَفُ بِهِمُ الزمانُ وَ یَقوی بِهِم الایمانُ»؛(1) من می بینم کسانی را که در پشت پدران و رحم مادرشان هستند و آن ها یار و همراه ما در همین لشکر، به همراه ما بوده انـد و ما را می بینند. گردش روزگار آنان را روی کار آوَرد و ایمان به وسیله ی

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲.

آن ها نیرومند شود. معنی جمع توحیدی توسط موحدان تاریخ تا این حدّ گسترده است که آن هایی که هنوز به دنیا نیامده اند خود را در جمع لشکریان علی علیه السلام احساس می کنند، چون انگیزه ی اصیلی در میان است و آن انگیزه ی رجوع به حق است.

جلساتی که با انگیزه ی دینی و توحیدی تشکیل می شود دارای وحدت حقیقی است و به همان اندازه اصالت دارد و با سایر اجتماعات مسلمانان که در عرصه ی زمین و عمق تاریخ تشکیل شده متصل خواهد بود و همه ی برکاتی که به آن اجتماعات رسیده و خواهد رسید به این جلسات نیز می رسد، به شرطی که انگیزه ی توحیدی در میان باشد و افراد بین خود و بقیه دوگانگی احساس نکنند. با توجه به این امر باید اجتماعاتِ خود را اصیل کرد تا قلب طالبانِ توحید به آن جمع کشیده شود و از آن بهره گیرند و در زمانی هم که به اجل خود رسید منجر به هلاکت افراد نگردد. اباذر در جنگ تبوک عقب افتاد، پیامبر فرمودند اگر خیری در او هست خدا او را بر می گرداند، هیچ نگران نیامدن او نبودند. زیرا می دانستند جمع توحیدی به خودی خود مطلوب موحّدان است و اگر نوری از ایمان در افراد باشد به سوی جمع توحیدیِ مورد نظرشان کشیده می شوند، به جای تبلیغات اجتماعات باید به توحید آن ها پرداخته شود، زیرا شهرت امری است خیالی و جمع هایی که در زیر سایه ی شهرت ایجاد می شود اجتماعاتی است خیالی و وَهمی که نه تنها هیچ اصالتی ندارند بلکه عمر افرادِ آن جمع را هدر می دهد. اجتماعات توحیدی سر و صدایی ندارند ولی همانند نورِ خدا نقش آفرین اند همان طور که اولیاء الهی این چنین اند.

ص: ۱۸۰

در حدیث قدسی داریم که خداوند فرمود: «اَوْلِیائی تَحْتَ قُبایی لا یَعْرِفُهُمْ غیری»(۱) دوستان من زیر قبّه ی من پنهان اند و کسی غیر از من آن ها را نمی شناسد. «فریتیوف شوآن» در رابطه با نقد فرهنگ غرب می گوید: «این همه ظهور و تبلیغات و خودنمایی، نشانه ی سقوط است» این قاعده را می توانید به هر جایی تعمیم دهید. هنری هم که تمام توانش به جای اتصال افراد به سنت و عالم غیب، ظهور و نمایاندن محسوسات می باشد در سقوط است. انسانی هم که می خواهد همه ی درون او را افراد جامعه بدانند و نظر به کثرت انسان ها دارد سقوط کرده است، همچنان که شهرت از زاویه ی این که شخص می خواهد خود را به بقیه بنمایاند، مساوی بی محتواکردن خود است، اشتهار یک نوع ظهوردادن باطن است و ظهور و ریا نظر بر کثرت دارد و موجب جداماندن از اصیل ترین حقایق است، یعنی جداماندن از خداوندی است که مقامش مقام غیب الغیوب است.

جامعه با مبانی توحیدی، خودبه خود با برکت و دارای بقاء است و با غفلت از توحید و نظر به کثرتِ صِرف، محکوم به هلاکت است و هرچند هم که با انواع حیله ها برای بقاء خود تبلیغات کند، موفق نمی شود و هلاکت چنین جامعه ای حتمی و تغییرناپذیر است، بدون هیچ ثمره ای.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

۱- احیاء علوم دین، غزالی، ج ۱۴، ص ۱۴۷. امام خمینی«رضوان الله علیه» سرّ الصلاه، ص ۹۶.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

معنویت تشیع، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» انتشارات تشیع

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی

غرر الحکم و درر الکلم، آمدی

فصوص الحکم، محی الدین

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابوحامد غزالی

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

کنزالعمال ، متّقی هندی

تفسیر علی بن ابراهیم

مصباح الشریعه، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله ، ابن شعبه حرانی

التوحید، شیخ صدوق

إرشاد القلوب إلی الصواب، شیخ حسن دیلمی

اعتقادات امامیه، شیخ صدوق و شیخ مفید

مستدرک الوسائل، حسین نوری طبرسی

نورٌ عَلی نور، حسن زاده ی آملی

کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام

الحکم الزاهره با ترجمه ی انصاری

ینابیع الموده، قندوزی

ص: ۱۸۲

صراط مستقیم، سید حسین بروجردی

احتجاج- ترجمه ی غفاری مازندرانی

صحیفه ی امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

فضائل الشیعه، شیخ صدوق

الخصال، شیخ صدوق

فلاح السائل، سیدبن طاووس

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی

طرائف الحکم، میرزا احمد آشتیانی

فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، محمد باقر ساعدی

فرائدالسمطین، شیخ الاسلام حموئی

تفسیر کبیر، فخر رازی

کنز الفوائد، ابو الفتح کراجکی

عقبات الانوار فی امامه الأئمه الأطهار

المناقب، ابن المغازی

الفین، علامه حلی، ترجمه ی وجدانی

آل بیت النّبی صلی الله علیه و آله و آله فی مصر، احمد ابوکف

«بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام ، اصغر طاهرزاده

تجرید، قوشجی

نهج الحق و کشف الصدق، علی رضا کهنسال

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی، اصغر طاهرزاده

کار روشنفکری ، بابک احمدی

مفتاح الفلاح، شیخ بهایی

عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور احسائی

ص: ۱۸۳

کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام، علامه حلی

سنن ، نسائی

احقاق الحق، شهید قاضی نور الله شوشتری

تفسیر صراط مستقیم، سید حسین بروجردی

أمالی الصدوق، شیخ صدوق

إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی

تاریخ طبری

ترجمه ی الغدیر

مروج الذهب ، مسعودی

انقلاب بزرگ، علی و دو فرزند بزرگوارش ، طه حسین

مستدرک حاکم نیشابوری

مناقب خوارزمی

ولایت فقیه، حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه»

سیطره ی کمیت، رنه گنون

شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری

از برهان تا عرفان ، طاهرزاده

المحجهالبیضاء، فیض کاشانی

الارشاد، شیخ مفید

عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق

کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱و۲)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی

- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام

- جایگاه و معنی واسطه فیض

ص: ۱۸۵

* هدف حیات زمینی آدم
* صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله عامل قدسی شدن روح
* زن، آن گونه که باید باشد
* جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
* عالم انسان دینی
* ادب خیال، عقل و قلب
* آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی

ص: ۱۸۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹